دعای سمات

با

ترجمه و فرهنگ

[illegible] علوم عربیه

اثر

نیازمند بدرگاه خدای تعالی

سید عبدالحجة بلاغی

۱۳۷۱ قمری هجری

چاپخانهٔ شرکت سهامی طبع کتاب

کمر که بری داشت از همان راهی که حضرت رفته و دیدنیهای ساده
چند رفته و همان سفر را تکمیل و بررسی کرده است و تمام آنها
دارای نامی کاری بدیع شکل بشقاب و کاسه بوده است که حملی از
نقطه نظر صنعت کاشی کاری جنبه قابل توجه است و چند قطعه از
آن را خودشان بدست آورده اند

(آشنایی رانه ـ کاشی‌ها باید گفت) این تاریخ ناتمام بوده و
راجع توضیح ارزش این خودشان نرفته به پیدا و ضمنا تمهید
که ... گفت ـ بنده بعد از اینهمه لطفی میکنم که صرفا کار
فرهنگی انجام داده ـ در این کتاب راجع قابلهای آنجاهم
... مطلبی ... و شرح آن دوازده هزار بیش از وصله و
... را شرح کرده اند ـ بنده تمام
... خود مقام که از این خدمت فرهنگی تقدیر
... ضرورت فرهنگ را جلب کنم که از این کتاب
در موسسات خود ... بهترین نحوی استفاده کنند موضوع
دوم (رجوع به روزنامهٔ رسمی کشور شاهنشاهی ایران
شماره ۱۹۸٦)

صورت کتب چاپ شدهٔ نگارنده

۱ـ ... شاد در موضوعات ساعه و کلمات اعداد
۲ـ تاریخ حمزه و مصحف اشرف
۳ـ مقالات الحکماء ۲
٤ـ تاریخ ایران در ۵ جلد
۵ـ تاریخ کاشمر
٦ـ رجال اصفهان که با شرکت چهار نفر دیگر نوشته شده است
۷ـ حاشیهٔ صحیفهٔ وحیدهٔ سفرنامهٔ بحرالعلوم و یک رساله در اسماءالله و چند مطلب از اعداد و حروف
۸ـ نقدالروضات

مجلس و موقف

L3334

دردورهٔ شانزدهم مجلس شورای ملی ـ جلسه (۲۰۹) روز سه شنبه دوازدهم آذرماه ۱۳۳ آقای دکتر طباطبائی نماینده نائین و مضافات چنین گفت

خواستم چند کلمه راجع بتقدیر از یک دانشمند عرض کنم و همچنین اگر وقت شد چند کلمه راجع بلایحه اعتباراتی که اخیرا مطرح بود و تبصره‌ای که آنجا تصویب شد عرض کنم

موضوع اول راجع به تقدیر از دانشمند فاضل محترم آقای حجت بلاغی است که اسمشان با تألیفات زیادی که دارند همه می‌شناسند اغلب آقایان هم با تألیفات ایشان آشنا هستند مثل تاریخ نجف اشرف و مجمع التواریخ و تألیفات دیگر اخیراً هم کتابی نوشته‌اند بنام تاریخ نائین که این کتاب در سه جلد منتشر شده است حقیقةً زحمت فوق العاده قابل ملاحظه است وهمچنین از نقطه نظر تاریخی (در امر تاریخی برای همه کس این حرف هست) برای همه کس برای تمام مردم ایران بلکه برای تمام ممالک اسلامی زیرا در معرفی این شهر تاریخی و مذهبی حقیقةً خدمت شایانی قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند که ضمن شرح ابنیهٔ تاریخی آن و تصاویری که از اسناد مهم تاریخی در آن گراور شده، مخصوصاً یک قسمتی راجع به تشریف فرمائی حضرت ثامن الائمه امام رضا (ع) به آنجا در وقتی که از مدینه بمرو تشریف می‌بردند در آنجا مدتی توقف شده است وحتی موفق شده‌اند یک بنای قدیم را در یک کیلومتری نائین که آن عمارت بنا بود استقبال از ایشان و بافتخار ضیافت از ایشان بنا نهاده شده کشف کنند (آشتیانی‌زاده ـ بعدهم حضرت را کشتند و نائینی‌ها هیچ نگفتند) (خندهٔ نمایندگان) بعد هم که حضرت رضا «ع» خیلی خدمت کرده است و بعد هم شاه عباس

بسم الله الرحمن الرحیم

دعای سمات

معروف به دعاء شبور که مستحب است خواندن آن در ساعت آخر روز جمعه و مجلسی یاد کرده این دعا
را در بحار متبرک است و آنکه علما سلف بر این دعا مواظبت می‌نموده‌اند و در مصباح شیخ طوسی
و جمال الاسبوع سید بن طاووس و کتاب کفعمی به سند معتبر روایت شده از محمد بن عثمان عمری رضوان الله
علیه که از نواب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام است از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
و علما [illegible]
اللهم انی اسئلک باسمک العظیم الاعظم الاعز الاجل الاکرم الذی اذا دعیت به علی مغالق
ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت واذا دعیت به علی مضائق ابواب الارض للفرج انفرجت
واذا دعیت به علی العسر للیسر تیسرت واذا دعیت به علی الاموات
للنشور انتشرت واذا دعیت به علی کشف البأساء والضراء انکشفت وبجلال
وجهک الکریم اکرم الوجوه واعز الوجوه الذی عنت له الوجوه وخضعت له الرقاب و
خشعت له الاصوات ووجلت له القلوب من مخافتک وبقوتک التی بها تمسک السماء
ان تقع علی الارض الا باذنک وتمسک السموات والارض ان تزولا وبمشیتک التی
دان لها العالمون وبکلمتک التی خلقت بها السموات والارض وبحکمتک التی
صنعت بها العجائب وخلقت بها الظلمة وجعلتها لیلا وجعلت اللیل سکنا
وخلقت بها النور وجعلته نهارا وجعلت النهار نشورا مبصرا وخلقت بها الشمس
وجعلت الشمس ضیاء وخلقت بها القمر وجعلت القمر نورا وخلقت بها الکواکب
وجعلتها نجوما وبروجا ومصابیح وزینة ورجوما وجعلت لها مشارق ومغارب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(اما مجموع الو[illegible] [illegible] نسخه خطی منحصر بفردی است که در
کتابخانه [illegible] و [illegible] آقای [illegible] سالها
[illegible] بزرگوار جناب آقای عباس اقبال
[illegible]) و (امام [illegible] الصحات منظوم زبان فارسی
است [illegible] نسخه [illegible] آن در کتابخانه [illegible] بود
که منظوم [illegible] ۱۳۲ فارسی اثر جناب آقای
[illegible] رسید)

(طالبان [illegible] رجوع در ماشین‌نویسی تهران تلفن ۲۳۹۳۶)

وَبِنُورِكَ الَّذِي قَدْ خَرَّ مِنْ فَزَعِهِ طُورُ سَيْنَاءَ وَبِعِلْمِكَ وَجَلالِكَ وَكِبْرِيَائِكَ وَعِزَّتِكَ وَ
جَبَرُوتِكَ الَّتِي لَمْ تَسْتَقِلَّهَا الأَرْضُ وَانْخَفَضَتْ لَهَا السَّمٰوَاتُ وَانْزَجَرَ لَهَا الْعُمْقُ الأَكْبَرُ
وَرَكَدَتْ لَهَا الْبِحَارُ وَالأَنْهَارُ وَخَضَعَتْ لَهَا الْجِبَالُ وَسَكَنَتْ لَهَا الأَرْضُ بِمَنَاكِبِهَا
وَاسْتَسْلَمَتْ لَهَا الْخَلائِقُ كُلُّهَا وَخَفَقَتْ لَهَا الرِّيَاحُ فِي جَرَيَانِهَا وَخَمَدَتْ لَهَا النِّيرَانُ فِي
أَوْطَانِهَا وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْغَلَبَةُ دَهْرَ الدُّهُورِ وَحُمِدْتَ بِهِ فِي السَّمٰوَاتِ
وَالأَرَضِينَ وَبِكَلِمَتِكَ كَلِمَةِ الصِّدْقِ الَّتِي سَبَقَتْ لأَبِينَا آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَذُرِّيَّتِهِ بِالرَّحْمَةِ
وَأَسْأَلُكَ بِكَلِمَتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ بِهِ لِلْجَبَلِ فَجَعَلْتَهُ دَكّاً
وَخَرَّ مُوسٰى صَعِقاً وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلٰى طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى
بْنَ عِمْرَانَ وَبِطَلْعَتِكَ فِي سَاعِيرَ وَظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ وَجُنُودِ
الْمَلائِكَةِ الصَّافِّينَ وَخُشُوعِ الْمَلائِكَةِ الْمُسَبِّحِينَ وَبِبَرَكَاتِكَ الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا عَلٰى إِبْرَاهِيمَ
خَلِيلِكَ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَارَكْتَ لإِسْحٰقَ صَفِيِّكَ فِي
أُمَّةِ عِيسٰى عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَبَارَكْتَ لِيَعْقُوبَ إِسْرَائِيلِكَ فِي أُمَّةِ مُوسٰى عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَ
بَارَكْتَ لِحَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِهِ وَأُمَّتِهِ اللّٰهُمَّ وَكَمَا
غِبْنَا عَنْ ذٰلِكَ وَلَمْ نَشْهَدْهُ وَآمَنَّا بِهِ وَلَمْ نَرَهُ صِدْقاً وَعَدْلاً أَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَنْ تُبَارِكَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَ
تَرَحَّمْتَ عَلٰى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ وَأَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
پس حاجت خود را ذکر میکنی و میگوئی اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هٰذِهِ الأَسْمَاءِ الَّتِي لا يَعْلَمُ
تَفْسِيرَهَا وَلا يَعْلَمُ بَاطِنَهَا غَيْرُكَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بِي
مَا أَنَا أَهْلُهُ وَاغْفِرْ لِي مِنْ ذُنُوبِي مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَمَا تَأَخَّرَ وَوَسِّعْ عَلَيَّ مِنْ حَلالِ رِزْقِكَ
وَاكْفِنِي مُؤْنَةَ إِنْسَانِ سَوْءٍ وَجَارِ سَوْءٍ وَقَرِينِ سَوْءٍ وَسُلْطَانِ سَوْءٍ إِنَّكَ عَلٰى مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ

وَجَعَلْتَ لَهَا مَطَالِعَ وَمَجَارِيَ وَجَعَلْتَ لَهَا فَلَكاً وَمَسَابِحَ وَقَدَّرْتَهَا فِي السَّمَاءِ مَنَازِلَ
فَأَحْسَنْتَ تَقْدِيرَهَا وَصَوَّرْتَهَا فَأَحْسَنْتَ تَصْوِيرَهَا وَأَحْصَيْتَهَا بِأَسْمَائِكَ إِحْصَاءً وَ
دَبَّرْتَهَا بِحِكْمَتِكَ تَدْبِيراً فَأَحْسَنْتَ تَدْبِيرَهَا وَسَخَّرْتَهَا بِسُلْطَانِ اللَّيْلِ وَسُلْطَانِ النَّهَارِ
وَالسَّاعَاتِ وَعَدَدِ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ وَجَعَلْتَ رُؤْيَتَهَا لِجَمِيعِ النَّاسِ مَرْئًى وَاحِداً وَأَسْأَلُكَ
اللّٰهُمَّ بِمَجْدِكَ الَّذِي كَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَكَ وَرَسُولَكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي
الْمُقَدَّسِينَ فَوْقَ إِحْسَاسِ الْكَرُوبِيِّينَ فَوْقَ غَمَائِمِ النُّورِ فَوْقَ تَابُوتِ الشَّهَادَةِ فِي عَمُودِ النَّارِ
وَفِي طُورِ سَيْنَاءَ وَفِي جَبَلِ حُورِيثَ فِي الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ
الْأَيْمَنِ مِنَ الشَّجَرَةِ وَفِي أَرْضِ مِصْرَ بِتِسْعِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَيَوْمَ فَرَقْتَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وَ
فِي الْمُنْبَجِسَاتِ الَّتِي صَنَعْتَ بِهَا الْعَجَائِبَ فِي بَحْرِ سُوفٍ وَعَقَدْتَ مَاءَ الْبَحْرِ فِي قَلْبِ الْغَمْرِ كَالْحِجَارَةِ
وَجَاوَزْتَ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ وَتَمَّتْ كَلِمَتُكَ الْحُسْنَى عَلَيْهِمْ بِمَا صَبَرُوا وَأَوْرَثْتَهُمْ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْتَ فِيهَا لِلْعَالَمِينَ وَأَغْرَقْتَ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ
وَمَرَاكِبَهُ فِي الْيَمِّ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ وَبِمَجْدِكَ الَّذِي تَجَلَّيْتَ
بِهِ لِمُوسَى كَلِيمِكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طُورِ سَيْنَاءَ وَلِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَلِيلِكَ مِنْ
قَبْلُ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَلِإِسْحَاقَ صَفِيِّكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بِئْرِ شِيعٍ وَلِيَعْقُوبَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فِي بَيْتِ إِيلٍ وَأَوْفَيْتَ لِإِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِيثَاقِكَ وَلِإِسْحَاقَ بِحَلْفِكَ وَلِيَعْقُوبَ
بِشَهَادَتِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ وَلِلدَّاعِينَ بِأَسْمَائِكَ فَأَجَبْتَ وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ
لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قُبَّةِ الرُّمَّانِ وَبِآيَاتِكَ الَّتِي وَقَعَتْ عَلَى أَرْضِ مِصْرَ بِمَجْدِ
الْعِزَّةِ وَالْغَلَبَةِ بِآيَاتٍ عَزِيزَةٍ وَبِسُلْطَانِ الْقُوَّةِ وَبِعِزَّةِ الْقُدْرَةِ وَبِشَأْنِ الْكَلِمَةِ التَّامَّةِ
وَبِكَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَهْلِ الدُّنْيَا وَأَهْلِ الْآخِرَةِ
وَبِرَحْمَتِكَ الَّتِي مَنَنْتَ بِهَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ وَبِاسْتِطَاعَتِكَ الَّتِي أَقَمْتَ بِهَا الْعَالَمِينَ

جهان راصانعی باشد خدا نام
کزو سوزندگان گیرند آرام

ترجمهٔ دعای سمات

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

خداوندا همانا من سوال میکنم تورا بحق نام بزرگت آن نامی که بزرگتر و عزیزتر و جلیل‌تر و گرامی‌تر از همهٔ نامهاست همان نامیکه هرگاه ترا بآن نام برای گشودن قفلهای درهای رحمت آسمان بخوانند گشوده شود ، وهرگاه برای گشایش گرهٔ کارهای فروستهٔ زمین بخوانند بازشود ، وهرگاه برای آسان‌شدن دشواری بخوانند آسان‌شود ، وهرگاه برای زنده شدن‌مردگان بخوانند زنده شوند ، وهرگاه برای زایل‌شدن پریشانی وبدحالی بخوانند زایل گردد

«خداوندا همانا من سوال میکنم ترا» بحق بزرگی ذات گرامیت که گرامیترین وعزیزترین ذاتها ست همان ذاتیکه از برای او همهٔ شخصیتها اسیرومقهور وسرها پیش‌افتاده وصداها پست و دلها از بیم ترسان ولرزان شده است

«خداوندا همانا من سؤال میکنم ترا» بحق نیروت همان نیروئیکه کرات را از افتادن بر زمین نگاه میداری مگر آن وقتیکه رخصت دهی ، وآسمانها و زمین را از پرتاب شدن و گشتن ازمحل خود حفظ می کنی

«خداوندا همانا من سؤال میکنم ترا» بحق اراده‌ات که همهٔ آفرندگان در برابر آن سر تسلیم پیش گرفته اند

«خداوندا همانا من سؤال می کنم تورا» بحق کلمه‌ات همان کلمه‌یی که بوسیلهٔ آن آسمانها وزمین را آفریده‌یی

«خداوندا همانا من سؤال می کنم تورا» بحق حکمتت همان

وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ مؤلف گوید که در بعض نسخ است بعد از وَأَنْتَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که حاجت داری ذکر کن و بگو یا اَللهُ یا حَنَّانُ یا مَنَّانُ یا بَدِيعَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الدُّعَاءِ تا آخر و علامهٔ مجلسی از مصباح
سید بن باقی نقل کرده که بعد از دعای سمات بخواند اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هٰذِهِ
الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا بَاطِنَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا غَيْرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پس حاجات خود را طلبد و بگوید وَافْعَلْ
بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ وَانْتَقِمْ لِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ و نام دشمن را بگوید
وَاغْفِرْ لِي مِنْ ذُنُوبِي مَا تَقَدَّمَ مِنْهَا وَمَا تَأَخَّرَ وَلِوَالِدَيَّ وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَ
وَسِّعْ عَلَيَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِكَ وَاكْفِنِي مَؤُونَةَ إِنْسَانِ سَوْءٍ وَجَارِ سَوْءٍ وَسُلْطَانِ سَوْءٍ وَقَرِينِ
سَوْءٍ وَيَوْمِ سَوْءٍ وَسَاعَةِ سَوْءٍ وَانْتَقِمْ لِي مِمَّنْ يَكِيدُنِي وَمِمَّنْ يَبْغِي عَلَيَّ وَيُرِيدُ بِي وَبِأَهْلِي وَ
أَوْلَادِي وَإِخْوَانِي وَجِيرَانِي وَقَرَابَاتِي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ظُلْمًا إِنَّكَ عَلَى مَا
تَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ پس بگوید اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الدُّعَاءِ
تَفَضَّلْ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَى وَالثَّرْوَةِ وَعَلَى مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَالصِّحَّةِ وَعَلَى أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِاللُّطْفِ وَالْكَرَامَةِ
وَعَلَى أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ وَعَلَى مُسَافِرِي الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللهُ
عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا و شیخ ابن فهد
گفته که مستحب است بعد از دعاء سمات بگوئی اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ هٰذَا الدُّعَاءِ
وَبِمَا فَاتَ مِنْهُ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَبِمَا يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ مِنَ التَّفْسِيرِ وَالتَّدْبِيرِ الَّذِي لَا يُحِيطُ بِهِ إِلَّا
أَنْتَ أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا و بجای کذا و کذا حاجت خود را بخواهد

«٤» ودر سرزمین مصر با به معجزهٔ باهر

«٥» ودر روزی که دریا را از برای بنی اسرائیل شکافتی

«٦» ودر آنهای دریای سوف که معجزات عجیب در آنجا بدید آوردی وآب دریا رادر دل جای پر آب دریا مانند سنگ منجمد ساختی وبنی اسرائیل را از دریا گذرانیدی ودر اثر صبر بنی اسرائیل بر آزارهای فرعون وعدهٔ نیکوی خودرا باایشان بپایان بردی وسراسر مشرق و مغرب زمین شام را بعد از عمالقه ودیگر جباران میراث بنی اسرائیل درآوردی همان زمینی را که بواسطهٔ اشاعهٔ توحید و درهم شکستن رسوم بت پرستی برای جهانیان برکت دادی ـ وفرعون ولشکریان وچهارپایانش را دردریا غرق کردی

«خداوندا سوال می کنم تورا» بحق نام بزرگت که از همهٔ نامها بزرگتر وعزیزتر وباجلالتر وگرامی تر است و بحق شرافت همان شراره ای که بآن سبب تجلی کردی در طور سیناء بر کلیمت موسی(ع) و پیش از آن درمسجد خیف برخلیلت ابراهیم(ع) ودر بئر سبع بر برگزیده ات اسحاق(ع) ودر بیت ایل بر سمسرت یعقوب (ع)

«همان شرافتی که سبب آن» وفا کردی با ابراهیم(ع) به پیمان خود وبا اسحاق(ع) به عهد خود وبا یعقوب(ع) بشهادت خود وبامؤمنان بوعدهٔ خود وبا خوانندگان نامهایت باجابت وپاسخ گفتن خود

«خداوندا سؤال می کنم تورا» بحق شرافت همان شرافتی که بر قبة الزمان برای موسی بن عمران(ع) ظاهر شد

«خداوندا سؤال میکنم تورا» بحق معجزات باهرات که در سرزمین مصر واقع شد وباشرافت عزت وباغلبه وبانیروی قاهر وبا توانایی ارجمند وباوعدهٔ پیروزی اهل حق بر باطل توام بود

حکمتی که سبب آن کارهای عجیب کرده بی، و سبب آن حکمت تاریکی را آفریده بی و آن را اشب و شب را گاه آرامش قرار داده بی ، و سبب آن حکمت نور را آفریده بی و آن را روز و روز را زمان منتشر شدن مردم و دیدن چیزها قرار داده بی ، و سبب آن حکمت آفتاب را آفریده و آن را سبب روشنی قرار داده بی و سبب آن حکمت ماه را آفریده و آن را سبب نور قرار داده بی ، و سبب آن حکمت ستارگان را آفریده و آن را باعث تشکیل اوقات معین و برجها و چراغها و زینت فضا و طرد شیاطین قرار داده بی، و برای کرات مشرقها و مغربها و برای کرات حضور و غیاب و مدارها و گردشگاهها و شناگاهها قرار داده بی ، واز برای کرات منزلها برآورد کرده و نیکو برآورد کرده بی ودر این کارگاه نقشی طرح کرده و نیکو طرح کرده بی ، و کرات را با نشانهای خود شمرده و تمام عیار شمرده بی ، وازروی حکمت در عاقبت کار کرات نظر کرده و نیکو نظر کرده بی ، و کرات را درچنبر اطاعت و انقیاد قهرمانان شب و روز و اجرام این دو درآورده و بایوسیله راه شمار سالها وحساب را شناسانده بی ، و این سپهر را در مرای ومنظر همهٔ مردم قرار داده بی

وخداوندا سؤال می کنم ترا بحق شرافت همان شرافتی که سبب آن نا بنده و فرستادهٔ خود موسی بن عمران(ع) « درچند جا » سخن گفتی

« ۱ » درمیان جماعت تقدس شدگان بالای ابر لطیف نور(در روز) وستون آتشین (در شب) بالای گیرا گیر الهای دو کروب بالای صندوق شهادت

« ۲ » ودر طور سیناء

« ۳ » ودر درخت واقع در کوه حوریب واقع درسمت راست کوه طور واقع درجای مبارك واقع در بیابان مقدس

چیره وغالب سده است

و«من سؤال میکنم تورا» بحق نورداتت همان وری که بآن بر کوه تجلی کردی پس آن را ریزریز کردی وموسی ازدهشت آن تجلی بیهوش شده برودر افتاد

و«من سؤال میکنم تورا» بحق شرافت همان شرافتی که درطورسینا برآمد وبآن سبب نامیده وفرستاده اب موسی بن عمران(ع) سخن کنی

و«من سؤال میکنم تورا» بحق تجلیت در کوه ساعیر «برای عیسی»

و«من سوال میکنم تورا» بحق درخشنده شدت در کوه فاران باهزاران هزارمقدسان و با لشکریان صف کشیده از فرشتگان وبا فروتنی تسبیح کنندگان ازفرشتگان «برای دادن شریعت آتشین از دست راست خودبه محمد»

و«من سوال میکنم تورا» بحق برکاتت همان برکاتی که برای خلیلت ابراهیم (ع) درامت محمد «ص» آثارش پدید آمدو برای برگزیده ات اسحاق درامت عیسی(ع) آثارش پدید آمد و برای بنده ات یعقوب درامت موسی(ع) آثارش پدیدآمد وبرای دوستت محمد«ص» درعلی وفاطمه وحسن وحسین وفرزندادگان واتباع محمد آثارش پدیدآمد

خداوندا چون مادرزمان بعثت محمد «ص» غایب بودیم و بفیض زیارت آنحضرت نایل نشدیم ونادیده براستی و درستی بآنحضرت ایمان آوردیم ازتومسئلت مینمائیم که برمحمد وآلش پی درپی درود فرستی و بر محمد و آلش دائم عطا کنی و برمحمد وآلش بخشش ومهربانی کنی ازآن برترین درود پی درپی وعطای دائم وبخشش ومهربانی که ابراهیم وآل ابراهیم را برخوردارساخته بی نچه بوستوده و بزرگ وبخشنده و کریمی وهرچه راکه بخواهی منتوانی بکنی وتو برهرچیز قادر وتوانا و

«خداوندا سؤال می کنم تورا» بحق کلماتت همان کلماتی که بآنها براهل آسمانها واهل زمین واهل دنیا واهل آخرت فروتنی جسته ئی

« خداوندا سؤال میکنم تورا» بحق رحمتت همان رحمتی که بآن برجمیع آفریدگان خود منت گذارده ئی

« خداوندا سؤال میکنم تورا» بحق استطاعتت « قدرت ومشیتت » همان استطاعتی که کائنات را در نشیب پرچم خود ساخته وآرام کرده وبپا داشته ئی

«خداوندا سوال میکنم تورا » بحق نورت همان نوری که ازدهشت آن طورسینا بحرکت آمد وچالاك شد وازبالا بپائین افتاد

«خداوندا سؤال میکنم تورا » بحق علم وعظمت وارتفاع شأن و عزت وقهر وغلبه ات که زمین تاب تحمل آنهارا نیاورد ودر برابر شان آسمانها کوچکی کرد واقصی نقاط مطیع شد و دریاها ونهرها قرار گرفت و کوهها منقاد گردید وزمین با جبال وتلالش که لرزان ومضطرب بود آرام گشت وطبیعتها همگی سرتسلیم پیش آورد و بادها در اوقات وزیدنشان بجنب وجوش درآمد وآتشها درجایگاههای خود فرونشست «این عبارات ناظر باطاعت عناصر آب ـ خاك ـ باد ـ آتش و تمام طبایع وزمین وآسمانهاست »

« خداوندا سؤال میکنم تورا » بحق قهرمانیت همان قهرمانی که بسبب آن درهمهٔ ادوار غالب شناخته شده ئی و بسبب آن درآسمانها وطبقات زمین ستایش شده ئی

« خداوندا سؤال میکنم تورا» بحق وعده ات همان وعدهٔ راستی که پیش ازخلقت بفرمان آدم وفرزندانش دربارهٔ بخشودن ومهربانی کردن بایشان داده ئی

ومن سؤال میکنم تورا بحق کلمه ات همان کلمه ئی که برهرچیز



شاهد احوالی

«پس هر حاجت مشروع که داری بطلب و بگو»

«ای خدا - ای بسیار مهربان - ای بسیار بخشنده - ای بدید آورندهٔ آسمانها و زمین - ای صاحب عظمت و تکریم - ای مهربانتر مهربانان - خداوندا بحق این دعاء و بحق این نامها که تفسیر و باطن آنها را غیر از تو کسی نمیداند بر محمد و آلش درود فرست و با من آن کن که ترا سزد و با من مکن آنچه مرا سزد و گناهان گذشته و آیندهٔ مرا بیامرز و روزی حلال را بر من توسعه ده و مرا از شدت و سنگینی بار مردم بد و همسایهٔ بد و یار بد و مهمان بد کفایت کن «و تو کار گذارم باش» چه همانا تو بر آنچه بخواهی توانائی و بهر چیز دانائی - خواهش مرا بر آور - ای پروردگار جهانیان

«پایان»

وارداست (۱)

تبصره درباب انحصار اهل البیت در زنان پیغمبر «ص» که برخی از علمای سنت معتقدند و انحصار بچهار تن «علی - فاطمه - حسن - حسین» که اعاظم علماء سنت و عموم شیعه معتقدند باید بآیهٔ مباهله و اخبار بسیار و مجادله ها و مباحثات و مجالس بسیاری که در اینموضوع وارداست توجه داشت

ازجمله بخاری و مسلم (که هردودارای کتابی هستند که از کتب صحاح ششگانهٔ اهل سنت است) از عایشه روایت کرده اند که گفت یکروز بامداد رسول خدا «ص» بیرون آمد و گلیمی از موی سیاه که دارای نقشها بود و نقوش آن بالانهای شتر شباهت داشت بدوش افکنده بود پس حسن آمد و آنحضرت او را زیر آن گلیم وارد ساخت پس حسین آمد واو را نیز وارد ساخت سپس فاطمه آمد پس او را وارد ساخت از آن پس علی آمد پس او را وارد ساخت سپس حضرت رسول «ص» خواند (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) (۲)

تذکر اهل بیت حضرت رسول «ص» از قرآن خدا میشود تا

---

(۱) و گاهی هم آل محمد بر کسی گفته میشود که خدای تعالی نکاح او را بر محمد «ص» حرام کرده یعنی ذریهٔ آنحضرت (معانی الاخبار)

(۲) قسمتی از آیهٔ ۳۳ ازسورهٔ احزاب است که در صدر آیه با زنان پیغمبر «ص» صحبت شده وضمائر مؤنث بکار رفته ودراین قسمت از آیه روی سخن بچهار تن معطوف شده وضمائر مذکر بکار برده شده است و مراد اینستکه خدا خواسته که فقط شما چهار تن را از هر گونه گناهی بتمام معنی پاک گرداند (بدیهی است طهارت وعصمت این چهار تن و اولادشان تا امام عصر «عج» تأثیری بی‌ثانی در حفظ قرآن و بلند آوازه ساختن کلمهٔ اسلام و نام حضرت محمد خواهد داشت واین موهبتی عظمی است)

ای بسر احدیت ز آغاز
خلق ازل و ابد هم‌آواز

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ دعاء سمات

خدا را سپاس و محمد و عترتش را درود باد از جمعه و دعای سمات نامی باقیست

اما بعد دعای شریف سمات مشتمل بر اصطلاحات و لغات و مطالب تاریخی است که فهم آن ها مشکل است و بترجمهٔ تنها نمیتوان حقایق آن را درك کرد لذا نگارنده علاوه بر تصحیح و ترجمهٔ دعاء ، فرهنگی بترتیب حروف تهجی برای آن تهیه نمود تا خوانندگان کاملا جهات لغوی و ادبی و تاریخی و دعای مبارك را درك کنند و باغلاط موجوده در نسخه‌های متداوله پی‌ببرند و در عین حال بمعانی بسیاری از آیات شریفهٔ قرآن مجید که دعاء بآن بناس دارد مطلع گردند .

تهران ـ ماه جمادی الاولی ۱۳۷۱ ـ سیدعبدالحجة بلاغی

حرف : الف

آل ـ اهل البیت ـ عترت ـ ذریت ـ امت

آل محمد «ص» مراد علی و فاطمه و حسن و حسین اند و بر باقی امامان از باب تغلیب اطلاق میشود و بر این مطلب شیعه اتفاق دارند (شهید ثانی)

واهل البیت حضرت رسول « ص » علی و فاطمه و حسن و حسین «ع» اند و زنان حضرت رسول «ص» در عداد اهل‌البیت داخل نیستند و امادخول امام سجاد تا امام عصر «ع» در اهل البیت بقرینهٔ اخباری است که در باب خلفـای آن حضرت

بار برای اودعاء میکند و برکت میطلبند

سوم صلوه بر آنحضرت درعمر یکبار واجب است (کرخی) هر باری که نام آنحضرت یاد شود واجب است (طحاوی و زمخشری وازفقهاء امامیه ابن بابویه وصاحب مجمع البحرین)

چهارم صلوه بر آنحضرت در نماز واجب است (اکثر امامیه واحمد و شافعی) در نماز شرط نیست (ابوحنیفه و مالك)

پنجم صلوه خدا وفرشتگان برمحمد از تشریف آدم به سجود فرشتگان ابلغ است زیرا درسجده خدا وارد نبود و درصلوه وارداست

ششم دربعضی جاها صلوة برمحمد وآل محمد را با صلوة بر ابراهیم وآل ابراهیم مقایسه کرده واین صحیح نیست زیرا محمد وآل هم داخل آل ابراهیم اند وآل ابراهیم کسی استکه نکاح او برابراهیم حرام است (یعنی ذریهٔ او) مگر اینکه آل یعنی کسی که نکاح او برشخص حرام است نباشد وبلکه عبارت ازخواص شخص باشد ومثلا آل ابراهیم چند نفری مانند اسماعیل واسحاق وآل محمد چند نفری مانند علی وفاطمه وحسن وحسین ولدی الاقتضاء سایر ائمهٔ اثنی عشر باشد (رجوع بلغت آل)

هفتم اما جهت مقایسه بین محمد وآل با ابراهیم و آل را چند چیز گفته اند وبنظرمیرسد که بگویم ازآن مواهب و موهوبات عالیه یی که درزمان سابق ابراهیم وآلش برخوردار شده اند خداوند محمد وآل را هم که عصرشان بعدتراست برخوردار سازد

هشتم آیا فایدهٔ صلوة وصلوات برای کسی استکه آنرا میخواند وشارمیکند ویابرای حضرت محمد وآل (ع) است یا برای هردو این موضوعی است که دربارهٔ آن بحث ها شده و حق این استکه هردو بهره مند میشوند امابرستنده برای این

در حوض کوثر برحضرت رسول «ص» وارد شوند چه دراین باره احمد بن حنبل وغیره بطرق عدیده با اختلاف در لفظ از حضرت رسول «ص» روایت کرده‌اند انی تارك فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض (١)

وعترت حضرت رسول همان اهل البیت اویند و چون عترت درلغت بمعنی نسل وقبیله ای است که بسیار شخص نزدیك باشند وشامل دیگران هم میشود لذا حضرت رسول «ص» در حدیث مزبور عترت را معنی فرموده وتصریح کرده که مراد همان اهل البیت است

وذریت فرزند وفرزند زادگان آنحضرتند

وامت آنحضرت کسانی هستند که بآنچه پیغمبر «ص» از جانب خدا آورده تصدیق کرده‌اند

اکرام

بمعنی بزرگ کردن وگرامی داشتن ودور کردن از بدیهاست

اللهم صل علی محمد و آل محمد

درباره صلوة بچند موضوع باید توجه کرد

اول صلوة بمعنی تعظیم است ومعنی عبارت اللهم صل استکه خداوندا دردنیا نام محمد را بلند آوازه کن ودعوتش را آشکار ساز وشریعتش را باقی بدار ودرآخرت او را شفیع امتش قرارده ومزد وثوابش را مضاعف کن

دوم کسی که بر آنحضرت صلوة میفرستد فرشتگان ده

---

(١) همانا من درمیانه‌شما چیزی وامیگذارم که اگر بآن چنك زنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا وعترت من که « اهل بیت من »هستند وهمانا این دوهرگز ازهم جدا نمیشوند تادرحوض برمن وارد شوند

توسعه یابد ودراخبار آمده که پیغمبر «ص» فرمود سلوا الله لی الوسیله (۱) وازاین معلوم میشود که دعای افراد امت درحق آنحضرت مفید کمالی است که بغیراز ادعیه وسؤال مسلمین از خدا بخودیگری تحقق پذیر نیست

٧ـ چون خدا هر کاررا بخواهد میتواند بکند، از کجا که معصومی را درشکنجهٔ فراق خود نگذارد البته او نخواهد کرد ولی اگر کرد چه میتوان کرد واز همین جهت استکه حضرت امیر المؤمنین (ع) در دعای کمیل اینقدر تضرع و زاری میکند وعرض میکند برای کدام یك از کارها بتوشکایت کنم و برای کدام یك از آنها بنالم و گریه کنم ؟ برای عذاب دردناك و سختی آن یا برای طول بلاء و درازی مدت آن ـ پس اگر مرا در عقوبت ها با دشمنان خود درآوری و میان من واهل بلاء جمع کنی و میان من ودوستان واولیائت جدائی بیفکنی چکنم ؟

ای خدا وآقا وصاحب وپروردگار من گرفتم که برعذابت صبر کردم چگونه برجدائی توصبر کنم و گرفتم که بر حرارت آتش توصبر کردم چگونه از کرم توچشم بپوشم ...

(امامان دیگرهم این ترس راداشته ودارند)

که داند بجز ذات پروردگار که فرداچه بازی کند روزگار

٨ـ شیخ سعدی میگوید گر تیغ قهر برکشد نبی وولی سر درکشد واگرعمزهٔ لطف بجنباند بدا نرا به نیکان در رساند

گر بمحشر خطاب قهر کند انبیا را چه جای معذرتست
پرده ازروی لطف گو بردار کاشقیا را امید مغفرتست

نام انبیائی که دردعای سمات مذکور است

١ـ آدم ٢ـ ابراهیم ٣ـ اسحاق ٤ـ یعقوب ٥ـ موسی ٦ـ عیسی ٧ـ محمد «ص»

(١) ازخدا بخواهید که درقیامت من شخص اول باشم .

استکه او توجهٔ معصومین(ع) را بخود جلب میکند و برای استفاضه اثر شایان دارد که اگر آن توجه نبود یا ابداً افاضه ئی نمیشد و یا اینکه با چیروبا کم بود وخواجه حافظ دراین باره میگوید

ای فروغ حسن ما از روی رخشان شما
آبروی خوبی از چاه زنخدان شما

وامام معصوم(ع) برای این استکه خوشحال میشوند از چند جهت

۱ـحق شناسی وسپاسگذاری امت ، در برابر تحمل زحمات بیکران ایشان برای هدایت مردم و عقل حاکم است که کفران نعمت وشناختن قدر منعم از هر کس نسبت بهر منعمی قبیح ومذموم است

۲ـتعظیم شعائر دین ونشان دادن افزونی جمعیت مسلمین ودر این باره حضرت رسول «ص» بقدری عنایت دارد که بکثرت امت خود در قیامت مباهات مینماید وحتی سقط شدهٔ این امت را که نارس است بشمار می آورد

۳ـ حفظ آبروی حضرت در برابر بیگانگان

٤ـ اعتلاء کلمهٔ اسلام ونام پیشوای آن

۵ ـ هدیه بودن صلوات مانند اینکه عاشقی گلی را بمعشوق خود اهداء نماید ـ و هدیه موجب سرور وفرح وانبساط است وربطی بموضوع احتیاج ندارد که مادر برخود دیگر کنیم که آنها محتاج نیستند ودرجات کمال رسیده‌اند

٦ـ کمال هم بر دو قسم است یکی طولی ویکی عرضی ومعصومین (ع) کمال طولی را طی کرده‌اند ولی کمال عرضی چون (۱) سعهٔ آن غیرمتناهی است ممکن است از ابراه محیط آن براشان

(۱) مانند اینکه استادهر علمی نسبت بآن علم ترقی طولی ندارد اما هر قدر در مسائل آن علم کاوش وتمرین وتکرار کند محیط عرضی علم او وسعت می پذیرد

فرشتگان که از خلقت آدم بر خدا نسبة اعتراضی داشتند با آدم صلح کردند (۱)

مدتی خواست که آن دو تماشاگه راز * دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد

ابلیس نامحرم که از سجده امتناع کرد، مطرود درگاه شد و عاقبت هم دشمنی او باعث شد که آدم و حوا از آسایشگاهشان هبوط کنند و بدین کرهٔ خاکی گرفتار شوند

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق   که در این دامگهٔ حادثه چون افتادم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود   آدم آورد در این دیر خراب آبادم
سایهٔ طوبی و دلجوئی حور و لب حوض   بهوای سر کوی تو برفت از یادم

☆☆☆

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم (۲)

اکنون در کوه سرندیب همه جای پای آدم را نشان میدهند و ابن بطوطه در این موضوع در سفرنامهٔ خود شرح مفصلی نگاشته است

تذکرات ۱– خدا کتابی بر آدم بزبان سریانی فرستاد که مشتمل بر لغات و تعلیمات بود

۲– خدا بآدم وحی فرمود که هر خیری را برای تو در این چهار جمله خلاصه کرده‌ام که یکی از آن من و یکی از آن تو و یکی بین من و تو و یکی بین تو و مردم است

---

(۱) فرشتگان چون فساد مخلوقات روی زمین را دیده بودند و از فساد ناشی از اولاد آدم بو برده بودند غرضشان بدربار الوهیت این بود که خودشان در زمین تسبیح و تقدیس خدای کنند و از آفرینش آدم صرف نظر شود ولی بعد که آدم آفریده شد و نقشهٔ فرضی را در مرحلهٔ عمل دیدند وسعهٔ علم و اطلاع و جهات دیگر آدمی بر آنها معلوم شد باهمیت آدم پی بردند و تصدیق و صلح کردند

(۲) بارده شعر از خواجه حافظ است

آدم «ع»

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه ای کرد رخش دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

☆☆☆

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند　　گل آدم بسرشتند و بپیمانه زدند

خدا از درشت و نرم و تر و شوره زار زمین پاره ای خاک فراهم آورد (۱) و با آب در آمیخت و صاف کرد و آنرا بصورت گل چسبان در آورد پس صورت و شکلی از آن ساخت و آن صورت را خشک کرد تا زمانی که خود میداند

نظری کرد که بیند بجهان صورت خویش
خیمه در آب و گل مزرعهٔ آدم زد

پس خدا جوهر مجرد را که بر دش مزید شرافتی است در آن صورت دمید(۲) پس آن صورت سرپا ایستاد ، در حالیکه انسانی بود صاحب هوای مدرکه و حرکات فکریه و اعضاء خادمه و قوهٔ عاقله (که فاصل بین حق و باطل و بین حرکات چشیدنی و بوئیدنی و رنگها و جسمها ست) و صاحب اخلاط متشابه از صفرا و بلغم و خون و سوداء(۳)

ساکنان حرم ستر عفاف ملکوت　　با من راه نشین بادهٔ مستانه زدند

بر حسب امر خدا فرشتگان بسجود در مقابل آدم در آمدند

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

---

(۱) اشاره باین است که آدمی از طبعهای مختلف ترکیب شده و استعداد خیر و شر و خوب و زشت در او است

(۲) با نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقین
بر من این معنی که ما زان وی و او زان ماست

(۳) از خطبهٔ اول نهج البلاغه اقتباس شده است

میتوان فهمید

ازجمله داروئی استکه از مرگ جلوگیری می کند و آنرا (نوش) میگفته اند و این دارو بسیار کم استعمال می شده ودردست مردم عمومی نبوده است ومعلوم نیست چه تاریخی از بین رفته است وبخلاصه مردمی که طالب مرگ نبوده اند از آن استفاده می کرده اند تا زمانیکه دیگر از توقف در دنیا سیر می شده اند دیگر از استعمال آن خودداری وخود را بمرگ تسلیم می کرده اند و این مثل (نوشداروی پس از مرگ سهراب) اشاره بهمین است وتصور نشود که رستم درچندسال پیش اقدام بآوردن داروی نوش کرده زیرا تاریخ زمان حیات او معلوم نیست وتواریخ وسالهائیکه مستشرقین ذکر کرده اند هیچگونه دلیل ومدرك ندارد

ازجمله موضوع کار نکردن تیر وخنجر وشمشیر ونیزه است به بدن که بدن خود را بوسیله خاصی حفظ می کرده اند و بدیهی است اینوسیله هم عمومی نبوده ودردسترس اشخاص معدودی بوده است و(اسفندیار روئین تن) اشاره بهمین است

ازجمله جام جهان نماست

ازجمله علم وهم است که از بقایای علوم آدم «ع» است و فایدهٔ آن تصرف در کائنات وجلوگیری از مرگ است تازمانیکه خود شخص حاضر بمردن شود

ازجمله علم دم (یعنی نفس کشیدن) است واینهم از بقایای علوم آدم «ع» است (واین دو علم اخیر بنحو خصوصی ازطرف ائمه «ع» ببعضی اصحاب تعلیم شده ولی البته عمل آنرا در یکقسمت از آن اجازه داده اند وبس واما بقیه موضوع قتل وغیر آن که ذکر نکردیم ازطرف حضرت صادق امام ششم شیعه بجابربن حیان تعلیم و القاء شده است) وچون بحث ما درباره حضرت آدم «ع» دور میرفت لذا بعلم وهم ودم تاحدی که مقام گنجایش دارد اشاره خواهم کرد



ساد آدم (ع)

اول- مرا بپرست و
شریک برایم قرار مده
دوم- هر عمل تو اجر
و هر کردهٔ تو جزایی
دارد که بتو میدهم
سوم- از تو دعاء و از
من اجابت.
چهارم- برای مردم
بپسند آنچه را برای
خود میپسندی
۳- همسر آدم (حواء)
بود و این پدر و مادر بشر،
فرزندان بسیار آوردند
و عمری طولانی کردند
و آدم حضرت شیث را
وصی خود قرار داد و
پس از وفات در غار کوه
ابو قبیس واقع در مکه
دفن شد و پس از یکسال همسرش نیز وفات کرد و در آن غار دفن شد
و بعدها که شیث وفات کرد در طرف دست راست آدم مدفون شد و
نوح پیغمبر تابوت آدم را از آن غار بنجف آورد و بخاک سپرد
(سلام الله علیهم اجمعین)

جهان کهن

جهان کهن رسوم و قواعد و تعلیمات و تجربیات بسیاری از
پیمبران از خود بیادگار گذاشته است که قسمت مهم آنها از بین
رفته است و گاهگاهی از گوشه و کنار نمونه یی از آنها را

که او دگر آنها علاصر مضطر شد

تبصره ۰ اگر بوقت ضعف وعلامت مرگ توهم کند که آب حیات بر خود می ریزد و بدن وهم خارج شود و اثر آن بنابر چنانکه هیچ ترددی در خاطر او نیاید از آن ضعف خلاص شود و مرگ مندفع گردد و بوسیله همین طریقه نگاه دارد تا چندان زیست کند که از خود ملول شود بدیگر بدفع مشغول نگردد تا هلاک شود و بعضی عرب گویند که اینچنین کس هرگز نمیرد(۱) بلکه چون از کدورات بالتمام صافی شود او را بخوردن و آشامیدن احتیاج باشد و روحانی صرف گردد و از نظر مردم غایب شود

شناختن علائم مرگ

علائم مرگ چهار نوع است

نوع اول ـ اگر دم در یک شبانه روز از آفتاب رود از ماه هیچ نرود علامت بد بود.

اگر پنج شبانه روز رود از زندگانی او دو سال مانده است
اگر پانزده شبانه روز رود از زندگانی او یکسال مانده است
اگر بیست شبانه روز رود از زندگانی او ششماه مانده است
اگر بیست و پنج شبانه روز رود از زندگانی او سه ماه مانده است
اگر بیست و شش شبانه روز رود از زندگانی او دو ماه مانده است
اگر بیست و هفت شبانه روز رود یکماه مانده است

☆ وسلوک کامل وهدف مقصود دانسته وهمت میگمارند برای نیل به آن واز اینجا محیی الدین می گوید (العارف یخلق بهمته ما یشاء خارج محل الهمه) ومحل همت را برحسب درجات وظهورات ، مختلف دانسته اند چنانچه درمتن اشاره شده است

(۱) اگرچنین است که می تواند کسی تا نخواهد نمیرد و یا هرگز نمیرد بنابراین چه غرابتی درطول عمر مهدی فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام و شیعیان حاصل است

علم وهم

علم وهم محتاج بریاضت است و فروترین مرتبه در ریاضت، آن استکه خلوتی اختیار کند و از خوردن حیوانی و آشامیدن مسکرات و مجامعت احتراز ورزد و کم خسبد و بوی‌های خوش بکار بردو به هزل مشغول نگردد و کم خورد و جامه‌های پاك و خوشبوی بپوشد و باهیچکس مخالطت نکند و اگر کسی او را بهرچه بدترین بخواند مکافات آن سر دارد و بدان التفات نکند

و بالاترین مرتبه در ریاضت آنستکه در ماه بعدای روز قناعت کند و در هر هفته بجز یکساعت نخسبد و در هر روز بجز دو دم بزند تا کار تمام شود و در کاسات مصرف گردد و بعد از آن از خلوت و ریاضت آسوده شود

مواضع وهم

مواضع وهم نه است

اول قحف(۱)	دوم میان دو ابرو
سوم حلقوم	چهارم سوراخ باریك نزدیك
پنجم دل	منخرین که در حلقست و بدماغ میگذرد
ششم شکم	هفتم ناف
هشتم قبل	نهم دبر(۲)

ووهم قحف همچو ماه تمام بود ووهم ابرو همچو آفتاب و وهم حلقوم همچو نور ووهم منخرین همچو ظلمت ووهم دل همچو چراغ افروخته ووهم شکم همچو شمع افروخته ووهم ناف همچو شعاع آفتاب ووهم قبل همچو آتش و وهم دبر همچو روشنائی ماهتاب (۳) و برای هر یك از اینها احکام بسیار است

(۱) قحف کاسهٔ سر

(۲) قبل ذکر ـ و دبر مقعد

(۳) مراد به وهم در این موارد همتی است که عرفای شامخین اسلامی پس از حصول کمال انسانی آن را نتیجهٔ ریاضات و پیمودن مراحل☆

سر، بدنشدو بوهم دوست‌وا بدیشهٔ‌صاف چیان وهم کند که ماه سپید وروشن در میان سر بدل میگرددآ نگاه مسکمی را که یاد کردیم که حانکاهش یاهست اورا ازهم نکشد وبالا برد وبه‌آن ماه برساند چنانکه باماه بهم نشودآنگاه وهم کند که‌ازاشان‌آب‌حیات مبارد (چنانکه‌ازمردورن درحال صحت آب منی بیرون می‌آید)وآب‌حیات براندام میریرد واین وهم را شب وروزیاید‌پیوسته‌توهم کرد تاآنگاه که‌آن‌علامت ها که پدیدآمده بود رایل شود وناپدیدگردد ودیده شود ـ آنگاه صرر وسم عظیم رفع شده وهیچ سمی نمانده است

علم دم

۱ـ علم دم عبارتست ازشناختن نفس (هیچ بون وفناء نفی دم) ودلالات‌آن

۲ـ علم وهم وتاثیرات‌آن وعلم دم وسحرهای روحانی را که به وهم‌تعلق دارد (هند وآن) درکتابی که‌بسیارشریف واز آن بالاتر نیست ونام‌آن (کامروسچن سمکا) است ثبت کرده اند وکسی‌راکه‌درهردوعلم‌کامل باشد«جوکی» می نامند

۳ـجوکیان‌ازطریق‌تعلم‌خارجی‌استفادهٔ‌علمی نمی کنندو بوسیلهٔ اشراقات‌قلبی وروحی درمقام‌استکمال برمی‌آیند وازاینرو میگویند که حکمت اشراق‌رسم وآئین‌ایشانست وکاملان‌آن گروه از استکمال نفس‌درهوا پروازمیکنند و برروی‌آب‌راه میروند و امراض جسمانی‌را بی‌استعمال ادویه علاج مینمایند

تفصیل‌علم‌دم

علم دم که ازدوپرهٔ بینی‌بیرون می‌آید ازاسرار و مخفیات حکمای هند است که پوشیدن‌آنرا ازنا محرمان یعنی‌فضولان واجب میدانند واین‌علم تعلق‌به بدن انسان دارد وبامورخارج محتاج نیست واگرچند روز بموجب قواعدی که در ذیل نوشته

اگر بیست وهشت شبانه روز رود پانزده روز مانده است
اگر بیست و نه شبانه روز رود ده روز مانده است
اگر سی شبانه روز رود از زندگانی او پنج روز مانده است
اگر سی و یك شبانه روز رود دو روز مانده است
اگر سی ودو شبانه روز رود یك روز مانده است
اگر سی وسه شبانه روز رود از زندگانی او در یك روز او را خطر باشد وعمرش بآخر رسد این حکم دم است که از جانب آفتاب برود واگر از جانب ماه برود بسیار شادیها بیند و عمر دراز یابد

نوع دوم — اگر کسی خواهد بداند که عمرش باقی است یا بآخر رسیده باید بوقت آنکه آفتاب برآمده باشد و قدری بلند شده باشد درصحرائی رود و برزمین همواری بایستد وروی به مغرب کند و برابر سایهٔ خود راست بایستد وهیچ نجنبد آنگاه هردودست را برزانو نهد چنانکه رکوع میکند ووهم را بر این نگمارد وهیچ چیز دیگر بخاطر نیاورد پس سربردارد به آهستگی چنانکه دراو هیچ تفاوت نکند و درسایهٔ خود احتیاط کند اگر سایه را تمام اندام بیند دلیل است بر آنکه ازعمر او باقی است واگر بی دست بیند دو سال از عمروی مانده است واگر بی پای بیند یکسال مانده باشد

نوع سیم — اگر کسی را بول و غائط هردو برابر بیمراد او بیرون آید درآن هفته بمیرد

نوع چهارم — هر که درآینه بنگرد وسر و روی خودرا نه بیند ودیگر اندامهارا ببیند بمقدار پانزده روز بمیرد

راه دفع مرگ

اگر از این علامات پدید آمده باشد وبیم خطر باشد و کسی خواهد که آنرا دفع کند چارهٔ آن این استکه ماه را در میان

سوراخ راست می آید به شمس منسوب است چه مزاج آن گرم است مانند مزاج آفتاب وچون معروف است که مزاج زنان در اصل خلقت سرد وتر است ومزاج مردان گرم وخشک ممکن که وجه شباهت قمر به مؤنث وشمس به مذکر همین باشد

٦- بعضی از خوشکنان در شبانه روزی دودم نفس بر می آورند یکی بامداد ویکی شبانگاه وحصول این امر به زاست طول عمر ودوای همهٔ علتها ووصول جمله سعادتهامی شمرند

٧- دم نفس ایشان پنج قسم است

یکی دم خاکی وآن دمی را می گویند که سوی زمین میرود وگویند رنگش زرد است

دوم دم آبی وآن دمی است که برابر میرود وگویند رنگش سفید است

سوم دم آتشی وآن دمی است که ببالا میرود وگویند رنگش سرخ است

چهارم دم هوائی وآن دمی است که کج می رود وگویند رنگش سبز است

پنجم دم آسمانی وآن سوی درون میرود وگویند رنگش سفیدی مایل است

وهریك را جداگانه حکمی است که اول ودوم دلیل بر فراخی نعمت وخوشدلی وسوم وچهارم دلیل بردلتنگی ورنج وبیماری وپنجم دلیل بر پریشانی وبستگی کارهاست

٨- آنچه از دست راست است ونسبت تعلق براست دارد و هرچه ازجانب چپ ونابرابر است ، تعلق بچپ دارد

٩- هر کس ورزش نموده وسعی کند که در شبها نفس قمری ودرروزها نفس شمسی جاری سازد مردکامل عیب دان میگردد

١٠- طریق گردانیدن نفس ازطرفی بطرف دیگر آنست

میشود مشغول شود بامحصر رحمتی واحتمال ریاضتی بشر از حکمهایش ارخطادور وبصواب مایل مگرددولیکن چندروزی گوشه گرفتن وبه پاس انفاس معتقد بودن شرط است

و این علم دارای فوائد بسیار ومبنای بنی احکام جوگیان بر آنست وارفقرای هند فرقهٔ جوکیان در این فن ممتازند خاصه مردم(جوگی‌هی) که درکوههای کشمیرواقع است وآن محل ما کردهٔ جوکیان قدیم است ودرآن مکان دره‌ئی بزرگ درکوه است ونهر آب صافی روان است وجوکیان ازهرطرف حجره‌ها درکوه تراشیده وسکونت دارند

احکام دم

۱ـ دم گاه ارجانب راست می‌آید وگاه ارجانب چپ وگاه ازهردومنفذ برابر می‌آیدوگاهی هست که دم بیرون نمی‌آید

۲ـ منفذ راست راشمس وچپ رابه قمر نسبت داده‌اندواگر دم ارسوراخ راست بیرون آید میگویند که این دم ار آفتاب می‌آید وهرگاه دم ارسوراخ چپ بیرون آیدمی‌گویندایندم از ماه می‌آید

۳ـ معمولا درهرشبانه روزی بیست ویکهزار وششصد دم برمی‌آید ودرهرساعتی نهصد[*] وکم وزیاد هم دارد چنانکه‌می گویندگاهی دریکساعت هزاروششصد دم بر می‌آید

٤ـ درهردوساعت دم ازمنفذی‌میرود وگاه است که درسه روز دم ازیك منفذ میرودوبالجمله به تجربه باید نگاهداشت تا بتوان معلوم کرد که ازکدام جانب می‌آیدوازهر سوراخی چند دم میرود واین کاربزرگی است

۵ ـ قمردراصطلاح این طایفه مؤنث وشمس مذکراست و نفسی که ازچپ بیرون می‌آید به قمر منسوب است چه مزاج آن دربدن سردی می‌آورد و خاصیت ماه سرداست و دمی که ازا

و بازرگانی و رفتن بجانب جنوب ومغرب مناسب است(۱)

وچون کسی را زهر بدهند و یا مار و یا کژدم و یا حیوانات دیگر مودیه گزیده باشد اگر ورزش دم بطریقی که ذکر شد داشته باشد تأثیر آن باطل می گردد و اگر ورزش ندارد باید فی الحال نفس قمری را جاری سازد وآنرا سعی و کوشش نگاه دارد تامعالجه ی که طبیب میماید روددر بدن تأثیر کند

واگرماندگی درسفر روی بدهد یاحزن واندوه عارض گردد یا غشی آمد چه درسفر وچه درغیر آن نفس قمری را جاری سازد که علاجی تام است

وچون کسی از کسی بترسد اگر بوقتی که دم از جانب چپ می آید در پای برود و نام آنکس صدو بیست شکوفه از رنگهای مختلف بدست بیاورد و برسر آب روان بنشیند و یك یك را بنام آنکس درآب بیندازد آنکس مهربان میگردد وهیچ خوف و ترسی نمیماند

۱۲- اگر شخصی را مادهٔ حرارت بر بدن باشد خواه تب صفراوی و دموی وخواه هرقسم حرارتی دیگر مثل صداع و غیره علاجش آنست که سوراخ راست بینی را بگشایند روز یا زیاده قدر زوال آن حرارت با پنبه یا کهنه مسدود کند چنانکه دم ازآنجا بیرون نیاید ؛ البته حرارت نقصان می پذیرد بلکه زایل میگردد- وهمچنین درتب‌های بلغمی وهواردگی یا علهٔ رطوبت وبرودت سوراخ چپ را مسدودسازد تاازآن تشویش خلاص شود

۱۳- یکی ازمطالب مُهم مربوط بعلم دم، سٔوال ازضمیر و از وقایع آینده ومجهولاتست

---

(۱) شروع نمودن کارهادرنفس قمری مبارك است وهرمقصودی دارد بزودی حاصل میشود

که بر پهلوی چپ بغلطد و قریب ساعتی صبر کند، آنگاه از
جانب راست جاری میشود و باز بپهلوی راست بغلطد و صبر کند
از جانب چپ جاری میگردد

۱۱ـ اگر نفس شمسی جاری باشد باموری علیه پرداختن مانند
زدن وعقداللسان وعمل تسخیر وعداوت ومضطرب ساختن ذکور
واناث وتصرف نمودن دردلها ومباشرت با زنان وغسل وتناول
طعام وخرید وفروخت وسم وهزیمت وخریدن اسب واستر و
داغ کردن ستور ونعل زدن وناخن چیدن ورفتن نزد پادشاهان
ووالیان وامیران (۱) و معالجه کردن و طلب گم شده نمودن
وحجامت و کشاورزی ورفتن بر دشمن و با ظالم که از او ترسناک
باشد ورفتن بجانب شمال و یا مشرق مناسب است ودر نفس شمسی
مباشرت کردن از زنان کمتر ضعف وسستی می آورد وامساک زیاده
میشود واگر زن حامل شود اغلب پسر میزاید(۲) واگر نفس قمری
جاری باشد بکارهای ملایم شروع کردن مانند طلب محبت واستعمال
ادویهٔ مقوی وعمل طلسمات وشغل باطنی وتصفیهٔ قلب وترویج و پوشیدن
جامه نو و زیور وصلح با اعداء ودر آمدن در خانه نو وعروسی کردن

---

(۱) در نفس شمسی هر حاجت که از سلاطین وارباب ثروت بخواهد
روا می گردد اما بسیاری مداومت این نفس علامت پریشانی
خاطر و نامرادی است

(۲) برای امساک منی هر نفسی که جاری است هوای بیرونی
را بخود بکشد و آنرا به انگشت مسدود سازد و از جانب
خالی گذارد امساک بسیار می‌آورد و چون این عمل را
بتدریج بیفزاید که دم را عوض کند بجائی میرسد که اختیار پیدا
کند چنانکه تا نخواهد منی از محل خود جدا نشود وتفصیل این
موضوع را از کتب هندیان باید بدست آورد در اینجا بجهت مردمی
که بنا بر عوارض جسمانی مستحق این عمل باشند کفایت است

دختر واگر هر دو بنفس جاری است باید گفت توام اند گروانی است واگر در هنگامی سؤال کند که نفس از یکجانب منقطع گردیده و از جانب دوم شروع شده باشد اسقاط حمل میشود (۱)

۱۷- اگر پرسد که بیمار یا مجروح به میشود یا نه اگر سائل از آنجا آمده که دم از آنجا بیشتر میرود به میشود واگر از آنجا آمده که کمتر میرود به نمیشود ولی اگر بار بر آنجانب نشست که زیاده میرود بهتر میشود (۲)

۱۸- اگر پرسد گریخته یا کالای دزد برده پیدا میشود یا نه اگر سائل از جانب دم آید که بیشتر میرود بازمی یابد واگر از آنجانب بیاید که کمتر می رود بازنمی یابد (و بقولی در بدست می آید)

۱۹- اگر پرسد که غائب زنده است یا مرده اگر سائل از آن جانب آید که دم بیشتر می رود غائب زنده است و بسلامت واگر از آن جانب آید که دم کمتر میرود و بآنجانب نشست یا ایستاد که دم زیادت میرود هم زنده است واگر از آنجانب آید که دم برتر می‌رود و بار بآنجا نشست که کمتر می رود آن غائب باز نمی آید واگر از آن جانب آمده باشد که دم کمتر میرود وهم بر آن جانب نشست غائب مرده است

۲۰- اگر پرسند از هر جانب که آمد دم مسئول در آن ساعت بیرون رود کارش نیکو میشود و دم درون رود نشان علامت نهان کند نیست و کار

(۱) اگر از زن حامل پرسند اگر سائل از جانب چپ آمده و دم از آن طرف بیشتر است حمل دختر است واگر از جانب راست آمده و دم از آن طرف بیشتر می رود پسر است (نسخهٔ دیگر)

(۲) طریق دیگر اگر درباره بیمار پرسد و حروف نام بیمار طاق باشد و دم سائل و مسئول از جانب راست بیاید بیمار شفا می یابد واگر حروف نام بیمار جفت و دم هر دو از جانب چپ است آن بیمار را خطر باشد و در بعض نسخ دم مسئول را ملاک قرار داده است

١٤- اگر سائلی از کیفیت ضمیر سئوال کند اگر دم حاکی میرود ضمیر از چیزهای ساتی است واگر بادی یا آبی است از چیزهای حیوانی واگر آتشی است از معدنیات واگر آسمانی است او هیچ ضمیر نکرده (١)

١٥- اگر سائلی از طرف نفس جاری آمده سئوال کند از هر چه پرسنده باشد خواه خیر وخواه شر ، باید گفت که واقع میشود واگر از جانب نفس خالی آمده پرسد برعکس آنست

تبصره اگر سائلی درمقابل مسئول‌عنه یا از بالای او مثل پشت بام ومانند آن باشد ویا ازجانب چپ باشد دراین صورت تنها اورا چپ باید شمرد ودر آن هنگام اگر نفس قمری جاری باشد از هرچه سؤال کرده باشد ثمرهٔ نیك دارد واگر ازدست راست یا پشت‌سر ویا درمحل پستی باشد دراینصورت تنها سائل را در حساب دست راست باید نگاهداشت و درآنحال اگر نفس شمسی جاری باشد ازهر مهمی که پرسیده باشد نیك است وبرعکس اینصورت ها نتیجه بد است (٢)

١٦- اگر شخصی از حقیقت حمل بپرسد اگر از جانب نفس جاری رسیده باید گفت پسر است واگر از سوی نفس خالی رسیده

---

(١) در بعض نسخ دم سائل ودر بعضی دم مسئول را ملاك قرار داده است ولی دم مسئول ملاکست

(٢) طریق دیگر آنکه سائل در وقت سؤال اگر از جانب نفس شمسی بود حروف عبارت سؤال اورا باید شمرد اگر طاق است مهم او برآید وگمشده بدست آید واگر جفت است برعکس باشد وهمچنین اگر سائل درجانب نفس قمری بود اگر حروف سؤال زوج است نیك بود واگر فرد است برعکس وطریق دیگر آنکه حروف نام سائل را باید شمرد اگر طاق ودم ازجانب راست رود حاجت برآید واگر جفت باشد ودم ازجانب چپ رود حاجت روا نگردد

فاتح خواهد شد ودومی اگر از آن جهت آمده که نفس جاری نیست وی فاتح نخواهد شد

۲۷- اگر پرسند که از دو خصم کدام غالب میشود، اگر سائل ازجانبی آمده که دم زیاده میرود هر نام را که پیش تر گویند آن شخص غالب می شود واگر سائل ازآنجانب آمده باشد که دم کمتر میرود هر نام که آخر بگویند او غالب می گردد

۲۸ـ اگر در وقت جنگ نفس قمری از شخص مقیم جاری بود فتح کند و باید که شخص مقیم همان وقت بجنگ بردارد که نفس قمری وی جاری باشد

وشخص آینده در وقتی بجنگ بردارد که نفس شمسی وی جاری باشد که فاتح شود

ودستور چنانست که صاحب نفس جاری در هنگام جنگ از مقابلهٔ دشمن بر پاده جانب خالی در مقابل داشته جنگ کند وچون بدین قاعده عمل نماید هر آینه دشمن کشته یا مغلوب گردد وحکمای هند گفته اند که در این حکم شك وشبهه نیست

واگر خواهد که بر دشمن حربه بیفکند جانب خالی را در مقابل داشته حربه بیندازد

وچون دشمن بر سر این کس بیاید و بخواهد که حربه بیفکند باید که نفس جاری در مقابل وی دارد تا مجروح نشود واگر مجروح شود در خم کاری نیاید

واگر نفس قمری از مقیم جاری بود وخصم در جانب مشرق یا شمال شخص آینده بود خصم فاتح شود واگر نفس شمسی جاری بود وشخص آینده در مغرب یاجنوب مقیم بود آینده فاتح شود

وچون نفس قمری جاری بود باید که قمر را در مقابل و یا چپ داشته باشد وجنگ کند واگر نفس شمسی جاری بود باید که آفتاب را در پس پشت یاجانب راست گرفته جنگ کند تا فاتح ومظفر شود

و مراد از دست روشن

۲۱- اگر پرسند که کسی را زهر داده‌اند و بیمار گردید و سائل از جانب دم که زیادت میرود بیاید به می شود و اگر از آنجانب باید که دم کمتر میرود نه بشود (۱)

۲۲- اگر از آمدن لشکر بیگانه بپرسند و سائل از جانب چپ آمده و دم از آن جانب رود آن لشکر نیاید و اگر دم از آن طرف رود یا خود کمتر باشد آن لشکر بیاید

۲۳- اگر کسی بیاید و بگوید که بجنگ بروم یا بسفر بروم اگر دم چپ جاری (۲) باشد بگو روانه شود که نیکو است (۳)

۲٤- اگر قلعه‌یی را احاطه کرده‌اند و گویند که فتح کنیم یا نه اگر دم چپ رود بگو که فتح شود و اگر دم راست رود فتح نباشد

۲۵- اگر دشمن جایی را محاصره کرده و محصورین گویند بجنگ بیرون رویم یا نه اگر دم راست بیرون آید اقدام کند که دشمن زده شود و اگر دم چپ رود بگو بیرون نباید رفت

و اگر در مصاف بر آمده باشد و با دو کس بخواهند خصومت کنند اگر دم راست می‌آید هیچ توقف نباید کرد و پیش از آنکه خصم بر او حمله کند حمله باید کرد بهمه حال آن شکسته شود و اگر دم چپ می‌آید توقف باید کرد تا خصم حمله کند تا بر او غالب گردد

۲٦- اگر دو شخص که ارادهٔ مقابله دارند آمده از نتیجه خود بپرسند اگر سائل از جهتی آمده که دم روانست باید گفت که او

---

(۱) علی القواعد باید تفصیل شمارهٔ ۱۷ را رعایت کرد

(۲) دم مشغول

(۳) اگر عزم سفر داری بنگر اگر از جانب چپ دم روانست در حال روان شو و توقف مکن که خیر و خوبی یابی و پای چپ را پیش نه که نیکو باشد و گفته‌اند هر نفس که جاری باشد خواه شمسی خواه قمری پای آن جهت را پیش گذارده روان شدن بغایت سودمند باشد

نماید که با کوکب آن روز در تذکیر و تأنیث موافقت دارد یا نه اگر موافق باشد تلاش کند که در آن روز اسباب شادمانی رو می نماید و آن بر دو قسم است

اول- آنکه هم کوکب مذکر باشد و هم نفس از جانب راست جاری باشد

دوم- آنکه هر دو مؤنث باشند و بر هر دو نفس بر آید قدم را از جهتی که نفس جاری باشد سه مرتبه پیش گذاشته بر زمین بگذارد و اگر کوکب آن روز و نفس با یکدیگر مخالف باشد آن آن روز نیك باشد اما قدم را موافق کوکب آن روز بر زمین نهد یعنی اگر کوکب مذکر باشد اول قدم راست بر زمین نهد وگرنه قدم چپ را بعددی که مذکور شد(۱)

اما تذکیر و تأنیث کواکب بانسطر یق است

زحل- شمس- زهره- قمر- (مؤنث) مشتری- مریخ (مذکر) عطارد (خنثی)

اما تذکیر و تأنیث ایام بانسگونه است (۲)

شنبه- دوشنبه- جمعه (مؤنث) یکشنبه- سه شنبه- پنج شنبه (مذکر) چهارشنبه (خنثی) (۳)

تذکر فروعات بسیاری بر این امور مذکوره پدید خواهد آمد که برای فهم آنها بمجتهدان این فن باید رجوع کرد و از جمله کسانی

---

(۱) یعنی سه مرتبه

(۲) ترتیب های دیگر نیز گفته اند

(۳) اگر بخواهد کار و شغلی انجام دهد اگر روز شنبه یا سه شنبه یا جمعه باشد باید قدم راست جاری باشد و اگر یکشنبه یا دوشنبه یا پنجشنبه باشد باید قدم چپ جاری باشد و اگر چهارشنبه باشد قدم هر دو سوراخ بینی باید جاری باشد تا آن کار درست شود و اگر دم شوریده باشد هیچ کار نباید کرد

تبصره : ضابطه دریافتن مقابله و براست وچپ بودن قمر یاشمس درروزوشب چنین است که چون قمر در مثلثهٔ آتشی باشد (که حمل واسد وقوس است) مشرقی بود
واگردرمثلثهٔ خاکی باشد(که آن ثوروسنبله و جدی است) جنوبی بود
واگردر مثلثهٔ بادی باشد (که آن جوزاومیزان ودلواست) مغربی بود
واگردرمثلثهٔ آبی باشد (که آن سرطان وعقرب وحوت است) شمالی بود
ودرشمس هم همینگونه باید قیاس کرد
۲۹ـ اگربر کسی دعوی کند باپیش بزرگی رود آنجانب را سوی اوباید گرد که هیچ دم نرود
۳۰ـ اگرهردودم یکشبانه‌روز برابررود دیوانگی بیاورد واگریك شبانه روزدم اوشوریده شود چنانکه نداند که کدام دم میرود دلیل بود بر آنکه اورا مرزبندی قوی حال دروجود آید
واگردم چپ چهار ساعت پیاپی برود فائده باومیرسد
واگرهشت‌ساعت وباچهارده‌ساعت پیاپی برودشادی‌می باید
واگریك شبانه‌روز برودمیان خویشان خودمهتر میشود
واگردم راست چهارساعت پیاپی برود چیزی غایب میشود
واگرشش ساعت برود رنج دوستی باشد
و اگر هشت‌ساعت برود رنجورمیگردد
واگر دوازده‌ساعت برود دشمن قوی پیدامیکند
و اگرچهارده‌ساعت برودا اورا ازرنجی میرسدواگریك شبانه‌روز برود بیم مرگ باشد(۱)
۳۱ـ چون وقت صبح ازخواب بیدارمیشود نفس خودراملاحظه

(۱) بتفصیل علائم مرگ رجوع شود

در واقع بطور کامل زنده میشود ولی به پسرش نصیحت کرد که
این داروها را درباره خود و پدر و یا دیگری بکار نبرد زیرا استعمال
آن گناه دارد و مثل اینستکه بشر خواسته است برخلاف اراده
و مصلحت الهی قدم بردارد و کسی را که خدا اراده کرده بمیرد
زنده کرده باشد

پسر لقمان نصیحت پدر را شنید و در مورد پدرش و اشخاص دیگر
بکار بست تا زمانی که خود مشرف بمرگ شد و ترس از مرگ و علاقهٔ
بزندگی او را بفکر انداخت که برخلاف گفتهٔ پدرش از آن دارو
استفاده کند و از چنگال مرگ بگریزد

در آن هنگام خادم خود را طلبید و آن سه شیشه را باو داد و
گفت «وقتی من مردم برای اینکه نعشم تازه بماند بحمام ببر و از
این سه دارو ، بترتیب بر بدن من بریز» پسر لقمان روز بعد وفات
کرد و خادم بدستور او نعشش را در حمام (همان حمام خرابهٔ قزوین)
گذارد و از سوراخ حمام داروی شیشهٔ اول را روی بدن او ریخت
پسر لقمان شروع بنفس کشیدن کرد پس از آن داروی دوم را ریخت
و زبانش باز شد و از فرط خوشحالی و مسرت فریاد کرد بریز خادم
او که انتظار نداشت یکمرتبه اربابش زنده شود از جای خود
جستن کرد بطوریکه شیشهٔ سوم از دستش افتاد و شکست (که
ملکی از جانب خدا مامور شده که آن دارو را ببرد و از زنده
شدن پسر لقمان جلوگیری کند) از آن پس صدای بریز بریز پسر
لقمان قطع نشد و شاید هنوز هم شبها این صدا از آن حمام بگوش برسد

نگارنده گوید ممکنست این لقمان غیر از لقمان مذکور در قرآن
کریم باشد و اگر هم همان کس باشد تعجبی ندارد زیرا در همین ایران
قبور بسیاری از انبیاء موجود است از جمله در قزوین قبر سه نفر
در راه مشهد پنج فرسخی میامی قبر ارمیا در جنوب زنجان در ده
قیدار قبر قیدار فرزند اسماعیل پیغمبر - در ده فرسخی ساوه قبر

که متعرض بیان علم وهم وعلم دم شده اند یکی محمد بن محمود آملی مدرس مدرسهٔ سلطانیهٔ تبریز در زمان سلطان خدابندهٔ مغول است که کتاب نفائس الفنون فی عرائس العیون از آثار اوست و کتاب مزبور مکرر بطبع رسیده است ودیگر امیر شیر علیخان است در کتاب مرآة الخیال که آنرا در سال ۱۱۰۲ تالیف کرده ودر بمبئی بطبع رسیده است و دیگری آیة الله مولانا احمد بن محمد مهدی نراقی شهیر است که در کتاب خزائن ثبت کرده واین کتاب هم مکرر بچاپ رسیده است ودیگر حاج ملا محمد حسن نائینی است که در مجلد اول کتاب گوهر شبچراغ اشارهٔ مختصری نموده است وآنچه نگارنده در این کتاب آوردم اجمع واکمل این نسخ است

لقمان وداروی حیات بخش

قزوین پای تخت قسمتی از سلاطین صفویه بوده که قصر بسیار مجلل وباشکوهی در آنجا ساخته اند درعقب قصر سلطنتی قزوین حمام خرابه ئی است که داستان شنیدنی از لقمان حکیم دارد- این شخص که دانشمند بزرگی بوده در جهان قرآن شهرت فراوانی دارد ، و بطوریکه اهالی قزوین میگویند در آن شهر مدفون شده است- اما موضوع حمام مزبور بطوریکه قزوینی ها شرح میدهند از این قرار است لقمان موقعی که مرگش نزدیک شد پسر بزرگش را نزد خود خواند وسه شیشهٔ بزرگ پر از مایع بدست اوداد و گفت پسر جان محتویات این شیشه ها بسیار گرانبهاست زیرا با آنها میتوان مرده ئی را که بدنش پاره است وهم پوسیده زنده ساخت باین ترتیب

که وقتی که از داروی شیشهٔ اول روی بدن او بریزند شروع بنفس کشیدن میکند واعضایش بکار میافتد وداروی شیشهٔ دوم را که روی بدنش بریزند میتواند تکان بخورد وداروی شیشهٔ سوم را که روی بدنش بریزند از جایش برخاسته وحرکت میکند و



ساد ابراهیم (ع)

زن ابراهیم نیز ساره نام داشت و خواهر لوط بود ساره کنیزکی مصری داشت و چون ساره اولادی نیاورد او را با براهیم داد تا که ابراهیم فرزندی پیدا کند و چنین هم شد و از او که (هاجر) نامیده شد حضرت اسماعیل بدنیا آمد اما ساره بعد از مزاحمت بسیار با براهیم و بهاجر و فرار هاجر و برگردانیدن او در عاقبت کار هاجر و اسماعیل را از نزد خود راند و ابراهیم آنها را بسرزمین فاران «مکه» برد و نشو و نمای اسماعیل در همانجا شد و همین ساره است که در سن پیری فرزندی آورد و او را اسحاق نامیدند

ابراهیم در تحمل شدائد سلاطین و علمای بت پرستان عهد خود و تسلیم شدن بآتش نمرودی و در تحمل آزار ساره زن خود و در اقدام بقربانی اسماعیل فرزند خود و بخلاصه در بارهٔ انقطاع از غیر خدا و در نشر عقیدهٔ توحید و معاد و معارف اخلاقی و در تجدید بنای کعبه با دستیاری پسرش اسماعیل و دعوت مردم بحج و در امروی مال و بذل مال و کثرت اغنام مشار به بانست و در قرآن

شموئیل ـ در سرکان قبر حیقوق ـ در اصفهان در جوار امامزاده اسماعیل قبر شعیا ـ در اصفهان در لسان الارض قبر یوشع ـ در شوش قبر دانیال

تبصره ۱ـ در خوزستان در شمال خرمشهر «محمره» روبروی قبر بنام یعقوب مدفون است (و گویا او سر یعقوب پیغمبر نیست و یکی از علمای یهود است)

۲ـ از ائمه میگویند قبر حضرت نوح «ع» در مرند است و (ماربد) بزبان ارمنی بمعنی قبر مادر است و اکنون روی آن قبر مسجدی بنا شده است

هر مسجدی بر قبر پیغمبر یا وصی پیغمبری بنا شده است

ابن ابی عمیر از یکی از اصحاب خود روایت میکند که او گفت بحضرت ابی عبدالله «ع» عرض کردم من خوش ندارم که در مساجد شان نماز بخوانم ـ حضرت فرمود با خوش مدار زیرا هر مسجدی بر قبر پیغمبر یا وصی پیغمبری بنا شده که خونش در آنجا بر زمین ریخته است ـ از اینرو خدا دوست دارد که نامش در آنجاها برده شود پس نمازهای واجب و مستحب را در آنجاها بخوان و آنچه از تو فوت شده در آن اماکن قضا کن (نقل از رجوع بلغت « سجد » از کتاب سفینة البحار و به کافی)

ابراهیم

اسم اصلش آب رام است و (ابراهیم) بمعنی پدر مهربان عالی است و او از پیغمبران اولوالعزم و موحد و رئیس عظیم اعراب بنی اسماعیل از اسماعیل و یهود از اسحاق است ـ نطفه اش در سر بالین نمرود در حالت عدمی که هیچ مردی بر زن نرود منعقد گردید

مادرش ساره نام داشت و باور به مادر لوط پیغمبر خواهر بودند و هر دو دختر لاحج اند (که لاحج پیغمبر انذار کننده بود و رسول نبود)

تحقق یافت چه آنحضرت در موقع ظهور خود بضد همه بود و همهٔ بت پرستان و یهودان و مسیحیان و خویشان و بیگانگان بر ضدش قیام کردند تا عاقبت مقصد خودرا بر جهانیان روشن و مدلل و اثبات نمود و جهانیان در برابرش کمر بتعظیم خم کردند و در آمده هم جانشین دوازدهم آنحضرت که از اعقاب اوست جهان را از لوث وجود مخالف آنحضرت بکلی پاك و بیراسیه خواهد ساخت

باری مدفن اسماعیل هم در مکه در حجر اسماعیل است

٤ـ حضرت محمد (ص) از اعقاب اسماعیل بن ابراهیم است

٥ ـ اسرائیل یعنی (بندهٔ خدا) و مراد از آن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است و اعقاب یعقوب را بنی اسرائیل میگویند و موسی و عیسی و یحیی و عده‌ئی از پیغمبران و عده‌ئی از پادشاهان از بنی اسرائیلند

٦ـ خلیل لقب ابراهیم است و در معنی آن وجوهی گفته‌اند از جمله انقطاع او از غیر خداست

٧ـ خدا در خطاب بموسی (ع) در بارهٔ ظهور حضرت محمد و اینکه پیغمبر او و کلام‌الله مجید است، بنی اسماعیل را برادر بنی اسرائیل خوانده است زیرا در شمارهٔ هجدهم از باب هجدهم سفر تثنیهٔ تورات میفرماید از برای ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند

٨ـ نقش پای ابراهیم بر سنگی که آنرا مقام ابراهیم میگویند در مکه موجود است

تبصره: اما آن سنگ سنگی است که چون ساره از ابراهیم قول گرفته بود که برای ملاقات هاجر پیاده نشود و او یکپای خودرا بر آن نهاده و زن اسماعیل یکطرف سر اورا شسته و بعد پای دیگرش را بر آن سنگ نهاده و آن زن طرف دیگر سرش

سوره مستقلی بنام او است ودر چندجای دیگر قرآن از او عنوان شده وشرح احوالش درخور کتابی مستقل است

ابراهیم به نبوت انبیاء نائل آمد واز نبوت برسالت واز رسالت بمقام خلت واز خلت بمنصب امامت سرافراز شد

بر ابراهیم صحفی نازل شده که در قرآن مذکور است

مدت عمر ابراهیم یکصد وهفتاد وپنج سال است ودر مغارهٔ مکفیله همانجا که ساره در پیش دفن شده بود بخاک سپرده شد

تذکرات

۱- لوط برادرزادهٔ ابراهیم است

۲- (هاجر) بمعنی فرار است واین نام اصلی او نیست بلکه این نام را وقتی باین بانوی مصری دادند که از دست ساره فرار کرد باین معنی که وی کنیز ساره بود وچون ساره آبستن نمی‌شد واین کنیز آبستن شد ومورد علاقه خاص ابراهیم قرار گرفت لذا ساره حسد ورزید واورا جفا کرد و بمضمون باب شانزدهم سفر تکوین، که بفرار کرد وفرشتهٔ خداوند بهاجر گفت که اینک تو حامله شده ی وپسری را خواهی زائید واسمش را اسماعیل خواهی خواند زیرا خداوند مصیبتی که کشیده‌ای استماع نموده است واو مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هر کس ودست هر کس بضد او باشد ودر حضور تمامی برادرانش ساکن خواهد بود (ه)

مدفن هاجر در مکه درحجر (۱) اسماعیل است

۳- اسماعیل اصلش (اسمع ایل) است بمعنی بشنو خدا وجهت تسمیه باین نام از باب شانزدهم سفر تکوین تورات معلوم شد وسر آثار وحشی بودن اسماعیل از فرزندش حضرت محمد (ص)

(۱) حجر بکسر اول وسکون دوم گرداگرد کعبه واندرون حطیم از جانب شمال است

حلقه چاه است و بل شبع وشهرشبع نیزدر حوالی آن معروف وهرسه درفلسطین است

وجهت تسمیه این استکه ابراهیم (ع) زمانی درگرار بود وبا ابی‌ملك (۱) ملك‌فلسطیان دربارهٔ اموری مناقشاتی داشت ازجمله دربارهٔ حلقهٔ چاهی بود وبعد عهد مودت بستند وازجمله ابراهیم هفت برهٔ ماده ازگلهٔ خود جدا کرد وباابی‌ملك گفت اینها رابگیر که ازجانب من شاهد باشند که این چاه را کنده ام وچون هردو سوگند خوردند ازآن سبب آنجا را (شیرشبع) (۲) نامید

بعد ازوفات ابراهیم تحولاتی درزندگانی پسرش اسحاق پیش آمد کرد واسحاق بحوزهٔ زعامت ابی‌ملك زیب وشوکت وعدتی بدست آورد وابی ملك ازاو باندیشه افتاد ومزاحمت میکرد ناچاراسحاق منزل خود را ازگرار بسرداد وباحداث منزل وتجدید چاههای آب عهدپدرش که فلسطیان ازخاك انباشته وپر کرده بودند پرداخت

وشبی به شیرشبع رسید ودرآن شب تجلی الهی بر اوشد و فرمود که من خدای پدرت ابراهیم هستم مترس زیرا که من باتو بوده ترا برکت خواهم داد ونسل ترا بسیار خواهم نمود بسبب بنده ام ابراهیم-اسحاق درآنجامذبحی بنا نمود بنام خدا وهم در آنجا چادر خود رازد وابی ملك هم از سرتسلیم نزد اسحاق آمد وطرفین پیمان مودت بستند واسحاق شبانه ازابی-

---

(۱) ابی‌ملك یعنی پدر پادشاهان یا پدرم پادشاه است واسم مانند فرعون وکسری وقیصرلقب این سلسله ازسلاطین بوده است وابی‌ملك زمان ابراهیم وزمان اسحاق‌دونفر بوده‌اند

(۲) شبع درعبری بمعنی هفت وبمعنی قسم هم آمده و هر دو معنی‌درانیجا بوقوع پیوسته است

را شسته وجای دوپای آنحضرت بر آن سنگ ظاهر شده و با عقیدهٔ نگارنده درموقع اعلام مردم عالم باقیام قیامت برای ادای مراسم حج بر آن سنگ ایستاده و این اثر ظاهر شده ؛ هر دو وجه نسبة محتمل است ولی قول اول بعیداست زیرا اگر ساره چنین قولی گرفته بود مشروط بحمایت هاجر بود وحال آنکه قائل این قول میگویند هاجر فوت کرده بوده - وعلاوه آنها عمل ذبح اسماعیل هم سواره بوده واگر بگویند ساره دراین سفر بخصوص چنین قولی از ابراهیم (ع) گرفته، میگوئیم چه خصوصیتی دراین سفر بوده است ؟!

باری بعضی مقام رااسمی حرم وبعضی بمعنی مسجد گفته اند ولی این اثر تاریخی را هم مسکوت نمیتوان گذاشت .

۹- نسبت حسد ساره وآزار او بهاجر وابراهیم قولی است که از تورات وبشریات یهود گرفته شده است وبعقیدهٔ نگارنده این حرف دروغ است وبرای اهانت ساره وهاجر هردووضع وجعل شده است وحقیقت قضیه این است که ابراهیم باید دارای دو پسر شود که یکی درتجدید بنای مکه باپدرهمراهی کند وآن سرزمین را پایگاه توحید کند ودیگری بیت المقدس بدست اعقابش ساخته شود و سرزمین فلسطین را پایگاه توحید کند، ودو پایگاه معراج حضرت محمد(ص)در زمین همین مکه و بیت المقدس است وبنا بر مقدمات مزبوره ابراهیم هاجر و اسماعیل را برای همین منظور بمکه برده وهیچگونه فشار درکار نبوده است .

حرف ب

بئر سبع

(بئر) بکسر اول وسکون دوم یعنی چاه و(سبع) بفتح اول وسکون دوم یعنی هفت وبعبری (بئر شبع) است واین نام یك

موتی و کشف مهمات ذکر کرده ناظر بهمهٔ مذکورات وعمدهٔ دریا و سل وماهی وسك وگوساله ومیمون وعقـاب وافعی و فیل ودحرورن وغیرهاست •

وحضرت خاتم الانبیاء محمد «ص» باتمام مظاهر وطاغوتهای کفر وضلالت مبارزه فرموده وبتان عاصمهٔ عربستان را که برخی ازهمین مظاهر بوده‌اند وبرخی اسامی وموضوعات دیگری در صفحهٔ بت‌پرستی باز کرده بودند درهم شکسته است که تفصیل آنها در (فرهنگ قصص قرآن) تألیف دانشمند سید صدرالدین بلاغی ملاحظه میشود وما ازتکرار آنها صرفنظر میکنیم وفقط چندنمونه ازبتهائی را که درآنجا ذکر شده وباشرح داده شده ذکر میکنیم

آشور

آشوریان را معبودهای متعدد بوده که بزرگترین آنهارا آشور مینامیدند وآن شمسه کره وبا دایره‌ایست که بالهابرای آن قرار داده بودند وبا شجرهٔ مقدسه که میپرستیدند علاقـه میداشت ونیزحیواناترا ازاعضاء وجوارح مختلفة الشکل ترتیب داده‌ومعبودقرارمیدادندمثل گاوبالداری که سرش مانندسرانسان بود وإین‌راشبیه‌ابوالهول مصری و کروبیون‌قوم‌عبری‌میدانستند

وقرآن مجید که‌سوره‌یی‌بنام بقره(۱) آورده ودر بکوهش پرستندگان گوساله بحث میکند ناظر بطلان اینگونه‌بت‌است وهم اکنون گاو دربلاد هند تقدیس میشود

آفتاب

آفتاب خود سیاره وهم مرکزومدارسایرسیارات تابعهٔ خود است وآن اول معبودی‌است که بنی‌نوع بشر بعدازترك عبادت

(۱) بقره گاو ماده است وچون داستان‌ذبح‌بقره‌دراین‌سوره مذکوراست بهمین‌مناسبت سوره‌باسم(بقره)نامیده شده •

ملك واتباعش ضیافتی کرد وروز که شد خبر تجدید چاه شمع را باو دادند واو هم اسم آن چاه را کما فی السابق (شمع) نامید (۱)

باساء وضراء

این دو کلمه هر دو اشاره بضرر است ولی باساء ضرر حاصل شده وضراء ضرر پیش بینی شده است وگفته اند باساء ضرر سخت وضراء ضرر ضعیف است (فروق اللغات سید نور الدین بن سید نعمت الله حسینی جزایری)

باساء بمعنی فقر وشدت تنگی است وضراء بیماری وزمین‌گیری (جوامع طبرسی)

باساء بمعنی فقر در اموال است وضراء در نفس است چون قتل (عرشی)

بت پرستان وبتان

هر دسته ئی از بت پرستان بتی یا بتانی را ستایش میکرده اند واکنون هم اشتغال دارند که اهم آنها یکی از سبعهٔ سیاره است

آفتاب ، ماه ، زهره ، مشتری ، عطارد ، مریخ ، زحل

چیزهای دیگری نیز پرستش شده ومیشود از قبیل

گاو بالدار وبعل بوت وداجون «ماهی» وسگ وگوساله و میمون ودریا وعقاب «نسروك» واپس و بل (که بهریك اشاره خواهد شد) وافعی وفیل ودختر خوان و زن پرستش دار وغیرها.

وقرآن مجید با تمام اقوام بت پرستان مبارزه کرده وبا دلیل روشن بطلان آنها را آشکار فرموده وحقیقت توحید را اثبات کرده است که در دعای سمات با آنها اشاره شده است

۱-آنچه راجع به آفتاب وماه وستارگان ونور وظلمت و آسمان وزمین بحث کرده ناظر بعبدهٔ یکی از سبعهٔ سیاره است

۲-آنچه راجع عزت وقدرت وغلبه برجمیع خلق واحیاء

(۱) سفر تکوین باب ۲۱ و۲٦ وکتب دیگر

تبصره ۱ـ مولك ومولوك خدای عمونیان است که قربانی‌
های انسانی از برای وی نذر مینمودند مخصوصاً بچه‌ها را و
چنانکه خاخامیان میگویند این بت ازمس و بر کرسی ازمس
نشسته ودارای سر گوساله بوده وتاجی برسر میداشته است و
بت و کرسی مجوف بوده‌اند ودرجوف آنها آتش می افروخته‌اند
وچون حرارت باروهای بت بدرجهٔ سرخی میرسید قربانی را
برآن میگذاردند وفوراً میسوخت واهالی نیز درآن اثناء طبلها
مینواختند که صدای داد وفریاد قربانی‌را نشنوند ویهود چند
بار گرفتارعبادت این بت خبیث شده‌اند

۲ـ (هدرزهون) خدای آفتاب میباشد که میوه‌ها را میرساند
و صبح میدهد واین بت در دمشق پرستش میشده

۳ـ نبه در بعل دیده شود

٤ـ مولوی رومی گوید

پیش سجده هرچه محدود است لاست   کل وجه غیر وجه الله نماست
می پرستید آفتاب چرخ را   خوار کرده جان عالی نرخ را
آفتاب از امر حق طباخ ماست   ابلهی باشد که گوئیم او خداست
آفتابت گر بگیرد چون کنی   آن سیاهی زو تو چون بیرون کنی
نی بدرگاه خدا آری صداع   که سیاهی را ببر وا ده شعاع
گر کشندت نیم شب خورشید کو   تا بنالی یا امان خواهی ازاو
حادثات اغلب بشب واقع شود   وآن زمان معبودتو غایب شود
سوی حق گر راستانه خم شوی   وارهی از اختران محرم شوی

اپیس «گاو مقدس»

هیکل اپیس در نوف و نوف یکی از شهرهای قدیم استکه بر ساحل
غربی رود نیل واقعست ودرآثار مکشفه بچهار اسم معروفست ۰
۱ـ شهردیوار دار سفید ۲ـ مسکن پتکو ۳ـ عالم حیات ٤ـ
خانهٔ نتاه

بردان پاك برستیده و بآن بیرباساك سجده برده است وهر طایفه وكشوری اورا باسمی خاص برستش كرده اند چنانكه فینیقیان آنرا بعل ومو آبیان كموش وعمونیان هولوك مینامیدند و اهالی مصر سر اورا بنام اون عبادت میكردند ومسمی بادشاه یهودا برآفتاب پرستی را بطوریكه درآشور رواج داشت در یهودا داخل گردانید واو وآمون كه بعد از او بتخت برآمد اسبان وعرادههای چند برای آفتاب تقدیس نمودند و بر بامها برایش بخور سوزانیدند

وایرانیان ورومانی اورا بنام مهر عبادت مینمودند وبرای جلوگیری از وسوسهها وخیالات مردم كه بزبان نام خدا می‌گفتند ولی دردل محبت آفتاب را میپرورانیدند خداوند آفتاب وماه را درهنگامی كه بنی اسرائیل مصاف میدادند برای یوشع نگاه داشت تاایشان بردشمنان خود نصرت یابند(۱)

همچنین برای علی امیرالمؤمنین(ع) بیش آمد(۲) كه تفصیل آنرا درتواریخ معتبر باید دید(۳)

بالجمله قدرت وعلیه ازآن خدائی است كه این سیاره و میلیاردها چون آنرا بدیدآورده وآفریده است

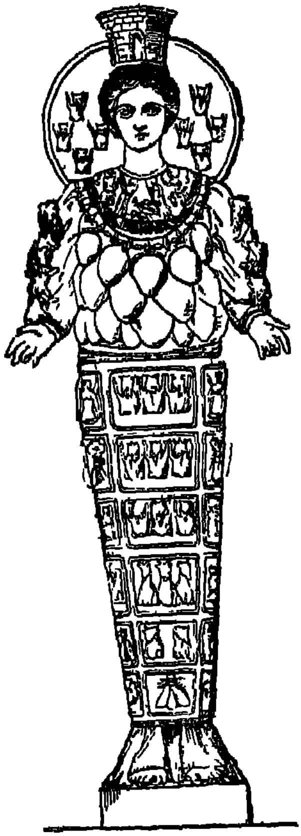
وآیاتی كه درقرآن كریم در بارهٔ شمس ومسخر بودن آن در پنجهٔ قدرت خدا وارد شده ناظر برد عقیدهٔ عبدهٔ شمس است

---

(۱) تفصیل در كتاب پیمبران اولوالعزم دیده شود

(۲) از جمله در صفحه ۶۱۸ كتاب مفاتیح الجنان ودر كتاب مستدرك الوسائل درمسجد براثا ملاحظه شود

(۳) عدم توجه غیر منجمین بعلت بی اطلاعی ازقواعد نجوم و هیئت ومنجمین آنروز بعلت عدم ترقی قضایای غیر منتظره تعجبی ندارد چه بسا درعصر حاضر كسوف یاخسوف اتفاق میافتد وعامه بیخبر میمانند



قبل از مسیح ارسطرطس نامی از
مخصص اشیها را اسم خود هیکل اول
را سوراند لکن نانیا آن را
بطور مذکور بنا نموده بش
از پیش زینت دادند و نمونهٔ
کوچك آن هیکل را بسیار می
ساختند و برای تبرکه در
خانه‌ها میگذاردند و بمسافران
می‌فروختند . قرآن کریم در
برابر این عقیده مباراتی
نموده ازجمله ام له البنات و
لکم البنون و درجای دیگر
الکم الذکر وله الانثی تلك اذا
قسمة ضیزی وجای دیگر ان
الذین لا یؤمنون بالآخرة لیسمون
الملائکة تسمیة الانثی وجای
دیگر وانه خلق الزوجین الذکر
والانثی (رجوع سورهٔ طور و
نجم) وروی سخن دراین آیات
با کسانی استکه بت مؤنث را
مظهر خدا میدانستند و یکسانیکه
ملائکه را دختر خدا و بت

ارطامیس

مؤنث را مظهر آن‌می دانستند و خدا می فرماید چه شد که در قسمت
بندی پسران از شما شد و دختران از خدا این تقسیم ظالمانه است
و کسانیکه فرشتگان را ماده میشمند بروز بازپسین ایمان ندارند
وحال آن که نروماده را خدا آفریده است (۱)

(۱) بت لات و بت عزی که مورد ستایش عرب بوده از بتهای مؤنث است

شهر مسطور بتخمین ده میل از قاهره بطرف جنوب ومسافت
پنج میل از اهرام عظیم دور است ودر ایام سلاطین بطالسه دریا به
قدر چهل میل بطرف جنوب امتداد می داشته و دور نیست که در
ایام فرعون های سابق دریا تا بحوالی منف می رسیده است یعنی
در سه هزار و چهار هزار سال قبل از میلاد و منف پای تخت پادشاه
های چند بوده از طبقهٔ سومین وچهارمین وششمین وهفتمین فراعنه
وهیکل ایس رو بروی رواق جنوبی هیکل فتاه می باشد
ومراسیس وهیکل سرابیوم نیز در شهر منف بوده است
وچون اسکندریه آباد شد شهر مسطور بتدریج رو بانحطاط
وخرابی نهاد وچون لشکر اسلام مصر را فتح کرد قاهره را در ساحل
نیل بنا نمودند وشهر جدید خود را از بناهای مخروبه های شهر منف
بنا کردند وفعلا دهی کوچك در محل منف می باشد

ارطامیس «ارتمیس»

ارطامیس بت مؤنث معروف یونانیان ورومیان ویکی از جمله
دوازده بت بزرگ بود واین ارطامیس غیر از بت خوشگل ساده وصیاد
یونانیان است واورا بارسوم ناپاك و اسرار سحریه پرستش می
نمودند ودر افسانه ها معروف بوده که تمثال او از مشتری افتاده
است اما خود بت چوبی بود که بالاش پهن وپایینش باریك وشبیه
حیوانات مختلفه بر آن نقش گشته از کمر ببالا وی را پستان های
متعدده بود وتاج کنگره داری برسر ودستهای وی را هر یك بر
عصائی قرار داده بودند وبسیار قدیم و کثیر الاحترام بود
جلال ومباهات افسس درهیکل این خدای مؤنث که یکی از
عجایب هفتگانهٔ دنیا خوانده شده می بود و۱۲۵ ذرع طول و۶۴
ذرع عرض داشت و۱۲۷ ستون مرمر سفید هیجده ذرعی در آن نصب
نموده بودند جز این وی را نهایی نبود ودر ظرف مدت ۲۲۰ سال
ساخته شد ودر سالیکه اسکندر کبیر تولد یافت یعنی در ۳۵۶ سال

اهالی مشرق را میل بسیار بعبادت بعل بود بطوریکه فرزندان خودرا برای آن قربانی سوختنی مینمودند ومکانهای بلند مثل کوه ها وتلهای مرتفع را که چشم انداز خوب داشت برای بنای مذبح او برمیگزیدند

عبادت بعل در بنی اسرائیل هم رایج شد

وهر یك از اهالی مشرق بعل را نوعی واسمی مینامیدند و اغلب اوقات اسم اورا بر شهرهائی که عبادتش در آن جا رواج داشت میگذاردند مثل بعل فغور وبعلبك ومهرآباد و مهرجرد ومهران وغیرها (۲)

و کاهنان با سحر و شعبدهٔ خود که ازجمله معجزات بعل میشمردند مردم را میفریفتند

تبصره ۱- (آمون را) یعنی خدای آفتاب که مقر آن در تیبس پای تخت قدیم ومعروف مصر علیا بود و (را) بمعنی آفتاب است

۲-(اون) یا (آون) وآن بیت شمس میباشد و بو نانیان هلیو بولس یاشهر شمس میگفتند وچون اینشهر برای مصریان مرکز پرستش آفتاب بود بدان واسطه باین اسماء مختلفه نامیده شد وازشهرهای قدیمی دنیا میباشد که درجوش در شرقی رود نیل واقعست و با ممفیس دو میل مسافت دارد

۳- (ادرملك) هیکل آفتاب و (عنملك) هیکل ماه ومقرآنها درسامره بوده

٤-روز یکشنبه بنام یوم الشمس وروز تعطیل بت پرستانست ومسیحیها هم (سبت) را تغییر دادند واین روزرا تعطیل کردند (ملاحظه درسبت ودرروز خداوند از کتاب قاموس مقدس)

تذکر ۱ - بعلبك

قریه ییاست در ٤۳ میلی شمال غربی دمشق وعظمت ابنیه و عماراتش مشهور بوده بطوریکه هیکلهای آنجا ازعجائب دنیا شمرده شده است وهیکل شمس ازبزرگترین هیاکل این شهر

اریوس باعوس

یعنی (تل مریخ) و آن تل بطوریستکه اگر کسی بر آن بایستد واطراف خودرا نگاه کند صنایع عریسه ازقبیل تماثیل ومدایح ومعابد متعدده مشاهده خواهد کرد ومحل انعقاد مجلس قدیم و صاحب اهمیت بوده که هر کس نسبت بخدایان کفر میگفته در اینجامجا کمه میشده ومحل آن در یونان است

تبصره ۱- سودرلسان کلدانیان اسم سیارهٔ مریخ است و کلدانیان سورا وقایع نگار وترجمان خدایان می دانستند

۲- مروح یعنی مرگ و کشتار و آن اسم بتی بوده است در بابل ومریخ اشاره بآن است

بعل «خداوند یا آقا»

باید دانستکه اهالی مشرق در زمان قدیم اجرام سماویرا پرستش مینمودند مثلا اهالی فنیقیه و کنعان و سایر همسایگان ایشان آفتاب پرست وماه پرست بودندو بعل راخدای آفتاب وعشتاروت را خدای مادهٔ ماهتاب میدانستند لکن به اینکه عبادت مسطور فقط در مشرق رواج داشت بلکه در مملکت اروپا نیز معمول بود (۱) چنانکه ساکنان (سکندینوبا) و بقولی ساکنان (بریطانیا) آفتاب پرست بودند وموافق تاریخ معلوم میشود که عبادت اهالی (ایرلند) و (اسکاتلند) شباهت کلی بعبادت بعل داشته ومثلا در اسکاتلند محلی استکه آنرا (بالتین) میگویند یعنی تل آتش بعل وبرا در آنجا برای بعل آتش می افروخته اند اما لفظ بالتین یعنی آتش بعل اسمی میباشد که اهالی ایرلند برای عید مخصوص گذاردند وعادت دارند که در آن عید جمع شوند و بر سر تپه ویل- ها آتش بیفروزند وحیوانات خودرا ازمیان آتش بگذرانند وروز یکشنبه دوم بعد ازعید صعودرا نیز بالتین میگویند والبته مطالعه کننده این آفتاب پرستی رادراین قواعدورسوم بواضحی می بیند.

۞است وحضرت رسول «ص» آنهارا منهدم فرموده است

رمفان

اسم یکی از ستارگانست و دور نیست که اسم (زحل) باشد که در ایام گذشته معبود قومی بوده است وصورت این معبود را در صندوقها وسایر امتعه همچو هیکل از طلسم وغیره حمل و نقل مینموده اند (بقیه در زهره)

زهره

یکی از ستارگانست ودر قرنتس یکی از شهرهای کثیر النفوس وبا مکنت یونان بود که دولتش سبب پرستش این بت موجب تکثر وجود زنایی وسست طبعی اهالی شد وتمام فسق وفساد هایی که عموما نتیجهٔ کامرانی است از آنها ناشی گردید بحدی که شهوات را نه فقط مباح دانسته بلکه بواسطهٔ پرستش خدای مونث (زهره) خادمه های آن شهوات را مقدس میشمردند و اینشهر اکنون هم موجود است واز آثار عظمت اولش آن چندان باقی نیست وعبارات قرآن درباره عدهٔ کواکب «نجوم» که زهره از آنجمله میباشد بسیار است ومخلوق ومسخر بودن آنان در قبضهٔ قدرت الهی بعبارات مختلف بیان شده است

سگ

مصریان سگ را مثل گربه عبادت وپرستش مینمودند واکنون هم نزد ملل مسیحی ژنلها و فیدلها و محبوبیتی بسزا دارند ودعات ومبلغین ایشان در برابر مسلمین عمدی در تماس با سگ دارند

تبصره ۱ ـ در قرآن سگ اصحاب کهف که در پی موحدین و برای حفظ وحراست ایشان رفت توصیف شده است تا سگ پرستان بدانند که این موجود هم راهی باخدا دارد.

۲ ـ جهت اینکه شرقیان گربه و اروپائیان سگ را دوست میدارند اینستکه گربه زیر بار کسی نمیرود و شرقی روح عزت واستقلال را دوست دارد وسگ حیوان متملق و مطیعی است و





ادرملك با گاو بالدار
(رجوع به اشور و بعل)

شمار بوده

۲ـ بعل زبوب که در عهد جدید بعل‌ـ
زبول خوانده شده است وی خدای
طب عقرونیان و بزرگترین خدایان
ایشان بوده.

۳ـ (نقبه در آفتاب).

٤ـ نظامی در تعریض پرستندگان
اینگونه بت میگوید

آمون را وی شبیه با سایی
استکه قبایی از کتان در بر
کرده و زناری بر کمر بسته
آلتی بدست خود دارد که
کنایه از حیات و عصایی بدست
دیگر که کنایه از عصای
مملکت میباشد و کلاه درازی
بر سر نهاده و دو ریشه از آن
آویخته است

اگر بودی فلك را اختیاری — گرفتی بکرمان یکجا قراری
زما صد بار سرگردان تر ست او — زما در کار خود حیران تر است او

سفر سداش باب ۱۹ش٤و٥ و باب۳۸ ش۲۱ و۲۲ و سفر شنیه باب ۲۳ش۱۷ وهوشع باب ٤ش١٤ واول پادشاهان باب١٤ ش۲۲–۲٤ وغیرها)

عطارد

وی نام یکی ار کواکب است که دردعای سماب مسحر بودن آنها گوشرد شده است وعطاردحدای موهومی بت پرستان قدیم وهاصد ملاء اعلی بوده، حدایی که همواره معاون علم و تجارت بوده ، یونانیان وی را (هرمیس) یعنی مفسر ارادهٔ حدایان می نامیدند وقربانی برای عطارد میگذرانیدند ـ وانکه برخی میگویند برای کثرت علم باید بستارهٔ عطارد توجه کرد واشعاری خوانند که «عطارد ادام الله طال ترقی ...» ازبقایای آثار بت پرستان است (بقیه درزهره)

گوساله

گوسالهٔ ریخته شده همان بتی است که سامری برای بنی ـ اسرائیل ساخت وچون ازوعدهٔ مراجعت موسی(ع) گذشته بود ومردم درشك افتاده بودند این شخص زرگرطلاها را جمع وصورت گوساله بی ساخت وانشان را پرستش آن خواند و شرح این بت پرستی وعاقبت آن درقرآن مجید بیان شده است(رجوع بقصص قرآن بالیف دانشمند معظم سیدصدرالدین بلاغی برادر نگارنده)

ماهی

بت پرستان بماهی سجده میکردند وشاهد براین مطلب اینکه (داجون)حدای فلسطینیان صورتی بود که سرش شبیه سرانسان وبدنش شبیه بماهی بود وبدین لحاظ حدا بنی اسرائیل را از ساختن صورت حیوانات دریایی منع فرمود وازجمله بلیات ده گانه که برمصر واقع ساخت یکی متعفن گشتن آب نیل بود که

اروپائی عاشق روح استعمار و استثمار است

عشتاروت

وی خدای صیدونیان است که بت آن بصورت مخصوصی بود و عشتاروت را (ملكة السماء) و (ملکه السموات) می نامیدند و غالبا عبادت او با عبادت بعل مذکور است و بسیاری از علماء بر آنند که قصد از بعل آفتاب و قصد از عشتاروت ماهتاب میباشد با اینکه بعل قوهٔ ذکور و عشتاروت قوهٔ اناث است و بهر حال این خدائی مؤنث بوده است

تبصره: ۱ـ این بت را صیدونیان عشتورت می نامیدند و عبادتش از آنجا بآسیای صغیر امتداد یافت و یونانیان وی را غالبا استرتی و عشتروت می نامیدند.

۲ـ رذن مس در موقع گرفتن ماه از یهود رایج شده و بدیگر اقوام سرایت کرده است و این بدا و استغاثه برای اعادهٔ ارتباط با معبودشان بوده است

۳ـ یهود مانند بت پرستان از برای ماه بخور میسوزانیدند و آنرا عبادت مینمودند — و زنان آنها از برای آن قرصهای نان می پختند و وی را (ملكة آسمانها) مینامیدند

٤ـ یکی از علل شق القمر که حضرت رسول اکرم «ص» انجام داد برای ابطال این عقیده بود که در اقوام و ملل رسوخ داشت و برخی معتقدند که کلمهٔ مکه معرب (مه که) است و اینجا زمانی جایگاه بت ماه بوده است

۵ـ لواط در میان بت پرستان بسیار رواج داشت و در پرستش عشتاروت جزء رسوم مذهبی بود و عبری این لفظ «قادش» و مؤنثش «قادشه» است یعنی قادس و قادسه بعبارت دیگر مقدس شده و بعضی از اسرائیلیان این مقدس هولناك را قبول کردند و حال آنکه اهل سدوم بکیفر این گناه نابود شدند (رجوع بتورات

نسو

نسو یعنی خبر دهنده وی یکی از خدایان آشوریان است و این بت درحسن عقل و ذکاوت شهره بوده است و بعضی از تماثیل آن تا همین ایام هم باقی است و اسم این بت را محض تیمن و تبرك باسم بعضی از پادشاهان آشور و بابل افزوده‌اند مانند نبو لاسر و نبوکد نصر و غیره و این بت یکی از ملجأهائی بود که کسانی که در مصیبت‌ها و شدائد گرفتار بودند باو پناهنده میشدند وقرآن کریم در برابر اینگونه بت اشاره فرموده آنجا که میفرماید (امن یجیب المضطر اذا دعاه)یعنی غیراز خدا کسی نمیتواند بیچاره ودر-مانده را پناه بدهد و پاسخ بگوید و کارش را درست کند

نسروك

نسروك یعنی عقاب بزرگ و آن یکی ازخدایان آشور است که وی را در سوی مکلی بود و ادرملك -شراصر پدر خود سنحاریب را در آنجا بقتل رسانیدند

بعضی را گمان چنانست که هست این بت بطوری که در آثار مشاهده شده است شبیه انسانی است که با سر و بالهای عقاب میباشد و دیگران را عقیده بر این است که آشوریان کبوتر نوح را که در واقعهٔ طوفان وجود داشته خدا قرار داده وی را باسم نسروك مسمی نموده همی پرستیدند وقرآن مجید در سورهٔ ملك باین معنی اشاره فرموده که مردم را از این عبادت بازدارد چه ایشان را آگاه میسازد باینکه مرغان را خدا در هوا نگاه میدارد و اگر مدد الهی نباشد قدرت ادامه ندارند (ما یمسکهن الا الرحمن) و بنابر این بایستی بشر در عقاید خود تجدید نظر نموده و خالق طیور را عبادت نماید نه طیور و مظاهر آنرا

نیل

مصریان قدیم از ترس واقعهٔ طوفان رود نیل را خدای داشته

ماهیانش هلاک شدند وامید آن قوم از طعام دائمی و لذیذشان قطع شد - ودیگر یونس را طعمهٔ ماهی ساخت و بازپس گرفت

تبصره عزه اولین شهر از شهرهای پنجگانهٔ فلسطینیان است که سه میل از ساحل دریا دور است و اهل عزه در عبادت داجون مستغرق بودند وهمواره هیکلهای این خدا در آنجا موجود میبود تاوقتی اسلام آنجارا تصرف کرد اکنون این شهر از شهرهای اسلامی ودارای هجده هزار نفوس است

تبصره ۱-دورنیست که اسم داجون را از (داج) که بمعنی ماهی بزرگست مشتق نموده باشند و (شنو) که یکی از خدایان هندوهاست نیز بدین هیئت می باشد

۲- مولانا شیخ سعدی آفتاب وماه رامقهور قدرت خدادانسته و نیکو گفته است

قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندردهان ماهی شد

مشتری

مشتری خدای اعظم بت پرستان یونانی بوده است و بعقیدهٔ یهود ورومانیان وی سر کیوان بوده ودر جزیرهٔ کریت تولد یافته است- بت پرستان صفاتی را که مرکب از جمیع افعال شنیع و کریه حیوانی است باو نسبت می‌دادند- وچون انتیوخس-اپی فانیس بر یهود بدست یافت هیکل اورشلیم راتوسط ذبح خوکان برمذبح ملوث کرد وهیکل اورشلیم رابه هیکل مشتری «اولمپیه» تبدیل نمود (بنه‌دررهره)

میمون

درمصر این حیوان راقدیم الایام پرستش می نمودند وحالادر هندوستان باز مورد پرستش میباشد چه آنکه در آنجا هیکلی و معبدی از برای این حیوان بر قراردارند که دارای هم معبدستونست •

اختراعات و بحرپیمائی وراهها بوده‌است

۷ـ آپلن خدای خورشید که رب‌النوع مراتع و گله وامراض مسریه و جنگجویان بوده‌است

۸ـ آرتمیس (ارطامیس) که به این بت ماده خدای ماه و ربة‌النوع چشمه ورودخانه ودوباچه و ابلاق بوده است

۹ـ آفرودیت (زهره) که این بت ماده ربة‌النوع باغات و بوستانها وسابات بوده‌است

۱۰ـ پزئیدن (سون) برادر زئوس که رب‌النوع دریاها و چشمه‌ها بوده وجزایر دریای (اژ) را تشکیل داده است

۱۱ـ هادس (پلوتن) برادر دیگر زئوس که خدای مردگاست وارواح مردگان را در مرکز زمین داخل و جمع میکرده است ـ هادس خدای گنجها هم بوده و باین جهت اسم پلوتن (یعنی غنی) را باو داده‌اند

۱۲ـ دمتر ووی خدای مؤنث وربة‌النوع زراعت بوده‌است که هر کاه بابی از زمین نمی‌روئید باومتوسل میشدند

تبصره ۱ـ المپ، بزرگترین کوههای یونان‌است ودربار خدایان ورب‌النوعها درقلهٔ این کوه بوده‌است

۲ — دیوان مردمانی عظیم‌الجثه‌وغالبا صدسر بوده‌اند وقبل ازسکنای انسان درزمین زندگی میکرده‌اند وباخدایان جنگها کرده‌اند وزلزله اواثرحرکت یکی‌ازاین دیوهاست (وبرخی زلزله وخسوف وکسوف را بخدایان نسبت میدادند)

۳ـ غولان مردمان زشت ترسناك وعظیم‌الجثه بوده‌اند و طوفان وگرداد وبلع مسافرین وملاحان ازناحیهٔ غول است

۴ـ پهلوانان دریونان محترم بودند وغالبا آنهارا نیم خدایان یاخدایان کوچك می گفتند

۵ —رسوم ستایش خدایان (که موجودات قادری بودند و

وعادات مختصه از براش قائل بودند وبدانواسطه دوبا از بلاهای ده گانهٔ مصر اختصاص برودنیل داشت از آنجمله خون شدن آبهای نیل بخون ودیگری پیدا شدن ورغها بود

تبصره . اهالی مصر در موقع طغیان نیل قربانی انسانی میکردند یعنی دختری را آرایش میکردند ودررودنیل میافکندند ودرزمانی که اسلام وارد برمصر شد نیل از این قربانی محروم گردید زیرا عمروعاص سردار سپاه اسلام آنرا موقوف ساخت وبرای قانع ساختن اهالی که هزاران سال بقربانی انسانی عادت کرده بودند موافقت کرد که عروسك درست کرده ودر نیل بیفکنند وهنوزهم این رسم درمصر بر قرار است

خدایان یارب النوعهای یونان

یونان یکی ازمناطق قدیم وازمراکز مهم بت پرستی بوده و یونانیان خدایان یارب النوعها داشته اند که اهم آنها بقرار ذیل است

۱ـ زئوس که خدای آسمان ورعد وبرق بوده است واو را رب الارباب میدانستند

۲ـ هرا،زن زئوس که خدای ماهتاب بوده است .

۳ـ ارس (مریخ) که خدای طوفان وقحطی و طاعون و قتل وجنك بوده است

٤ـ هفائیستس فرزند زئوس وهرا که خدای آهنگران وآتش بوده است .

٥ـ آتن واو که ازکلهٔ رب الارباب خلق شده است خدای هوش وعقل وصنعت بوده واین بت مؤسس زردوزی وبراق دوزی را بزنها آموخته است .

٦ـ هرمس (عطارد) که خدای فصاحت وبلاغت وعلم و

غاوی بت را شکست و خدمت حضرت رسول «ص» شرفیاب شد
حضرت فرمود اسمت چیست؟ عرض کرد غاوی بن عبدالعزی حضرت
فرمود تو راشد بن عبدربه خواهی بود

۳ـ اگر صد سال گبر آتش فروزد   بیکدم کاندرو افتد بسوزد
(سعدی)

در این بیت است آتش فاقد شعور، رحم ندارد که بر آتش افروز
رحمت بیاورد خداست که رحمان و رحیم است

۴ـ قرآن مجید طی آیات ۷۲ و ۷۳ از سورهٔ مبارکهٔ حج فرموده
«یا ایها الناس ضرب مثل ...» آن بتان که می‌پرستید مگسی را
با کوچکی جثهٔ آن نمی‌توانند بیافرینند اگرچه بتان برای آفریدنش
اجتماع و اعانت کنند و اگر مگس چیزی از ایشان برباید نمی‌توانند
پس بگیرند

تبصره: رسم بت‌پرستان این بود که بتان را بعسل و بوی‌
خوش می‌اندودند و درهای بتخانه را بر ایشان می‌بستند و مگسان
از روزن بتخانه درمی‌آمدند و آنها را میخوردند و بعد از چند روز
که از طیب و عسل آن بتان بود بت‌پرستان شادی میکردند که آلههٔ
ما آنها را خورده‌اند از این رو حق سبحانه از عجز و ضعف بتان
خبر داد که نه بر آفریدن مگس و نه بر دفع آن از خود قادرند ـ
و پرستندگان بت و خود بت زبون و عاجزند

مولوی رومی گوید

عاجز آنکه عاجزان را بنده‌اند   چون فقط کاری زهم شرمنده‌اند
عجز و امکان لازم یکدیگرند   پس همه خلقان زهم عاجزترند
قوت از حق است و قوت حق او است
وانکه او مغز است خلقش هست پوست

۵ـ قرآن کریم در سورهٔ عنکبوت میفرماید (مثل الذین اتخذوا
من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا وان اوهن البیوت

خوش‌بختی و بدبختی از ایشان بوده) ورسوم قربانی وادعیه و آداب تجهیز موتی ورسوم ستایش آتش مقدس که نباید خاموش شود وترتیب معابد ورسوم بارنهای المبی و روزنامه ها را باید در تواریخ یونان دید

(برخی از این‌ها را ما فلاهم توصیف کردیم)

بیچارگی بت‌پرستان

۱ـ در یکی از شهرهای هندوستان کلاغی هرروز بر گنبد بتخانه‌ای می نشست و سر بت را که در آن‌جا نصب بود آلوده می کرد خدمهٔ بتخانه هرچه کوشیدند که کلاغ را از این کار مانع شوند نتوانستند ، عاقبت نزد برهمن شکایت کردند ، او می گفت معلوم میشود این کلاغ مسلمان است و با بت وبتخانه عداوت دارد

برای اینکه دیگر نیاید جامی پر از شراب آن‌جا گذاردند که فردا خودش قرار خواهد کرد . فردا کلاغ آمد هم شراب را خورد هم بت را آلوده کرد ، دوباره که برهمن از کار کلاغ آگاه شد گفت من در کار این کلاغ حیرانم اگر مسلمانست چرا شراب می خورد و اگر هندوست چرا بت را آلوده میسازد

۲ـ غاوی بن عبدالعزی از خادمان بتخانهٔ بنی سلیم بود یکوقت نگاه کرد دید روباهی آمد و به بت پیشاب کرد وراه فرار پیش گرفت ، خادمان بت خواستند آن حیوان را دستگیر کنند نتوانستند آن گاه غاوی این شعر را سرود که .

ارب یبول الثعلبان برأسه لقد ذل من بالت علیه الثعالب

یعنی آیا کسیکه روباه برسر او میشاشد پروردگار است ؟ بحقیقت چنین کسی خوار است (۱)

---

(۱) ثعلبان بضم اول وسوم وسکون دوم یعنی روباه نر ـ وثعلبه بفتح اول وسوم وسکون دوم یعنی روباه ماده وثعلب (بدون تا) یعنی جنس روباه خواه نر وخواه ماده وجمع آن ثعالب است

گوسد واس آحری تحمس ۷۰ میل تا بدریای متوسط مسافت دارد وشبه حریرۀ سیناد ر میانۀ این دوخلیج میباشد

درقدیم الایام فراعنۀ مصر این خلیج و رود نیل را بیکدیگر وصل نموده بودند و در مائۀ چهاردهم قبل از میلاد مبحل آمد وشد کشتی ها بود

وخلیج سوئز که دریای سرخ و دریای متوسط را بیکدیگر وصل مینمایند در سال ۱۸٦۹ میلادی باتمام رسیده است

ازجملۀ حوادث معروفه که بر دریای قلزم واقع شد این است که قوم اسرائیل از آن گذشتند ومصریان در آن غرق شدند

ودر خصوص موضع عبورشان چهار قول است ۱- در جزء شمالی ۲- در سر خلیج جنوبی کوه عتاقه ۳- درمیانۀ برکة المساح و درباچه‌های ملح یا در نزدیکی شلوف ٤- در نزدیکی سوئز و بخلاصه وضع حالت امکنه بطوری تغییر یافته که گذرگاه قوم اسرائیل را راجع بی بصواب معین کرد

وچون از دریا گذشتند ساحل خلیج سوئز کوچ کردند بعد خلیج عقبه را دور زدند تا بدروازۀ ادوم نگذرند واز دریای قلزم ملخ و سلوی بر آمده است

بدیع السموات

فرق مابین (خلق) و (ابداع) این استکه خلقت اعم است از آنکه مخلوق مسبوق به ماده باشد چون خمیر نسبت بنان و زرع نسبت به دانه و یا مسبوق به ماده نباشد واما ابداع آنستکه مسبوق بماده نباشد ولا من شیء آفریده شده باشد

برج

بروزن فعل مراد یکی از بروج دوازده گانه است :

حمل - ثور - جوزاء - سرطان - اسد - سنبله - میزان - عقرب - قوس - جدی - دلو - حوت

لبيت العنكبوت) داستان كسانيكه غير ازخدا را براى دوستى و سر پرستى خود انتخاب كرده اند مانند داستان عنكبوت وخانة او است و بتحقيق سست ترين خانه ها خانة عنكبوتست كه نه سقف دارد و نه ديوار و نه در و باورش اندك نسيمى ازهم متلاشى ميشود

٦— اين نمونه يى از تنهاى نجاست و تنهاى جاندار مانند سلاطين و امراء و پيشوايان ملكى هم از همين نمونه اند از كرم— شكم وارمحبوبان امعاءخود بيحه رند ! براى زبردستان خود شيرند و در برابر زبردستان مانند شترمرغ ماده اند كه از صداى ميبرسند .

اسدعلى وفى الحروب نعامة فتخاءتنفر من صفير الصافر

بحر

(بحر) يعنى دريا واين كلمه دو بار بدون اضافه و يكبار با اضافه به (سوف) دراين دعاء ذكرشده و(يم) نيز كه يكبار ذكر شده بهمين معنى است ومراد ازهر چهار (درياى قلزم) و بعبارت ديگر (بحر احمر) است وآن دريايى است كه ميان آسيا وآفريقا واقع است وعبرانيان درزمان اقامتشان درمصر آن را (دريا) ميگفتند ودرياى مصر و درياى سوف نيز خوانده شده است بعضى برآنند كه اين دريا بواسطة مرجان قرمزى كه در آن يافت ميشود باسم بحر احمر ناميده شده است ومصريان آن را درياى سط يعنى عربى ميگفتند واعراب درياى حجاز ميگويند

امادرياى قلزم خليجى از درياى هند ميباشد كه ١٤٥٠ ميل طول آن است و بواسطة بوغاز باب المندب كه ١٨ ميل عرض دارد به درياى هند اتصال يافته است

غايت عرض درياى قلزم ٢٢١ ميل ميباشد و بتدريج رو بطرف شمال تنك شده به دو خليج منقسم ميشود يكيرا كه بطرف مشرق است (خليج عقبه) و ديگرى را كه به مغرب ميباشد خليج سو يمى—

بسم الله الرحمن الرحیم

یعنی بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

تبصره یك (الله) اسم هستی جامع همهٔ صفات کمال و پیراسته از هر نقص و عیب است وچنین هستی یگانه خواهد بود و شریك نخواهد داشت زیرا شریك داشتن از نقائص است وهستی مورد بحث دارای نقص نیست

دو (رحمان) اسم مختص بخداست و بدیگری گفته نمیشود ومعنی آن بخشاینده است که بتمام موجودات بخشش میفرمایند ومحسن ومسیء ومطیع وعاصی دراین باره فرقی ندارند مثلا استفاده از آفتاب وهوا برای همه است نه برای مطیع فقط . و شیخ سعدی درمعنای آن گفته « باران رحمت بیحسابش همه را رسیده وخوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده »

و « وظیفهٔ روزی خواران بخطای منکر نبرد »

و « ای کریمی که ازخزانهٔ غیب گبر و ترسا وظیفه خورداری

و « ابر و باد ومه وخورشید وفلك در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر توسرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری »

سه (رحیم) یعنی مهربان در بارهٔ بندگان مطیع وشیخ سعدی درمعنای آن گفته

« پردهٔ ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد »

و « کرم بین ولطف خداوندگار گنه بنده کرده است واو شرمسار »

و « دوستانرا کجا کنی محروم توکه بادشمن این نظرداری »

چهار اسم در لغت یعنی نام ونشان ودراصطلاح :

١ ـ لفظی استکه بر ذات معین دلالت کند بی اینکه معنی صفتی درآن ملحوظ شود مانند زید ـ بکر ـ عمرو ـ وغیر اینها

برکات

(و برکاتك التی بارکت فیها
علی ابراهیم) (۱)

برکات جمع (برکت) است و برکت در لغت بمعنی نمو و زیادت وسعادت میباشد و تبریك دعای برکت است و وجه برکت دادن ابراهیم در امت محمد «ص» برای استکه ابراهیم علاقهٔ خاصی با حضرت رسول «ص» داشته است و ابراهیم اتباع محمد را (مسلمین) نام نهاده است و بت شکنی ابراهیم که معروفست تمامیت عمل آن در این امت شده است و ابراهیم که بنای کعبه را بکمك اسماعیل پسرش تجدید کرد و مردم را بحج دعوت نمود فقط این امت جواب او را میدهند که حج بجا می آورند وازطرفی محمد وآل «ع» هم آنطورکه باید وشاید ابراهیم را معرفی کرده اند وسلطنت ابدی در زمین وتطهیر زمین ازغیر موحدین(۲)و شفاعت وسایر مزایای اخروی راهم اعقاب ابراهیم (ازدودهٔ محمد «ص») عهده دارند واین مفاخر همه بحساب ابراهیم گذارده میشود

تبصره - وجه برکت دادن اسحاق در امت عیسی این استکه اسحاق همیشه مایل بود خدمتی برادر بزرگتر خود اسماعیل کند و چون عمر اسماعیل کفاف نداد لذا این موهبت نصیب عیسی شد که درموقع ظهور امام زمان که از فرزندان اسماعیل است در خدمت امام باشد

ووجه برکت دادن یعقوب در امت موسی این استکه چون یعقوب اوضاع اسف انگیز بت پرستی را درمصر دید بسیار مایل بود که این رسوم ازبین برود واین آرزو راموسی که ازاعقاب او بود عملی ساخت وتاج وتخت فراعنه را بر هم زد

---

(۱) کلمهٔ فی در فیها اگر بمعنی (با) باشد بحسب معنی و مقام انسب است

(۲) تفصیل در تاریخ پیمبران اولو العزم ذیل حالات حضرت نوح

اراضی حوالی لوز برپا نمود وخدا باو گفت که این زمین را بذریهٔ تو خواهم داد وابراهیم در آنجا مذبحی بنا نمود

و یعقوب نیز در وقتی که از حضور برادرش عیسو بالجزیره فرار میکرد در نزدیکی شهر (لوز) شب توقف نمود در آن شب رؤیای عظیمی مشاهده کرد ودر آنجا سنگی عمودی نصب نمود وروغن برسرش ریخت واسم این مکان را (بیت ایل) گذاشت

٢ ـ موقع شهر مزبور بطرف شرقی راهی استکه از اورشلیم به نابلس میرود ومسافت راه از این دو شهر با اورشلیم یك اندازه است

٣ ـ شهر مرقوم در قدیم الایام مسکن پادشاهان کنعانیان بوده که پس از تصرف بنی اسرائیل قسمت سبط بنی افرایم شده است

٤ ـ تابوت عهد نیز مدت مدیدی در این شهر بوده ـ پس از آن بر بعام دو گوساله طلائی ساخته یکی را در آنجا نصب نموده است ودور نیست که بهمین واسطه هوشع نبی آنرا (بیت آون) یعنی خانهٔ بتها خوانده است (رجوع به بابهای ١٢ـ٢٨ سفر تکوین و داوران واول پادشاهان بابهای اول وهوشع)

حرف ت

تابوت شهادت

تابوت شهادت صندوقی استکه دولوح شهادت یعنی لوحهای سنگی مکتوب بانگشت خدا در آن است (باب ٣١ سفر خروج)

لوحهای سنگی وتورات واوامری را که نوشته شده خدا بموسی داد (باب ٢٤ سفر خروج)

تفصرة الواح مزبوره باهفت عدد بوده ودر آن مطالب مورد احتیاج ومواعظ وتفصیل احکام مذکور بوده وهمین الواح است که جای خود را بصحف آل محمد (ع) داده است (بقیه در تابوت عهد)

تابوت عهد

تابوت عهد صندوقی است که موسی بامر حقتعالی از چوب

۲ـ لفظی استکه بر ذات معین دلالت کند از حیث صفت معین مثل خالق ـ رازق ـ عالم وغیر اسمها ولی این درصورتی استکه اطلاق آن کلمه بر موصوف بسرحد علمیه برسد والا در اصطلاح اسم نخواهد بود مثلا (صاحب) بمعنی یار چون استعمال آن در بارهٔ صاحب بن عباد علمیه پیدا کرده اسم او تلقی میشود (۱) اما (نائم) بمعنی خواب چون کمی آن بر کسی علمیه ندارد اسم کسی نخواهد بود.

۳ـ گاهی اسم بر صفت نیز اطلاق میشود

تبصره یکی از محققین اسماء خدا را بر سه قسم تقسیم کرده

الف اسم ذات و آن اسمی استکه اطلاق آن بر ذات باعتبار امری عدمی است مثل قدوس

ب اسم صفت و آن اسمی استکه اطلاق آن بر ذات باعتبار امری وجودیست که تعقل آن بر تعقل غیر موقوف نیست مثل حی یعنی زنده

ج اسم فعل و آن اسمی استکه اطلاق آن بر ذات باعتبار امری وجودیست که تعقل آن بر تعقل غیر موقوفست مثل خالق یعنی آفریدگار

(اما جامع هر سه دسته کلمهٔ جلاله یعنی اسم «الله» است).

(بقیه در خدا ـ وشیء ـ وسچار کی نتان و بت پرستان)

بیت ایل

غالبا لفظ (ایل) مخصص دلالت بر قوه واقتدار ، بر اسماء و کلمات عبرانی اضافه میشود ـ لکن استعمال آن تنها مخصوص بلفظ (الله) نمیباشد بلکه برای خدایان بت پرستان نیز استعمال میشود و بیت ایل بمعنی بیت الله است

تبصره ۱ـ چون ابراهیم بزمین موعود رفت چادر خود را در

---

(۱) بنر بمعنی جانشین و در بنی بنر پدر و دختر بمعنی دوجمله در و که اینها هم جنبهٔ اسمی پیدا کرده است

شده نابات گردند و برا درهیکل ثانی سود
(خروج باب ۲۵ و ۴۰ ـ عبرانیان باب ۹ ـ شمه باب ۳۱ ـ اعداد باب
۱۰ ـ یوشع باب ۳ ـ ارمیا باب ۷ ـ اول سموئیل باب ۴ و ۵ و ۶ و ۷ ـ
دوم سموئیل باب ۶ ـ اول تواریخ ایام باب ۱۵ ـ دوم تواریخ ایام باب
۵ و ۳۳ و ۳۵)

تبصرة نگارنده گوید این تابوت با تمام محتویاتش الان نزد
امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) است

تجلی (و نور وجهك الذی تجلیت به للجبل)

چون بت پرستی دراعماق خون وسلولهای بدن مردم مصر و
بنی اسرائیل ریشه دوانیده بود با آن همه کارهای شگفت انگیز
که موسی برای بشر توحید کرد و بنی اسرائیل باو گرویدند باز
هم درباره خداوند باحس صفاتش سؤالهای عامیانه میکردند و بتهای
بت پرستان را که محسوس بحواس ظاهره بودند سرمشق قرار
میدادند ازجملهٔ سوالها این بود

۱ ـ بنی اسرائیل ازموسی سؤال کردند که خدا خواب دارد یا نه
موسی گفت نه و کاملا برای آنها واضح ساخت که خدا (قیوم)
است یعنی قائم بامور خلائق است از قبض و بسط ورتق وفتق
بطوری که اگر یك لحظه واگذارد همهٔ آسمان وزمین ومافیها
برهم میخورد بنی اسرائیل جواب حسی خواستند وبدلایل موسی
قناعت نورزیدند

موسی درمناجات بعرض رسانید که بارخدایا تو آگاهی ولی
بنی اسرائیل پرسیده اند که خواب داری یا نه ؟

جواب رسید که دوشیشه پرآب کن وشب برکف نگاهدار
موسی چنین کرد وآخر خواب براو غالب شد
وشکست وآنها ریخت ودرنتیجه قوه
بنی اسرائیل ثابت گردند و هو ندا



(تابوت عهد)

شطیم ساخت طولش سه قدم و نه
قیراط و عرض و ارتفاعش دو قدم و سه
قیراط بود و بیرون و اندرونش بطلا
پوشیده و براطراف سر آن تاجهای
طلائی بود و سرپوشی از طلای خالص
بر آن گذارده دو (کروب) بر سر آن
قرارداده بود که بادو بال خود بر
سرپوش سایه افکن بودند و برهر یك
از طرفین آن ، دو حلقهٔ طلائی برای
عصاهای چوبی که بطلا پوشیده شده
برای برداشتن تابوت ساخته بود و حقهٔ
من و عصا و الواح و تورات در آن گذارده شده بود وچون
شهادات الهی هم در آن بود گاهی اوقات آن را تابوت شهادت
میگفتند ودر زمان سلیمان حقهٔ من و عصا باقی نبود

و بر بالای سرپوش منور اثری بود که خدا در آن تجلی میفرمود

وچون قوم بنی اسرائیل کوچ میکردند تابوت مرقوم را برمی-
داشتند و از جلو روانه میشدند وستون ابر در روز وستون آتش
در شب هادی ایشان میبود

درحینی که تابوت را برمیداشتند وروانه میشدند موسی می-
گفت ای خدا برخیز و دشمنانت پراکنده شوند ودشمنانت از
حضور تو منهزم گردند وچون آن را فرود می آوردند میگفت
ای خدا بر ده هزاران هزار اسرائیل رجوع نما

باری فتح و نصرت همیشه پیشاپیش این تابوت بود و بعد از
استقرار بنی اسرائیل و آسودگی از رنج جنگ وسفر و بنای بیت-
المقدس درهیکل گذارده شد وتا وقوع حادثهٔ بابل و بخت نصر
باقی بود ومعلوم نیست که آیا آن را ببابل بردند و یا اینکه پنهان

طرف موسی از خدا شد و جواب آمد که درموقع اشراق اگر
کوه طور بجای خود آرام گرفت زود تر من «خدا» ممکن است
ولی چون پروردگار نور عظمت خود را برای کوه تابان نمود کوه
را خورد گردانید و موسی بیهوش بر زمین افتاد و آتشی از آسمان
«صاعقه» آمد و آن هفتاد تن را سوزانید و بیدار مردن یکشبانه
روز همچنان افتاده بودند ـ چون موسی بهوش آمد متحیر با ایشان
نگاه کرد و گفت بار خدایا چون بنی اسرائیل از من احوال ایشان
را بپرسند چه بگویم ـ لذا حقتعالی ایشان را زنده کرد(۱)
(رجوع بسورهٔ بقره آیهٔ ۵۲ و سورهٔ نساء آیهٔ ۱۵۲ و سورهٔ
اعراف آیهٔ ۱۴۳ شود)

۵ ـ داستان مناجات شبان با حقتعالی است

دید موسی یک شبانی را براه — کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت — چارقت دوزم کنم شانه سرت
ای خدای من فدایت جان من — جمله فرزندان وخان ومان من
ورتورا بیماریی آید به پیش — من ترا غمخوار باشم همچو خویش
دستکت بوسم بمالم پایکت — وقت خواب آید بروبم جایکت
گر ببینم خانه‌ات را من دوام — روغن وشیرت بیارم صبح وشام
ای فدای تو همه بزهای من — ای بیادت هی هی وهیهای من
زین نمط بیهوده میگفت آن شبان — گفت موسی با کیستت ای فلان
گفت با آنکس که ما را آفرید — این زمین وچرخ از او آمد پدید
گفت موسی های خیره سر شدی — خود مسلمان نا شده کافر شدی
گر نبندی زین سخن تو حلق را — آتشی آید بسوزد خلق را
شیر او نوشد که در نشو و نماست — چارق او پوشد که او محتاج ماست

(۱) بروایت ابن عباس این موضوع بعدا دردو بار و با حضور دو
هفتاد کس بعمل آمده و بروایت علی بن ابراهیم که صاحب
مجمع البیان آن را صحیح دانسته یکبار و یک هفتاد کس بوده است

دستگاه خلقت درهم میریخت و متلاشی میشد

۲ـ دیگر پرسیدند که چگونه فرعون میمرد وحال آنکه ماهها وسالها بدون احتیاج بآب وطعام بسر میبرد ؟

درجواب خدای تعالی امواج دریا را فرمان داد تا بدن فرعون را بساحل افکند و بنی اسرائیل آنرا بچشم خود دیدند

۳ـ بعد از عبور بنی اسرائیل از بحر احمر تا آنکه آیات بینات الهی ومعجزات حضرت اقرای موسی رادیده بودند چون از محل اقوام بت پرست سواحل دریا عبور میکردند، بموسی گفتند برای ماهم خدائی مانند خدایان این اقوام بساز تا آنرا عبادت کنیم واز همین نقطه ضعف روحی بنی اسرائیل ، سامری در غیاب موسی استفاده کرد وایشانرا بگوساله پرستی واداشت

٤ـ چون بنی اسرائیل بعد از اجرای دستور قتل یکدیگر در نتیجهٔ گوساله پرستی ـ بوحدانیت خدا اعتراف کردند حقتعالی بموسی خطاب فرمود که چون بار دیگر بمناجات آئی جمعی از بنی ـ اسرائیل را باخود بیاور تا عذر گناهی که از پرستش گوساله کرده اند بخواهند و بشرف شنیدن کلام من مشرف شوند ـــ حضرت موسی هفتاد کس از بزرگان بنی اسرائیل را اختیار کرد و باخود بکوه طور برد وموسی چون خواست مناجات کند حجابی میانهٔ اووآن هفتاد نفر پیدا شد ـ حقتعالی با موسی سخن گفت بامر و نهی ووعظ ونصیحت وایشان آنرا می شنیدند ـ پس خطاب کرد بایشان که منم خدائی که جزمن خدای دیگر نیست من شمارا از زمین مصر بیرون آوردم مرا بپرستید وغیر مرا پرستش مکنید.

چون موسی ازمناجات فارغ شد وآن حجاب زائل گشت به ایشان گفت کلام خدا را شنیدند ؟

گفتند آوازی شنیدیم اما نمیدانیم گویندهٔ آن خدا بود یا شیطان وتاخدای را معاینه نبینیم باور نکنیم ـ این تقاضا از

وبرای امتحان بامدادان بر آستان در ایستاد وخادمه سفرهٔ نان را افشاند ولقمهٔ نانی از آن افتاد وخروس آنرا ربود وسگ باو گفت تو ظلم کردی زیرا دانهٔ گندم وغیره میتوانی بخوری وحال این نان را ربودی

خروس گفت غم مخور فردا اسب خواجه سقط میشود وتو استفادهٔ کامل خواهی کرد

خواجه شنید وفوری اسب را فروخت

روز دیگر خادمه سفره را افشاند وخروس نان را ربود وسگ شکایت کرد وخروس جواب داد فردا استر خواجه سقط میشود

سگ گفت تو دروغ میگوئی دیروز هم وعدهٔ اسب دادی و خبری نشد

خروس گفت خواجه زود آن را فروخت واسب جای دیگر سقط شد

خواجه شنید وفوری فروخت

روز سوم باز خادمه سفره را افشاند ونان را خروس ربود وسگ لب باعتراض گشود وگفت این وعدهٔ دوم تو هم دروغ شد

خروس گفت استر هم جای دیگر سقط کرد زیرا خواجه آن را زود فروخت ولی فردا غلام وی میمیرد ونان بسیار ریخت وپاش میشود

باز خواجه شنید وفوری غلام را فروخت

شکرها میکرد وشادیها که من رستم از سه واقعه اندر زمن تا زبان مرغ و سگ آموختم دیدهٔ سوء القضا را دوختم

روز دیگر سگ خروس را بسیار ملامت کرد وگفت که هیچ یک از وعده هایت راست نبود

خروس گفت من دروغ نمیگویم ولی این سپر بلاها را خواجه فروخت وفردا خودش خواهد مرد ونانها بخش خواهد شد وگاوها قربانی خواهد گشت

بی ادب گفتن سخن با خاص حق	دل بمیراند سیه سازد ورق
دست و پا در حق ما آسایش است	در حق پاکی حق آلایش است
لم یلد لم یولد او را لایق است	والد و مولود را او خالق است
هرچه جسم آمد ولادت وصف اوست	هرچه مولود است او زین سوی جوست
زانکه از کون و فساد است و مهین	حادث است و محدثی خواهد یقین
گفت ای موسی دهانم دوختی	وز پشیمانی تو جانم سوختی
جامه را بدرید و آهی کرد تفت	سر نهاد اندر بیابانی و رفت
وحی آمد سوی موسی از خدا	بندهٔ ما را ز ما کردی جدا
تو برای وصل کردن آمدی	نی برای فصل کردن آمدی
تا توانی پا منه اندر فراق	ابغض الاشیاء عندی الطلاق
هر کسی را سیرتی بنهاده ام	هر کسی را اصطلاحی داده ام
ما برون را بنگریم و قال را	ما درون را بنگریم و حال را
ملت عشق از همه دینها جداست	عاشقان را مذهب و ملت خداست
چونکه موسی این عتاب از حق شنید	در بیابان در پی چوپان دوید
بر نشان پای آن سرگشته راند	گرد از پرهٔ بیابان بر فشاند
عاقبت دریافت او را و بدید	گفت مژده ده که دستوری رسید
هیچ آدابی و ترتیبی مجوی	هرچه میخواهد دل تنگت بگوی
گفت ای موسی از آن بگذشته ام	من کنون در خون دل آغشته ام
من ز سدره منتهی بگذشته ام	صد هزاران ساله زانسو گشته ام
تازیانه بر زدی اسبم بگشت	گنبدی کرد و ز گردون بر گذشت
محرم ناسوت ما لاهوت باد	آفرین بر دست و بر بازوت باد

(خلاصه از دفتر دوم مثنوی)

٦ــ داستان کسی استکه از موسی استدعای فهمیدن زبان بهائم را کرد و موسی او را نصیحت کرد و قانع نشد و وحی آمد که مسئولش را اجابت کند و آن مرد طالب تعلیم زبان مرغ خانگی و سگ قانع شد و موسی او را تعلیم داد

٥ـ شپش فراوان در انسان وحیوانات وخاك مصر پدید آمد

٦ـ پشه‌های بسیاری بخانهٔ فرعون وبخانهٔ بندگانش داخل شدند وزمین مصر از کثرت پشه منقلب شد

٧ـ مواشی مصریان مردند

٨ـ در انسان وحیوان دمل آبله‌آورنده پیدا شد درانر خاکستر بوری که موسی به‌آسمان پاشید

٩ـ تگرگ توأم بارعد بارید وآتش برزمین فرود آمد وهرچه را درصحرا از انسان وحیوان وسبزه‌ها بود زد ودرختان صحرا را شکست

١٠ـ یك شبانه روز باد شرقی برزمین وزید وهنگام طلوع صبح آن باد شرقی ملخ را آورد وچنان روی زمین را مستور کرد که زمین تاریك شد وتمامی سبزه ها ومیوه‌ها که تگرگ واگذاشته بود خوردند

١١ـ تاریکی غلیظی تا سه روز درزمین مصر شد که مصریان یکدیگر را نمی‌دیدند

١٢ـ اول زاده‌های زمین مصر ازاول زادهٔ فرعون که بر تختش مینشست تااول زادهٔ اسیر سیاه‌چال وهراول زادهٔ بهایم در نیمه شبی مردند و همان شب فرعون وتمامی بندگانش و تمامی مصریان برخاستند وفریاد عظیمی درمصر پیدا شد زیرا که خانه یی که درآن میتی نبود وجود نداشت

بش؟ نیست، تصدیق میکنیم که جمعیت ما متفرق خواهد شد وحال آنکه اصحاب موسی بعد از دیدن به معجزه در صدقش شك کردند

تذکر این همان ابوالعلاء معروف بزندقه است ولی قارئین بدانند که چنین اتهامی صحیح نیست ووی ازدانشمندان بزرك شیعه است وروی همین شیعی بودنش اهل سنت اورامتهم کرده اند

مرك اسب واستر و مرك علام　　　بدقضا گردان این معرور حام
ارز بان مال و درد آن گریحت　　　مال امر و نکر دو حون حوش ریحت

آن مرددو بدو حود را بدامان موسی انداحت و بماصای عفو الهی را در بارهٔ ایمان حود کرد و موسی ارحدا حواست و حدا دعای موسی را در بارهٔ عفو گناهش احابت فرمود و آن شحص وفات کرد

تسع آیات بینات

به معجزهٔ موسی که در آیهٔ ۱۳۰ از سورهٔ اعراف و آیهٔ ۱۲ ارسورهٔ نمل هم اشاره شده عبارتست از

ملخ ـ شپش یا سبا که باچه ملخ باکیك ـ غوك ـ خون ـ طوفان آب (۱) یا طاعون ـ دریا ـ انفجار دوازده چشمه ازسنك ـ عصا ـ دست نورانی (رجوع بصفحهٔ ۲۰۲ کتاب الاثنی عشریه تألیف محمد بن محمد بن حسن بن قاسم حسینی عباتی)

وصاحب مطول در مبحث فصل ووصل شعری را از ابو العلاء معری احمد بن عبدالله تنوخی لغوی نقل کرده که تمام آن این است

نبی من الغربان لیس علی شرع　　یخبرنا ان الشعوب الی صدع
اصدقه فی مرية وقد امترت　　صحابه موسی بعد آیاته التسع (۲)

تبصره قسمتی از معجزات موسی بنقل تورات عبارتست از

۱ـ عصا که بصورت مارشد و باز بصورت اول برگشت

۲ـ دست خود را به آغوش خود گذاشت و اورا بیرون آورد و دستش مانند برفشده بود و باز باغوش گذاشت و بحالت اول بازگشت

۳ـ آبهای نهر بخون مبدل شد و ماهیانیکه در نهر بودند مردند و نهر چنان گندیده شد که مصریان از آب نهر نتوانستند بنوشند

٤ـ غوکها از آنها بیرون آمدند و بخانه و خوابگاه و بستر وملزومات فرعون واتباعش داخل شدند

---

(۱) مراد طغیان آب نیل وخسارات وارده است

(۲) از بانگ پیغمبر کلاغها که شریعتی نیاورده وامری گمانی ☆


سلوی

شام سلوی(۱) برآمد و روی اردو را پوشید
و در صبحدم ژاله در اطراف اردو نشست — و
هنگام متصاعد شدن ژاله‌ئی که نشسته بود
بروی دشت، دانهٔ کوچك مدوری بقدر ژاله
بر زمین افتاد نمایان بود و بنی‌اسرائیل دیدند
و بیکدیگر گفتند که این (من) است زیرا که آن جست و موسی
بایشان گفت که این نانیکه خداوند بشما داده بجهت خوردن همین است .
(من) مانند تخم گشنیز سفید و رنگش مثل رنگ مروارید
وطعمش مثل کلوچهٔ عسلی و روغن تازه بود آنرا جمع میکردند
و آسیا کرده می‌پختند

۱۵ـ انفجار دوازده چشمه از سنگ باسممی که چون بنی
اسرائیل به (رفیدیم) رسیدند اردو زدند و در آنجا آب نبود که
بنوشند و موسی عصای معروف خود را بدست گرفت در کوه
حوریب بصخره (یعنی سنگ) زد و آب از آن جاری شد و بنی
اسرائیل نوشیدند (رجوع به باب ٤ـ۱۷ سفر خروج)
«معجزات دیگری هم موسی از طرف خدا نشان داده که در
جاهای دیگر بیان شده است»

تفسیر و تأویل

فرق مابین (تفسیر) و (تأویل) اینستکه تفسیر تحقیق معانی
الفاظ غامض ومشکل است بنحوی که از ظاهر لفظ خارج نشود
وتأویل آنستکه بواسطهٔ قرینهٔ عقلیه یا نقلیه از ظاهر لفظ
خارج شود

تمت کلمتك الحسنی . .

اتمام کلمه وفای بوعده ئیستکه خدا به بنی‌اسرائیل داد که

---

(۱) سلوی مرغیستکه تصویر آن را در کتاب المنجد در لغت
سمانی منعکس کرده است

(دراین وقت فرعون اجازه داد بنی اسرائیل بعداز ۴۳۰ سال ازعهد یوسف(ع) (۱) ازمصر بروند ودر این موقع هرمرد اسرائیلی ازهمسایهٔ مصریش وبیرهرزن ازهمسایه‌اش نقره آلات وطلاآلات ولباسها گرفتند وخارج شدندومصریان بعدازخروج بنی اسرائیل پشیمان شدند وآنهارا تعقیب کردند)۰

۱۳ـ دریا برای بنی اسرائیل شکافته شدکه ازمیان دریا بخشکی بروند بامعنی که تمامی شب بند باد شرقی دریا را برگردانید ودریارا خشکی نموده آبهاشق‌شدند وبنی اسرائیل بخشکی بمیان دریا درآمده‌آبها براست وچپ جهت‌ایشان دیوار بود ومصریان یعنی تمامی اسبهای‌فرعون باعراده‌ها و سوارانش ایشان را تعاقب نموده بمیان دریاآمدند ودر پاس سحری واقع شدکه خداوندازستون‌آتش وابر باردوی‌مصریان نگریسته اردوی مصریان را مضطرب گردانید ـ چرخ های عراده‌های ایشان را جدا کرده که بدشواری‌آن‌هارا میراندند ومصریان گفتندکه‌ازحضوراسرائیلیان‌بگریزیم‌زیراکه‌خداوند بجهت ایشان‌بامصریان جنگ مینمایند ـ وخداوند بموسی گفت که دستت را بدریا درازکن تاآبها برمصریان برعراده‌ها و برسوارانایشان‌برگردند ـ وموسی‌چنین کرد ودرطلوع صبح دریا بقوت‌اصلی‌خودبرگشت ومصریان درمقابلش‌فرار کردند وخداوند مصریان را در میان دریا واژگون ساخت و آبها برگشته عراده ها وسواران وتمامی لشکریان فرعون راکه دوپی‌ایشان بدریاآمدند فروپوشید که‌ازایشان‌احدی‌باقی‌نماند (بقیه درصفحات)

۱۴ـ نزول‌سلوی ومن‌بان‌معنی که‌بعدازخروج درهنگام

(۱) این‌تاریخ درست نیست.

۳ـ ارض را عباد صالحین بارث باید ببرند وعباد صالحین عاملین بتورات وانجیل وقرآنند نه کسان دیگر وقرآن کریم درسورهٔ انبیاء آیهٔ (۱۰۵) میفرماید بعدازتورات مادر کتاب زبور نوشتیم که بندگان شایستهٔ من زمین را بارث میبرند و ازاینرو حضرت مهدی وهمراهانش سرتاسرزمین را که این ارض مقدسه جزء آن است باسائر اراضی مقدسه وغیرمقدسه بارث خواهندبرد ووعدهٔ الهی تحقق خواهدیافت «عجل الله تعالی فرجه»

بگذرداین روزگارتلختر اززهر بارد گرروزگارچون شکرآید

بلبل عاشق توعمرخواه که آخر باغ شودسبزوسرخ گل ببرآید

گل سرخ باغ شریعت ازبوستان محمدی شکفته خواهدشد وپیشوایان باطل سرنگون خواهندشد

کجاست صوفی دجال چشم ملحدشکل
بگوبسوزکه مهدی دین پناه رسید

☆☆☆

نفس بادصبا مشک فشان خواهدشد
عالم پیردگرباره جوان خواهدشد

آری مهدی یادگارحضرت محمد(ص) ومانندآن حضرت صاحب خلق عظیم است واووارث جهانست

بحسن خلق ووفا کس بیارما نرسد ترادراین سخن انکارکارما نرسد

این نورجهانتاب ازچشم ماپنهان است زیرا چشم مادرد میکند وآینهٔ دل مارا زنگ وغبار وکدورت معاصی فراگرفته است واگرچنین نبوداکنون هم اوحاجتی ندارد وحجاب ازطرف ماست

نور خدا نمایدت آینهٔ مجردی
ازدرمادرآ اگرطالب عشق سرمدی(۱)

(بقیه درمشارق)

(۱) هرشش شعرازدیوان خواجه حافظ است

بارض موعوده «ارض میعاد» «ارض مقدسه» برویند ودربارهٔ
این زمین مجاهد گفته طوروآنچه پیرامن آن است
ضحاك گفته ایلیا وبیت المقدس است
عکرمه وسدی وابن زید گفته‌اند اریحاست
کلبی گفته دمشق است وفلسطین
بعضی گفته‌اند اردن است
قتاده گفته جملهٔ شام است

نگارنده گوید شام باحدودی که در آن عصر داشته بحدود عصور مختلفهٔ بعدازآن

(رجوع بآیهٔ بیست وچهارم ازسورهٔ مائده ازقرآن مجید) ودرباب بیست وسوم سفرخروج شمارهٔ ۳۱ مینویسد وحدودت را ازدریای احمر تابحرفلسطین وازبیابان بانهر میگذارم)

تبصره ۱—بجهاتی ورودباراضی مقدسه قسمت موسی نشد که ازجمله نفرین تمام باغورا به آن حضرت وهمراهان بود که دعایش مستجاب شد گرچه عاقبت نگونسار گردید وازمعاصرین حضرت موسی هم درانر کوتاهی ازجهاد که آنهم اثر نفرین مزبور بود موفق بورود نشدند وتنها دونفر ازآن‌ها نصیب نماندند یکی یوشع وصی آن حضرت ودیگری کالیب بن یفنا که اینددونفر بااعقاب معاصرین موسی باراضی مقدسه وارد شدند واعقابشان زندگانی کردندتازمان ورود رومیان(تفصیل درکتاب تاریخ پیمبران اولواالعزم دیده شود)

۲—چون بنی اسرائیل بدستور تورات رفتارنکرده‌اند وبه بشارات عظیمه یی که بین ازآنهمه تحریف وتغییروتبدیل بازهم درآن صریحاً منعکس ودربارهٔ نبی امی مکی حضرت محمد رسول‌الله(ص)صادق است عمل ننموده‌اند امروزلیاقت سکونت مجدد دراراضی مقدسه را بهرمعنی که باشد ندارند

فرعون اشتغال داشتند و موسی از یاد آنها غافل نبود ولی از راهیکه با ملوک شام ارتباط داشت احتراز داشت و فصل هم زمستان و از طرفی زنش آبستن و باماه بود او در بیابان راه میرفت و راه نمیدانست در راه بجانب راست کوه طور افتاد شب تاریک و سرما سخت بود و زن را درد زائیدن گرفت و آتش از آتش زنه بیرون نیامد

موسی بجانب کوه طور نگاه کرد و آتشی دید - بزنش گفت درنگی کن که من از دور آتشی دیدم من میروم تا خبری یا پارهٔ آتشی بیاورم با هما یا شما گرم شوید چون موسی بآتش رسید از جانب راست وادی در آن جای مبارك از درخت ندائی شنید

آری خدای تعالی بکلام خود همان کلامی که در درخت آفرید موسی را ندا کرد که من خدای جهانیانم و نیز ندا کرد که چوب دست خود را بیفکن، موسی عصا را افکند و چون دید که می جنبد گوئیا ماری است پشت کرد و رو بفرار گذارد و باز نایستاد

ندا آمد که ای موسی روی بیاور و مترس که تو از کسانی هستی که در امانی (و نیز ندا آمد) که دست خود را در گریبان خود کن - موسی چنین کرد و دست خود را نورانی بی عارضهٔ برصی و غیره دید و چون بترسید دستور آمد که باز در گریبان کن تا بحال خود برگردد - آنگاه ندا آمد که ای موسی با این دو حجت الهی برو بسوی فرعون و اتباع او که مردمی زشت کارند و بدعوت آنها بخدای بپرداز (مفصل در سورهٔ قصص از قرآن مجید)

۲ـ در باب سوم سفر خروج از تورات مینویسد و موسی گله های پدر زن خود (شرو) کاهن مدیان را میچرانید و گله ها را بطرف دیگر بیابان رانده بحوریب بکوه خدا رسید ـ و فرشتهٔ خدا او پدار مان بوته در شعلهٔ آتش با و نمودار شد و نگریست و اینك آن بوته بآتش شعله ور بود اما بوته فانی نمیشد ـ پس

حرف ح

جبل حوريب . .

جبل بمعنی کوه وحوریب بضم اول و کسر سوم وسکون دوم و چهارم و با بای موحده است و به (باوثا) غلط است .

تذکر ۰ ۱ـ تجلی الهی از درخت واقع در کوه حوریب واقع در سمت راست کوه طور واقع در جای مبارك واقع در بیابان مقدس ، قبل از تجلی تابوت شهادت وتجلی های دیگر طور سیناست ودر این دعاء رعایت ترتیب شده است .

و اما موضوع تجلی از درخت استکه موسی در مصر در دربار فرعون نشو ونما کرد وشاهد ظلم فرعون و فرعونیان بر قوم خود بود تا یکروز در مصر یك تن قبطی مقصر را کشت و بطرف مدین فرار کرد ودر آن جا سر دشعیب پیغمبر رفت ودختری از او گرفت واجیر شد و ده سال بسر برد وپس از آن با زن خود و گوسفندانی که داشت آهنگ مصر کرد زیرا فرعون آن عهد مرده واوضاع تا حدی تغییر کرده بود و اسرائیلیان هم در مصر تحمل زحمات



بیاد موسی وطور

۳- دوستی عاشق با معشوق و بالعکس (۱)

درقبال دوقسم اول خدمت ومال را ارزشی نیست ودرقبال قسم سوم عرض وجان راهم ارزشی نیست واین اقسام در بعض موارد جمع میشوند و قرآن کریم همهٔ مراتب دوستی را بیان فرموده است

تذکر محبت گاهی بحد اعتدال است ودرآن راحتی است وگاهی طغیان میکند که صاحب آن بادیه پیمای عشق میشود وگاهی بنقصان می‌پذیرد وانتحار ازاین قسمت سرچشمه میگیرد زیرا شخص باخودرا دوست میدارد خودرا حفظ میکند ولی وقتی محبت رو بانحطاط رفت بخودکشی مبادرت مینماید

بالجمله خاتم پیغمبران درراه خدا برای خدمت ومال و عرض وجان ارزشی قائل نبود وازاینجهت خدا اعلای محبت بین خدا واو واو وخدا بود (۲)

عاشقان کشتگان معشوقند   بر نیاید ز کشتگان آواز

---

(۱) وازاین قسم است موضوع ذیل

شنیدستم که روزی کرد لیلی ☆ بقصد فصد سوی قیس میلی
چوزد لیلی به حی نیش از پی خون ☆ بهامون رفت خون از دست مجنون

(حی) بفتح اول وشد دوم بمعنی بطنی از بطون عرب
(هامون) بمعنی دشت وصحرا

(۲) دوستی حقیقی از دوطرف است وآیهٔ (یحبهم ویحبونه) درقرآن کریم نه تنها براین اشعار دارد بلکه میرساند که دوستی اول ازخدا شروع میشود و بعد ازطرف بنده – وآیا دوستی خدا ایجاد کمال میکند ویا از کمال سرچشمه میگیرد ؟ خود مبحثی است جداگانه وباباطاهر درمورد بحث یعنی دوسر بودن محبت میگوید

چه خوش مهربانی اردوسر بی   که یکسر مهربانی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت   دل لیلی از آن شوریده تر بی

موسی گفت که حال بطرف دیگر میگردم تا آنکه این تماشای عظیم را ببینم که بوته چرا سوخته نمیشود - و خداوند چون دید که بآن طرف از برای نگریستن گردید خدا وی را از میان بوته آواز داد و گفت که ای موسی موسی و او دیگر گفت که اینک حاضرم - و او گفت که باینجا نزدیک میا نعلین خود را از پای خود خلع کن زیرا مقامیکه ایستاده ای زمین مقدس است —
و دیگر گفت که من خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوبم و موسی روی خود را پوشید زیرا که از نگریستن بخدا ترسید - و خداوند گفت بتحقیق مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و فریادشان را بسبب مشقت دادن سرکاراشان شنیدم چه الم اشان رامیدانم - مخصوصاً اینکه اشان را از دست مصریان رهانیده اشان را از آن زمین بزمین نیکو و وسیع بزمینی که شیر و شهد جاریست بمکان کنعنیان و حتیان و اموریان و پرزیان و حویان و یبوسیان برآرم فرود آمدم - و حال اینک فریاد بنی اسرائیل نزد من آمده است و بنظلمی که مصریان باشان نموده اند نظر آوردم - پس حال بیاتا ترا نزد فرعون بفرستم که قومم بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری
(بقیه در لغت طور)

حرف ح

حبیب

یعنی دوست و لقب «حبیب الله» از طرف خدا بخاتم پیغمبران حضرت محمد «ص» عنایت شده است و باید دانستکه دوستی سه مرتبه دارد

ثلاثة احباب محب علاقة وحب تملاق وحب هو القتل

۱ـ دوستی حاصل از قرابت نسبی و بانسبی

۲ـ دوستی از روی مهربانی و عطوفت مثل دوستی یاران و رفقاء

واسدو یکی عقل نظری است و دیگری عقل عملی و اصلاح هردو بعلم و عمل بسته است و چون صاحبان علم لدنی کمند لذا حکماء از برای اصلاح عقل نظری حکمتهای نظریه تدوین کرده اند مانند

حکمت الهی اعم - حکمت الهی اخص - حکمت ریاضی - حکمت طبیعی - حکمت منطقی و از برای اصلاح عقل عملی حکمتهای عملیه نگاشته اند مانند

حکمت تهذیب الاخلاق - حکمت سیاسة المدن - حکمت تدبیر المنزل

وبقول استاد نگارنده (حکمت) عبارت از آنست که انسان با عالم(۱) بتمام کمالاتش متحد گردد و این بسیار کار بزرگی است و نسخهٔ آنهم بس بزرگست

حلف

بفتح اول وسکون دوم در لغت بمعنی سوگند است و حلف بکسر اول وسکون دوم بمعنی عهد است و حلف مذکور در دعای سماب تاب هردو معنی را دارد و مراد از حلف مورد بحث در تبصرهٔ ذیل معلوم میشود

تبصره در باب ۲۶ از سفر تکوین مینویسد .. و اسحاق بردا بی ملك ملك فلسطیان بگرار رفت - وخداوند بر او نمودار شده گفت که بمصر فرود میا به زمینی که بتو میگویم ساکن شو - در این زمین توقف نما که با تو خواهم بود و ترا برکت خواهم داد زیرا که بتو و ذریت تو تمامی این زمینها را داده سوگندی که به ذریت ابراهیم یاد نموده بودم ثابت خواهم گردانید - و ذریهٔ تورا مثل ستاره های آسمان بسیار گردانیده تمامی این زمینها را بذریهٔ تو میدهم و از ذریهٔ تو تمامی امتهای زمین برکت خواهند یافت

درقرآن مجید مفرماید درموقعی که بنی اسر

(۱) عالم بفتح لام است

وروی همین اصل بود که علی(ع) درعبادت نظری بدنیا و توجهی بآخرت نداشت بلکه خدارا منحواست وبس .

تذکر نسب نگارندۀ این کتاب شرح ذیل بحضرت محمد (ص) میرسد

سید عبدالحجه بن سید حسن حسینی عریضی مجتهد بن سید محمد باقر بن سیدمحمد تقی بن میر صدرالدین بن میرابوالحسن بن امیرغیاث الدین بن امیر جلال الدین محمد توبی بن امیر نظام الدین محمد بن امیر افتخار بن شاه باقیا بن امیر غیاث الدین محمد بن میر جلال الدین احمد (بانی امامزادۀ بائین واولین حطب سلسله) بن سیدقوام الدین محمد بن سید نظام الدین محمد (رباضی دان معروف) بن ابومحمد شرفشاه بن ابوالمعالی عرشاه بن ابو محمد بن ابوالطیب زید بن ابومحمد حسن بن احمد بن عبدالله بن ابوجعفر محمد (امامزادۀ برد) بن سلطان سیدعلی (امامزادۀ باس) بن عبیدالله بن احمدشعرانی بن ابوالحسن علی العریضی بن امام جعفر الصادق(ع)

حکمت

حکمت شدت تدبیر وحسن تصویر وتقدیر است بنحوی که فعل قبیح ازصاحب آن صادر نشود وکسی رامجال اعتراض براو نباشد ونیز این (حکیم) محکم کار وگذارندۀ هرچیز است بموقع خود وبقولی حکیم بمعنی علیم است یعنی دانا که علم او محیط بهمۀ معلومات باشدچه مراد از آیۀ (یؤتی الحکمة من تشاء) علم است

تبصره آدمی را دوعقل است که بجای دوبال او بند که اگر بکار افتد وفعلیت پیدا کند روحش باوج ملکوت پروازمیکند واگرنه مثل مرغ بی پروبال زمین گیرخواهد بود

بهترین برهان اثبات واجب (برهان صدیقین) است که از خود حقیقت وجود بواجب رسند آنگاه از واجب صدور امکان اشرف واثبات مراتب عقل - نفس - طبع - هیولی - صورت - جسم را بنمایند بلکه ارباب توحید واصحاب کشف وشهود از حضرت واجب وجود هرچیز وحالات موارده وخلع ولبس خبرها را مکشوف ساخته اند واخبار معینات بنحو رؤیت و کشف است وراسخین فی العلم سالکان همین طریقند که از علت پی بمعلول میبرند

وبرای نمونه درباره برهان انی در آیه شریفه (سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم) میفرمایند از آیات آفاقی وآیات انفسی حق بر بشر مکشوف میگردد - که از معلول «جهان وهرچه دراو هست و از وجود آمده» پی بخدا «علت» میبریم و دیگر آیات قرآنی که مارا از راه شناسائی خلق دعوت بشناسائی حق میکند از این برهانست وداستان پی بردن از معجزات بخدا ووحدت او از همین قسم برهانست وبنی اسرائیل فقط از این قسم برهان استفاده کرده اند

تبصرة ۱ - در شعر فردوسی که میگوید

جهان را جهاندار دارد خراب　　بهانه است کاوس وافراسیاب

از صورت جهاندار «علت» پی به خرابی جهان «معلول» برده است

۲ - در شعر شیخ سعدی که میگوید

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ☆ هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

از برگ درختان «معلول» پی به کردگار «علت» برده است

ودر شعر دیگر شیخ از علت پی بمعلول برده آنجا که میگوید

گر گزندت رسد ز خلق مرنج　　که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

از خدا دان خلاف دشمن و دوست　　که دل جمله در تصرف اوست

گرچه تیر از کمان همی گذرد　　از کماندار بیند اهل خرد

(بقیه دارد)

گوسالهٔ سامری پرداختند خدا بایشان فرمود آیا عهد من بدرازا کشید یا خواستید خود را مورد خشم پروردگار قرار دهید ودر جای دیگر میفرماید ای بنی اسرائیل شما بعهد من وفا کنید تامن بعهد شما وفا کنم (رجوع بسورهٔ طه آیات ۸۲ تا ۸۹ وسورهٔ بقره آیهٔ ۳۸)

حرف ح (حسط)

قبلا این مقدمه را باید دانست که در امور گاهی ازعلت بی بمعلول میبریم مانند اینکه در یك جای تاریکی نشسته ایم ومیدانیم که آفتاب طلوع کرده درنتیجهٔ این علم، پی بوجود روزمیبریم و میدانیم روزاست نه شب واین را برهان (لمی) (بکسرلام وشد میم) میگویند

گاهی ازمعلول پی بعلت میبریم مثل اینکه میدانیم روزاست ولی آفتاب رانمی بینیم درنتیجهٔ این علم، پی بوجود آفتاب میبریم واین را برهان (انی) (بکسرهمزه وشدنون) میگویند

واز این دوقسم برهان اولی اشرف واقوی واتم است (۱) اکنون میگوئیم درباب خداشناسی هردو برهان موجود است که در قرآن مجید مذکوراست وبرای نمونه در بارهٔ برهان لمی در آیهٔ شریفهٔ (افی الله شك فاطر السموات والارض (۲) میفرماید آیا در خدا شکی هست خدای پدید آورندهٔ آسمانها وزمین که ازخدا «علت» پی بآسمان وزمین «معلول» میبریم — ودیگر آیات قرآنی که ما را ازراه شناسائی حق دعوت بشناسائی خلق میکند از این قسم برهانست

واز اینجاست که بزرگان ازفلاسفه واکابر اهل الله میگویند

---

(۱) زیرا علم بعلت مستلزم علم بمعلول معین است ولی علم بمعلول مستلزم علم بیك نحو علت مبهمی بنام (علة ما) است

(۲) قسمتی ازآیهٔ ۱۱ ازسورهٔ ابراهیم

ولیس است یعنی موت وحیات است وعبارت دیگر درهر نفسی دنیا منعدم ونو میشود واین استمراری که بنظر می آید از سرعت موت وحیات است مانند شعلهٔ جواله که آتش گردان ازسرعت حرکت، یك دائرهٔ تمام آتش نمایش میدهد، پس هرلحظه یك مرگ ویك رجعت حکم فرماست، آب جوی بنظر یك آب منماید درصورتی که هرآن آب تازه‌یی جریان دارد

درمثنوی مولوی معنوی درجلداول درداستان شیر وخرگوش میگوید

پس ترا هرلحظه مرگ ورجعتیست مصطفی فرمود دنیا ساعتیست
هرنفس نو میشود دنیا و ما بیخبر از نو شدن اندر بقا
عمر همچون جوی نو نو میرسد مستمری مینماید در جسد
آن زتیزی مستمر شکل آمده است چون شرر کش تیز جنبانی بدست
شاخ آتش را بجنبانی بساز در نظر آتش نماید بس دراز
این درازی مدت از تیزی صنع مینماید سرعت انگیزی صنع

ب خضوع وخشوع ارادی واختیاری نسبت بخدا واین سر فطری عموم است برای صاحبان عقل یعنی غیر کودکان ودیوانگان وکافران دهری زیرا اکثر عقلاء بلکه جمیع آنها جز معدودی بوجود صانع بزرگ اقرار دارند چه از اصحاب ملل یعنی معتقدین بانبیاء وشرایع وچه از ارباب نحل مانند عبدهٔ اوثان بلی آنقدر هست که آنها بتان را وسایط وشفعاء میدانند چنانکه قرآن مجید فرموده ولئن سئلتهم (۱) وما نعبدهم (۲)

(۱) آیهٔ ۶۱ از سورهٔ عنکبوت واگر بپرسی از آنها که چه کس آسمانها وزمین را آفریده وآفتاب وماه را مسخر کرد البته البته میگویند خدا

(۲) آیهٔ ٤ از سورهٔ زمر وآنانکه دوستان دیگر جز خدا گرفتند میگویند ماایشان را می پرستیم برای اینکه ما را بخدا☆

خرمن فرعه طور سیناء

(خر) بفتح اول وشدراء مفتوحه چندمعنی دارد ازجمله از بالا بپایین افتادومعنی این عبارت چنین خواهد بود که کوه سینا از دهشت تجلی نور خدا از بالا بپایین افتاد ولی شاید بجای (خر) (دك) بوده است زیرا درآیهٔ شریفهٔ قرآن درهمین باره میفرماید فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۳۹) یعنی پس چون پروردگار موسی بر کوه جلوه کرد کوه رازبر زبر کرد (۱) وموسی بیهوش شده برو درافتاد

خضوع و خشوع

خضوع وخشوع مخلوق دربرد خالق بردوقسم است

الف - اضطراری یعنی ممکن الوجوددرادامهٔ وجود محتاج بقدرت کاملهٔ قاهرهٔ واجب الوجود محیط بموجودات است ـ که اگر خدادریك چشم بهم زدن نظر از موجودات بردارد همهٔ فالنها و رو مبر بز بند

ودر این مطلب فرقی نیست بین قائل بتجدد امثال که مذهب جمعی ازمحققین است وبین قائل به تدوث و استمرار ازبرای ممکنات، چه آنکه ممکن الوجوددروجودو بقاء هردو محتاج بواجب الوجود است

تبصره ١ ـ دستگاه خلقت را باکارهایی که خانه بی ساخته ورفته وسلب احتیاج ازاوشده باید قیاس کرد زیرا صورتی را که سابق بود ترکیب کرده ودیگر تعهدی نیست ببقاء گل وخشت وسایراجزاء ترکیبی ندارد ولی دردستگاه خلقت در هرآن حفظ همهٔ اجزاء بقوهٔ قاهرهٔ خداست

٢ ـ معنی قیوم ومعنی آیهٔ ان الله یمسك السماوات والارض ان تزولا وغیرهما مؤید مذهب تجدد امثال است که هردمی خلع

(١) یاهموار ومساوی زمین کرد یا ازهم پاشید

کوه منی بردیك به لبهای حمرات است که در کتب اعمال حج شرح داده شده است

حرف د

دعاء

دعاء بضم اول و مد آخر بمعنی خواهانی و خواندن است وجمع آن ادعیه است و خانم پیغمبران بلقب (داعی الله) ملقب شده یعنی خواننده سوی خدا و مؤذن را هم (داعی الله) میگویند زیرا مردم را بنماز میخواند ودعاء در اصطلاح آنچه خدای را بر آن خوانند در حاجت والبته کسی را که میخوانند باید شنوا «سمیع» و بینا «بصیر» باشد و جملهٔ (سمع الله لمن حمده) در نماز و (سمیع) و (بصیر) که در قرآن کریم بسیار وارد شده ناظر باین است که خدا شنوا و بیناست و فایده هردو است و حال آنکه شنوائی و بینائی برای هر ملتجاء حاجاتی لازم است و بکسی که نمیشنود چگونه میتوان عرض حاجت کرد و از او استمداد جست و کسی که خودش را نمی بیند ومحل توارد هر اران خطر است چگونه او دیگران دفع ورفع خطر میکند و کسی که فاقد این دو صفت است قابل حمد و سپاس نیست زیرا عیبی از کری و کوری بالاتر نیست . پس کسی را باید خواند و کسی را باید حمد وسپاس کرد که شنود و بیند و بتواند بعاصانی را چاره کند و او خداست وبس .

خدا بنده را فراموش نمیکند

فراموشت نکرد ایزد در آنحال که بودی نطفهٔ مدفون مدهوش
روانت داد و عقل و طبع و ادراك جمال و نطق و رای و فکرت و هوش
ده انگشتت مرتب کرد بر کف دو بازویت مرکب ساخت بر دوش
کنون پنداری ای ناچیز همت که خواهد کردنت روزی فراموش
(شیخ سعدی)

بلکه حیوانات را سراین نحوه علم هست(١) چنانکه از قرآن و اخبار استفاده میشود بلکه از برای آنها ادکاری نیز روایت شده است و بعضی ازمحققین برای این شعور ومعرفت درجاتی نیز قائل است وشواهد بسیار از آیات و اخبار بر داردو بر اشعور و ادراك از احوال نفس است وعنصر را مدخلیت بآن نیست * و این قسم دوم ازخضوع وخشوع وانقیاد قابل تناقص وتزاید است وهرقدر نفس درمعارف الهیه ترقی کند وعلم ونقش آن کامل ترشود بهمان مقدار محبت وخضوع واستکانت و تذلل دراوحاصل میشود

ح خشوع وخضوع با هم فرق ندارند یا اگر فرق هم دارند یا افتقشان بهم نزدیك است یاخضوع فروتنی بدنی است وخشوع درصدا وچشم است که صدا را پست کند وچشم را بزمین بیفکند وبعضاوی گفته استکه خشوع دراندام است وخضوع دردل وامری قلبی است

خیف

بفتح اول وسکون دوم بمعنی دامنهٔ کوه ومسجدخیف دردامنهٔ

---

*نزدیك گردانند

(١) درآیهٔ ٤١ ازسورهٔ نور میفرمایند (الم تر ان الله یسبح له من فی السموات والارض والطیر صافات کل قدعلم صلاته وتسبیحه) ودرآیهٔ ٤٦ از سورهٔ بنی اسرائیل میفرمایند (تسبح له السماوات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم)

وشیخ سعدی فرموده

دوش مرغی بصبح مینالید عقل وصبرم ببرد وطاقت وهوش
یکی از دوستان مخلص را مگرآواز من رسید بگوش
گفت باور نداشتم که تو را بانك مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی ومن خاموش

۶- پروردگار شما گفت مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را - همانا کسانیکه از خواندن من سرکشی میکنند ، زود باشد که بدوزخ درآیند بذلت وخواری (اصول کافی ازحضرت امام محمدباقر «ع» در تفسیر آیهٔ ۶۲ ازسورهٔ مومن که **وقال ربکم ادعونی...**)

۷- خدا ابراهیم(ع) را اواه(بروزن صراف)خوانده یعنی وی کثیرالدعاء بود (روایت فوق)

۸- افضل عبادات سؤال از نعمتها و عبوضی استکه نزدخداست وابغض اشخاص کسی استکه ازعبادت خدا وسؤال از آنچه نزد خداست تکبر کند (اصول کافی از امام محمدباقر علیه السلام)

۹- حضرت صادق(ع) به میسر بن عبدالعزیز فرمود دعاء کن ومگو که حساب کاری از امر خلق فارغ شده است یعنی آنچه باید بشود خواهد شد ودعا را فائده یی نیست - زیرا در نزد جناب اقدس الهی منزله ومرتبه یی هست که شخص به آن مرتبه نمیرسد مگر بسوال وطلب ، وهرگاه بنده دهان خودرا ببندد وسؤال نکند باوچیزی داده نخواهد شد پس سؤال کن تا آنکه بتو بدهند - ای میسر بدرستیکه دری کوبیده نمیشود مگر آنکه عاقبت، امید گشودن آن هست

۱۰- حربهٔ مؤمن دعاء است ودعاء موجب نجات ازدشمن و باعث وفور روسعت است(حضرت رسول«ص»)

۱۱- دعاء سپر مؤمن است وهرگاه دری را بسیار بکوبی از برای تو بازخواهد شد (حضرت امیر علیه السلام)

۱۲-حربهٔ انبیاء دعاء است(حضرت امام رضا علیه السلام)

۱۳- دعاء از نیزهٔ آهن بیشتر فرومیرود (حضرت صادق علیه السلام)

۱۴- دعاء قضای مبرم را ردمیکند (صادقین علیهما السلام) .

چگونگی تأثیر دعاء

برای درك تأثیر آیات قرآن ودعاء وباسحر وبا شکستن دل کافی استکه درنظر بگیریم این موضوع را که امواجی از دل خوانده با کشندهٔ آه گرم صادر میگردد و این امواج بوسیلهٔ قوهٔ مرموزی هدایت میشود تا بشنگاه شخص منظور ، و اورا احاطه مینماید و هر چند قوی تر باشد اثرش بیشتر است ودر غیب ودشنام هم همین اثر موجود است وبرای ازدیاد قوه وتاثیر امواج باید از اعمال عادیهٔ معصومین قبل از شروع وپس از اختتام استمداد کرد

چند مبحث درپیرامون دعاء

۱ـ دراین عالم کون وفساد ازطرف رب العباد برتمام ممکنات افاضهٔ فیوض میشود ولی هر کس وهرچیز بقدرقابلیت واستعداد خود ازسفرهٔ نعم الهیه بهره ور میگردد

۲ـ هر یك از اسماء الله راظهوری است وهرموجودی اسمی از آن اسماء را نشان میدهد وانسان کـه اشرف و اجمع مـراتب است وآثارقدرت کاملـه درآن ، بیشتر است وبرای بقاء خلق شده نه برای فناء مرکب است ازدو چیز ۱ـ ملك ۲ـ ملکـوت به تعبیر دیگر ۱ـ جسم وجسمانی ۲ـ روح و روحانی

۳ـ همانطور که جسم درترقی ودرتنزل است روح هم ترقی و تنزل دارد

٤ـ همانطور که برای ترمیم بدن اسباب ودواها درکاراست برای ترقی روح بمدارج عالیه هم وسایل ولوازمی استکه باید رعایت گردد ازجمله دعاء است

٥ـ دواء وکسب ودعاء وتعویذ وتصدق وصلهٔ رحم واحسان پدرومادر ازجملهٔ تقدیراتست که اگر بعمل آمد ومانعی دیگر درپیش نبود نتیجه گرفته میشود

مارا با عمال صالحه از خدا خواستگاری نمایند (حضرت صادق «ع»)

۲۷ـ دعاء در دو ساعت از روز جمعه مستحب است یکی بین قراءت از خطبه و قیام صفوف نماز جمعه و دیگر آخر روز تا غروب آفتاب (حضرت صادق «ع»)

۲۸ ـ ثواب خیرات و صدقات در روز جمعه مضاعف است (حضرت صادق «ع»)

۲۹ـ در روز جمعه ساعتی استکه هر مسلمانی در آن حاجت بطلبد روا میشود و اگر در دنیا مصلحت نباشد در آخرت بهتر از آن با وعوض داده میشود و اگر از بلائی بخدا پناه بردازبلاهای بدتر از آن در آخرت نجات پیدا میکند (حضرت باقر «ع»)

۳۰ـ در روز جمعه رضوان خازن بهشت ارواح مومنان را برای زیارت اهل و عیال و خویشان و دوستان دنیوی مرخص میکند و با تجلیل تمام می آیند و اعمال بد آنها را میپوشانند که مبادا آن ارواح ببینند و غمگین شوند و ارواح در نور نجف و بین از آن شهر و دیار خود و اشخاص مورد نظر و قبور خود را زیارت و سپس بمنازل رفیع خود مراجعت مینمایند

آداب دعاء خوان

۱ـ طهارت	۲ـ استعمال بوی خوش
۳ـ رفتن بمسجد	٤ـ صدقه دادن
۵ـ رو بقبله کردن	٦ـ در بارهٔ اجابت دعاء گمان خوب بخدا بردن
۷ـ خواهش چیز حرام ننمودن	۸ـ پاك نگاهداشتن شکم از حرام
۹ـ تجدید توجه و اعتراف بگناه	۱۰ـ کتمان حاجات
۱۲ـ خشوع کردن و گریه با حال تباکی در آمدن	۱۱ـ عمامه بسر بستن برای مردان
	۱۳ـ انگشتری از عقیق یا فیروزه در دست نمودن

۱۵ـ دعاء شفای هر درد است (حضرت صادق علیه السلام)

۱۶ـ کسی که دست خودرا بدرگاه عزیز جبار بلند کند او حیاء میکند که دست وی را خالی رد کند بلکه چیزی از رحمت خود در دست او میگذارد ، پس کسی که دعاء کرده دست خودرا برروی وسرخود بکشد وبعد دسترا پایین بیاورد (نبی)

۱۷ـ هر گاه کسی در وقت نزول بلاء، بدعاء، ملهم شد بداند که زمان آن بلاء کوتاهست (نبی)

۱۸ـ طهارت لباس وغذا ودل وعدم اشتغال ذمه بحقوق مردم از لوازم استجابت دعاء است

۱۹ـ دعاء در خفیه بهتر از آشکار است وزودتر بهدف اجابت میرسد

۲۰ـ یك دعاء پنهانی بنده باهفتاد دعای علانیه برابر است (حضرت امام رضا علیه السلام)

۲۱ـ اگر هر دعائی مستجاب شود مفاسد بزرگی در عالم ظاهر خواهد شد

۲۲ـ دعاء در هر وقتی مطلوب ومرغوبست ولی بعضی اوقات مانند سحر تا طلوع آفتاب وروز جمعه بخصوص غروب روز مزبور وشب جمعه وامثال اینها در سرعت اجابت مؤثر است

۲۳ـ حضرت صادق (ع) هر وقت حاجتی داشت بعد از ظهر طلب میکرد وقبل از طلب صدقه میداد وقدری بوی خوش بکار میبرد و بمسجد میرفت ومطلب را عرض میکرد

۲٤ـ هر گاه پوست بدن لرزید واشك از چشم جاری شد وقت اجابت حاجت است وفرصت را از دست نباید داد (امام مزبور)

۲۵ـ حضرت فاطمه (ع) در آخر روز جمعه بغلام خود میفرمود چون نصف قرص آفتاب غروب کند مرا خبر کن تا دعاء کنم

۲٦ـ حوریان بهشت در روز جمعه میگویند کجا بند آنها که امروز

لازم است (از ص ۹۰ به بعد دعا در کتاب سفینة البحار مراجعه شود)

۱۰- قبل از شروع در دعاء دعائی که مشتمل بر اسم اعظم و مدح وثنای خداست بخواند و حضرت امیر «ع» کلمات آن را چنین فرموده که بگوید **یا من هو اقرب الی من حبل الورید - یا من یحول بین المرء وقلبه - یا من هو بالمنظر الاعلی - یا من لیس کمثله شیء**

۱۱- دعاء را بصلوات بر محمد و آل محمد شروع کند زیرا دعاهای رحمت برای معصومین «ع» قبول میشود و خدا کریم تر از آنست که یکی از حاجت دوام را قبول و دیگری را رد کند بالجمله استشفاع وضم خود بمعصومین و توسل بآنان موجب اجابت دعاء است

۱۲- دعاء را به بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کند

۱۳- دعاء را بصلوات بر محمد و آل ختم کند و نیز بگوید **(ماشاء الله لاقوة الا بالله)** و دو دست خود را بر صورت و سینه بمالد

۱۴- برای دعای دعاء کننده (آمین) گفتن مطلوبست و حضرت صادق «ع» زنان و کودکان خود را در نزد پیش آمدن امور موجب حزن و اندوه جمع آوری میفرمود و خود دعاء میکرد و آنان (آمین) میگفتند

مظان استجابت دعاء

۱- هنگام قرآن خواندن
۲- هنگام اذان گفتن
۳- « نزول باران
۴- « رسیدن دو صف
جنگجو بهم برای شهادت
۵- هنگام دعای مظلوم
۶- عقب نماز واجب
۷- موقع ظهور آیات زمینی
۸- هنگام سحر تا طلوع آفتاب
۹- ساعت آخر روز جمعه
۱۰- موقع جلوس امام بر منبر
در روز جمعه و هنگام نماز
۱۱- هنگام وزیدن بادها
۱۲- میان اذان و اقامه
۱۳- میان نماز مغرب و عشاء
۱۴- روز چهارشنبه میان ظهر و عصر.

۱۴ — چهل تن برای دعاء جمع شدن و اگر ممکن نشد چهار تن ولی هر یك ده بار بخوانند و اگر ممکن نشد یکتن چهل بار خدا را بخواند والبته تا بلا نازل نشده است زودتر میتوان از دعاء نتیجه گرفت

طرز دعاء خواندن

۱ — چون همهٔ مردم بهم محتاجند ، نگویند خدایا مرا به مردم محتاج مکن ولی بگویند خدایا مرا بشرار مردم محتاج مساز

۲ — چون امتحان و آزمایش برای بشر قطعی است در دعاء بگویند خدایا بتو از امتحان پناه میبرم ولی بگویند خدایا از امتحان‌های گمراه کننده بتو پناه میبرم

۳ — در دعاء پا از گلیم خود در بادر دراز نکند و اندازه نگهدارد زیرا بالاتر از قدر خود خواستن باعث حرمانست

۴ — در بارهٔ چهل تن از برادران خود دعاء کند و بعد در بارهٔ خود دعاء کند

۵ — در دعای رغبت یعنی خواستن حاجات دنیوی و اخروی دو کف دست را رو بآسمان نماید

۶ — در دعای رهبت یعنی بلاهای دوری از فقر و دشمن و شرور و خواهشهای نفسانی و جهنم و امثال آن‌ها دو پشت دست را رو بآسمان نماید

۷ — در دعـای تضرع یعنی مطلق مقربات الی الله انگشتان را براست و چپ حرکت دهد یعنی بازو بسته نماید براست و چپ

۸ — در دعای تبتل یعنی انقطاع بخدا از دنیا و دنیویات و از آخرت و اخرویات ، انگشتان را بطرف داخل دست و خارج آن باز و بسته کند

۹ — در دعای ابتهال یعنی زاری کردن برای امور دنیوی که مقدمهٔ آخرت باشد و یا امور اخرویات دست را رو بروی خود مانند حال قنوت خواندن بطرف قبله دراز نماید وجریان اشك در این دعاء

۲- حضرت پیغمبر «ص» فرمود از خدا خواستم که دعای دوست برضرر دوستش اجابت نگردد

اصرار در دعاء

خدا اصرار در دعـاء را دوست دارد و شخص نبـاید از تعویق در اجابت ملول و یا ناامید شود وبین اجابت دعای موسی وهارون در بارهٔ فرعون تا هلاکت فرعون چهلسال طول کشید

انقلابهای ناگهانی

در زندگانی گـاهی انقلابهای ناگهانی رخ میدهد ومنشأ آنها چیزهایی است که جهات برخی از آنها آشکار و برخی مرموز است و سه فقره از مرموزات بقرار ذیل است

۱- سحر ۲- چشم زخم ۳- وسوسهٔ شیطان و خیالات واهیهٔ نفسانی که موجب وحشت میشود و برای علاج هر یك از اینها دعاهایی استکه باید از کتب معتبره اخذ نمود ولی در عین حال ما برای هر سه یکی از دستورها را نقل میکنیم

الف بـرای ابطـال سحر بـر پوست آهو بنویسند وهمراه کنند و یا بعد از هر فریضه بخوانند

«بسم الله وبالله ماشاء الله - بسم الله وبالله ولاحول ولاقوة الا بالله العلي العظيم - قال موسى ماجئتم به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين - و يحق الله الحق بكلماته ولو كره - المجرمون (۱) فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون - فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين (۲)»

ودر نسخه یی نوشته که هر دو عمل را بجا آورد وشرط پوست آهو نکرده و گویند پس از طهارت وخواندن چهار قل وسورهٔ نصر

(۱) قسمتی از آیهٔ ۸۱ وتمام ۸۲ از سورهٔ یونس
(۲) آیات ۱۱۵و۱۱۶ از سورهٔ اعراف

۱۵- هنگام رؤیت هلال
۱۶- در سجده
۱۷- هنگام بانگ کردن خروس
۱۸- پس از دادن صدقه
۱۹- بعد از خواندن سوره های توحید و قدر
۲۰- هنگام سحر از صلحاء
۲۱- نزد قطع علایق از غیر خدا
۲۲- در زیر میزاب
۲۳- در مقام
۲۴- نزد حجرالاسود
۲۵- بین مقام و درب کعبه
۲۶- درون کعبه
۲۷- نزد چاه زمزم
۲۸- بر کوههای صفا و مروه
۲۹- نزد مشعر
۳۰- نزد جمرات سه گانه
۳۱- هنگام دیدار کعبه

دعاهای مستجاب

۱- دعای پدر بر فرزند
۲- دعای مظلوم بر ظالم
۳- کسی که عمره و حج میگذارد تا مراجعت نماید
۴- روزه دار تا افطار کند
۵- کودکان این امت تا هنگامی که بگناه آلوده نشده اند
۶- دعای مریض بعیادت کنندهٔ او و بالعکس
۷- دعای شخص برادر دینی خود در غیابش

دعاهای مردود

۱- مردی که زن خود را آزار دهد و مخارج ندهد و طلاق نگوید
۲- کسی که از دیوار شکسته فرار نکند تا بر او خراب شود
۳- کسیکه مالی را قرض بدهد و شاهد نگیرد
۴- کسیکه در خانه بنشیند و دنبال تحصیل روزی نرود و تقاضای رزق کند

تذکر ۱- ترک امر به معروف و نهی از منکر از موانع اجابت است.

کوه مذکور باشد .

ودرمعجم البلدان مینویسد ساعیر اسم کوههای فلسطین است ازطرف روم واسم دهیست ازدهات ناصره بین طبریه وعکا و بنی به بشارت سعیر شیعه مینیر دارد که در این فرهنگ هم خواهد آمد (رجوع به فاران)

سمات

این کلمه بکسر اول است نه بفتح آن که در السنه وافواه مشهور است و جهت نامیدن دعای مورد بحث به (سمات) برای این استکه سمات جمع سمه بمعنی علامت است وچون این دعاء بر علامات اجابت وآیات مؤثر در استجابت و بر علائم قدرت کامله وسلطنت شاملهٔ الهیه و بر بسیاری از آیات باهرات ومعجزات قاهرات مشتمل است از این رو (سمات) گفته اند

باری سمات از ادعیهٔ مشهوره است واکثر علمای سلف بر این دعاء مواظبت مینموده اند

واینـدعاء برای نفرین بر دشمن وبرای سرعت اجابت وبرای ثوابهای بسیار در آخرت مؤثر است واز دعاهای لازم الاجابه است واسم اعظم خدا در آنست واینـدعاء از علوم مخزون مکنون امامان شیعه است وخوبست خوانندگان سعی کنند که دعای ایشان برای امور باقیهٔ آخرت باشد نه لذات فانیهٔ دنیا (بخلاصه ازروایت محمد بن عثمان عمروی اول سفیر امام عصر «عج»)

(بقیه در شبور)

تذکر . سه نکته یی که قابل دقت است در این دعاء

اول این استکه اسمی از اسماعیل «ع» برده و ممکن است بلکه یقین استکه حذف شده وقارئین باید درحین قرائت دعاء بحضرت اسماعیل هم توجه داشته باشند ودلیل بر اینمطلب دوچیز است

الف این استکه طبق روایت ازعمروی نمونه یی از این دعاء در

(هر یك یکبار) آن نوشته را بازو بند و صدقه هم بدهد و اگر ساحر و جادوگر را میشناسد که او را در نظر بگیرد و اگر نمیشناسد بقصد عموم بخواند و دعا بیرا که نوشته است رابطهٔ نزدیك با دعای مذکور در فوق دارد

ب برای دفع چشم زخم دو دست را مقابل رو بلند کند و سوره‌های حمد و توحید و فلق و ناس را بخواند و دو دست را بر پیشانی مسح نماید

ج برای دفع وسوسه بخدا پناه برده بگویند (آمنت بالله و برسوله مخلصا له الدین)

حرف س

ساعیر

اصل این کلمه در عبری سعیر و سعیر است و سعیر بروزن شریف یعنی پُرمو و سه معنی دارد

۱ـ اسم یکی از امراء حور است (پیدایش باب ۳۶ شمارهٔ ۲۰)

۲ـ دشتی است که از بحر لوط تا بخلیج عقبه ممتد است و دشت عربستان در شرق و عربه در غرب آن واقع و در قدیم (حوریان) در آن ساکن بودند از آن پس عیسو برادر یعقوب و خلفایش بر آن دست یافتند بدین لحاظ اکثر اوقات قصد از لفظ سعیر همان زمین ادومیه میباشد وچون اهالی ادوم اسرائیلیان را از داخل شدن بزمین خود ممنوع نمودند لهذا بنی اسرائیل ناچار شده بعربه بالا رفته بطرف جنوب در میانهٔ کوهها و قله‌های آهکی مغرب رهسپار شده و وادی (تسم) را دور زده بمشرق سعیر رسیده و داخل موآب گردیدند (پیدایش باب ۱۴ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۶ و تثنیه باب ۲)

۳ـ کوهی است در زمین یهودا که حدود همین طایفه و در میانهٔ قریهٔ یعاریم و بیت‌شمس واقع بود و قریهٔ سعیر حالیه در راهی است که به (بنی‌عیمون) در نزدیکی تقوعه میرسد و دور نیست که محل

سال ۸۷۵ آنرا بپایان برده)

نگارنده گوید شرح علامهٔ مجلسی طی جلد صلوة بحار بچاپ رسیده است (و آن ماخوذ از شرح کفعمی است با اضافات از خود علامهٔ مجلسی) و شرح کفعمی را که خطی آن بقلم تاج الدین صاعد بن حسین مورخ آخر جمعهٔ شانزدهم ماه محرم سال ۹۹۲ است که در مبارك بردنك بمسجد جامع اصفهان نوشته خود نگارنده دارم ، و مفتاح النجات را که خطی آن بقلم محمد صالح بن محمد رضا طالقانی مورخ ۲۴ ماه جمادی الاولی سال ۱۲۴۸ میباشد از کتابخانهٔ خانقاه حضرت حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین شیرازی نعمة اللهی امانت گرفتم و نگارنده علاوه بر منابع مزبوره مدارك و منابع عدیدهٔ دیگر از جمله کتب عهدین وقاموس مقدس وتفاسیر قرآن و کتب لغت وغیرها دردسترس داشته‌ام و ازخودم تحقیقات بسیاری دراین شرح گنجانیده‌ام

تبصره ۱ـ دراین دعای شریف از وقایع امتهای گذشته سرـ گذشتهایی نقل شده است تا سرگذشتشان حکایت وامثال پیشینیان پند گیرند از آن پیشتر که پسینیان بواقعهٔ ایشان

نرود مرغ سوی دانه فراز   چون دگر مرغ بیند اندر بند
پند گیر از مصائب دگران   تا نگیرند دیگران بتو پند
(شیخ سعدی)

۲ـ از رفتار موحدین جهان که نام بسیاری از آنها دردعای سمات ثبت شده است باید درس عبرت گرفت وحال آنانرا مقیاس قرارداد وسعدی چه نیکو فرموده

موحد چه در پای ریزی زرش   چه شمشیر هندی نهی بر سرش
امید وهراسش نباشد زکس   بر این است بنیاد توحید و بس

سوء

این کلمه بفتح (سین) وسکون (واو) است وصفت مشبهه میباشد

دردست یهود ودستخورده وناقص بوده است و صحیحش نزد محمد بن عثمان بن سعید عمروی نائب امام زمان (ع) بوده که همین دعاء است ولی این مقدمات ما را نائب نمیکند زیرا همین روایت میرسانند که دعای موجود کامل است

ب این استکه شیخ بن فهد گفته که مستحب است بعد از دعای سمات بگویند اللهم انی اسئلك بحرمة هذا الدعاء و بمافات منه من الاسماء و بمااشتمل علیه من التفسیر والتدبیر الذی لایحیط به الا انت ان تفعل بی کذا و کذا (و بجای کذا و کذا) حاجت خود را بخواهد ـ و از این عبارات استفاده میشود که اسمائی از این دعاء فوت شده مانند نوح و و بعقیدهٔ نگارنده اهم آنها اسم حضرت اسماعیل (ع) است

دوم: این استکه گرچه سند این دعاء با محمد بن عثمان پیوسته نیست ولی شهرت آن در قرون متوالیه تا عصر معصوم (ع) مارا از نگرانی خارج و آنرا معتبر میسازد بعلاوه آنکه در ادلهٔ سنن تسامح روا میباشد بخصوص نسبت بادعیه و اذکار که بطریق عموم رجحان و حسن آنها از بدیهیات عقل و نقل است

سوم این استکه این دعاء از مختصات شیعه است و اهل سنت از آن اطلاعی ندارند.

(رجوع بمصباح شیخ طوسی وجمال الاسبوع سیدبن طاوس ومفتاح النجاه فی شرح دعاء السمات « که مؤلف آن محمود بن محمد علی بن محمد باقر بهبهانی و آنرا عصر روز دوشنبه ۲۶ ماه جمادی الثانیه سال ۱۲۳۸ بپایان برده است » وربیع الاسابیع و بحار الانوار علامهٔ مجلسی و کشکول شیخ بهائی وصفوة الصفات فی شرح دعاء السمات تالیف شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی کفعمی المولد اللودی المحتد متوفی به سال ۹۰۵ که مولف آن در ظهر روز دوشنبه دوشب بآخر ماه شعبان

۲ـ زنگوله که بحاشیهٔ قبای کاهن بزرگ قرار داده می شد
۳ـ صنج که بر دو قسم بود یکی صنج دستی و دیگری صنج انگشتی
٤ـ دهل



یوشع و کالب بن یفنا و کاهنان در حال نواختن کرنا برای جنگ و تصرف اریحا

تبصرة درشریعت موسی کرنا و شیپور و زنگوله را معمول میداشته اند و داود برای دستگاه زبور سرود و برخی از آلات موسیقی را معمول میداشته و اغلب از این آلات اگر در عبرانیان هم عمل شده مربوط بدستگاه دین بوده است

تذکر جهت اینکه این دعاء را شور گفته اند اینستکه این دعاء مشتمل بر اسم اعظم است و روایتی که یوشع بدستور حضرت موسی مأمور جنگ با عمالقه شد بنی اسرائیل از دیدار لشکریان عمالقه بسیار ترسیدند و یوشع نجدا شکایت کرد و یا و دستور رسید که شام از اردوی عمالقه، خواص بنی اسرائیل هر یك سبوی خالی بردوش راست بگیرند و این دعاء را در کرنا بخوانند و در آخر شب آن سبوها را در میان لشکر عمالقه بشکنند، و چنین کردند

یعنی بندو کسانی که سپن را صنعه میدهند اشتباه میکنند

سوف

و آن بضم سین و سکون واو یعنی علف دریایی است و وادی است درمقابل دریای قلزم و مراد ازدریای سوف و سوفاو سوفه همان بحر احمر یعنی دریای قلزم است و این اسم در تورات سفر تثنیه باب اول شمارهٔ اول و سفر خروج باب دهم شماره ۱۹ و باب سیزدهم شماره ۱۸ وغیرها مذکور است

حرف ش

شوبر

دعای سیاب را دعای شوبر (بفتح اول وضم وشد باو سکون واو) هم میگویند و شوبر معرب شیپور است و شیپور یکی از آلات موسیقی است و سندی از اوضاع موسیقی و سرود عبرانیان عهد موسی در دست نیست و تنها چیزی که با مقایسه با آلات موسیقی عمومی که درمیان رومانیان و یونانیان ومصریان معمول بوده ، بدست می‌آید این استکه آلات موسیقی بر سه قسم بوده

الف آلات تاردار مانند ۱ـ سنطور ۲ـ نبل (که ده تار داشته) ۳ـ عود ٤ـ چنیب ٥ـ کمانچه

ب آلات بادی یادمیدنی مانند ۱ـ کرنا که بیشتر شاخ بز ساخته بودند و در عهد موسی (ع) و در عیدها و زمان اعلان جنگ وغیره مینواختند (و کرناهای کاهنان از نقره بود)

۲ـ شوفار (شوبر) که برای فراهم شدن وجمع آوری افواج مینواختند

۳ـ چلیل (نی) و لفظ چلیل یعنی سوراخ شده

٤ـ سرنا

ج آلات نواختنی مانند

۱ـ دف

میدهیم عجالتا در مورد بحث ادعای خودرا باینوسیله ثابت میکنیم که از کجا یهود شنیده‌اند و اسم آنرا تهیه کرده است ولی عرب نداشته است در صورتیکه تحقیر اعمالقه و کنعانیان و بسیار مقدم بر یهود بوده است

شهادت

این موضوع اشاره بآیات ۱۲۶ تا ۱۳۵ از سورهٔ بقره است که حضرت ابراهیم به پسرانش اسماعیل و اسحاق و به یعقوب وصیت کرد که دست از دین حنیف او بر ندارند وحضرت یعقوب هم در حین وفات به پسرانش گفت پس از وفاتم که را خواهید پرستید آنان جواب گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم واسماعیل و اسحاق را که خدای یکتاست میپرستیم ومطیعیم وچون جمعی از اهل کتاب در عهد حضرت رسالت پناه «ص» نسبت وصیتهای غیر واقع بحضرت یعقوب دادند مثل وصیت بموتن بیهودیت و نصرانیت وحال آنکه چنین نبود و آنان در حین وفاتش حضور نداشتند و خدا شاهد وصیت یعقوب بود لذا خدا حق شهادت را در باره یعقوب اداء فرمود

(وجهات دیگر نیز در وجه شهادت گفته‌اند از جمله مراد از شهادت خوابی است که یعقوب در نزدیکی لوز دید (رجوع به سابل) وموضوع خواب بخلاصه این بود که یعقوب بخواب دید نردبانی بر زمین بر پا گشته سرش بآسمان میخورد و فرشتگان خدا از آن بالا و زیر میرفتند ـ و خداوند بر آن استاد گفت من خداوند خدای پدرت ابراهیم وهم خدای اسحاقم این زمینی که بر آن میخوابی بتو و بذریهٔ تو میدهم و ذریهٔ تو مانند خاک زمین گردیده بمغرب و شمال و جنوب منتشر خواهند شد و هم از تو و از ذریه‌ات تمامی قبایل زمین متبرک خواهند شد (باب ۲۸ سفر تکوین)

ویعقـوب در آنجا مـذبحی را سـاخت و آن مکان را بـیـ

وصحیح که شدند همهٔ عمالقه یاد کرده و مرده‌اند ، پس این دعاء برای قهر و مغلوبیت دشمن بسیار مؤثر است و آن را باید به اشخاص ظالم و منافق و سنگ قبر آموخت و خواندن استدعاء در غروب آفتاب روز جمعه مستحب است و هر کس بتواند بخواند بر رقعه‌ئی بنویسد و بر بازوی خود ببندد (خلاصه از شرح شیخ ابراهیم بن علی کفعمی)

تکمله ۱ـ عمالیق و عمالقه طایفه‌ئی قوی و صاحب اقتدار بودند و نژاد ایشان سامی است و عرب بودند و بنی اسرائیل ایشان را از فلسطین بیرون راندند و داود بر آن ها حمله کرد و بالاخره منقرض شدند و مملکت ایشان میان کنعان و مصر در دشت سینا واقع بود (پیدایش باب ۱٤ و اعداد باب ۱۳ و ۱٤ و ۲٤ و اول سموئیل باب ۳۰ و اول تواریخ ایام باب ٤ و خروج باب ۱۷)

۲ـ دعای شبور که در دست یهود است ناقص میباشد و تغییر کرده است و صحیحش بر خاندان آل محمد «ص» بوده که اکنون در دسترس ما قرار گرفته است (که از جمله شیخ محمد بن علی جبعی جد شیخ بهاء الدین عاملی بوسائط از محمد بن سعید عمروی اول سفیر امام زمان «عج» آن را روایت کرده است)

۳ـ شبر (بفتح اول و شد و فتح دوم) و شبیر (بکسر شین و شد و کسر با و سکون یا) و مشبر (بروزن محدث) نام پسران هارون (ع) است و گفته شده که باسماء آنها حضرت رسول «ص» نامید حسن و حسین و محسن را (رجوع بقاموس)

نکتهٔ مهم

ما نوشتیم که (شبور) معرب (شیبور) است ولیکن هیچ دلیلی جز تقلید ندارد و از کجا که (شیبور) معجم (شبور) باشد و این ادعای خود را نسبت باغلب کلماتی که بعنوان معرب معرفی شده‌اند و بتمام کلماتی که از قرآن معرب معرفی شده‌اند سرایت

گیری از خداست وموجودات خودسر نیستند اکنون آدمی که
در جلب منافع ودفع مضار از همهٔ موجودات فزونتر است باز درد
گرفتار است دیگر بنگر تکامل همهٔ موجودات نموکننده معلوم است که
آنها هم باحدی معین رشد میکنند وبعد رو بانحطاط میروند مثلا
درخت که از آب وهوا وخاک وغیره استفاده ورشد می کند باحد
معلومی سیر میکند وپس بحالت نخستین برمیگردد واگر دست
تقدیر واندازه گیری خدا در کار نبود واین عوامل خودسر بودند
بایستی مرتب بر رشد خود بیفزایند وهمینست سرنوشت هر گل و
گیاه وهر حیوان وچیزهای دیگر بلکه هر موجودی همین وضع را
دارد زمین هم از کودکی بجوانی رسید واز جوانی به پیری و
عاقبت بمرگ میرسد زیرا آن هم در قبضهٔ قدرت خداست وهمین است
سرنوشت کرات دیگر وآن که پاینده و باقیست (خدا خواهد بود)

تبصره - شیء در لغت یعنی چیز است یعنی هر صاحب هستی
محسوس ویا غیرمحسوس واینکلمه دربارهٔ خدا هم استعمال می-
شود باید گمان نکنیم که خدا مانند چیزهای دیگریست که
در مردمک دیده بیاید ویا بعقل درک شود وخلاصه اورا در حیطهٔ
چیز چشم وعقل میتوان درآورد وجهتش اینستکه هر چیز کاملی
را که فرض کنیم وبتوانیم اورا در چنگال قدرت یکی از دو نیروی
چشم ویا عقل بکشیم ما براو تفوق داریم وما خدای او هستیم

* بقهقری سیر میدهیم یعنی نیرو وعقل وعلمش را در آغاز خلقت رو
بتزاید میبریم تا هنگامیکه بمرتبهٔ کمال خودش برسد واز
آنجا نیرو وعقل وعلمش را رو بکاهش می آوریم تا حالش شبیه به
حال کودکی او شود ودر آیهٔ ۷۲ از سورهٔ نحل وآیهٔ ۵ از سورهٔ
حج میفرماید برخی از شما میرسد بخوارترین عمرها که دوران
فرتوت شدن وشدت پیری است تا عاقبت چنان شود که چیزی نداند
از بعد اینکه آن را میدانست

اهل ناامید زیرا که در حین قرار گردش از حضور برادر خود جدا او را در آنجا بود دارشد (باب ۳۵ سفر مزبور) و یوسف برادرانش گفت که میمیرم و بتحقیق خدا شما را توجه نموده شمارا از این زمین(۱) بزمینی(۲) که درباره اش بپدران شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سوگند یاد نمود برخواهد آورد (باب پنجاهم سفر مزبور)

شهید

در بعضی از نسخه‌ها این اسم را دارد و در بعضی ندارد و این امت برورن (شریف) و بمعنی شاهد و امین در شهادت — و کسیکه چیزی بر علم او پوشیده نمیباشد

تبصره (اشهدان لااله الاالله) که بمعنی میدانم و بیان میکنم که غیر خدا معبود بحق نمیباشد — از ریشهٔ همین لغت است

(شیء) واسئلك بكلماتك التي علت كل شيء

طبیعیون میگویند در اثر قرار گرفتن نطفهٔ بر در رحم ماده و رسیدن غذا و گردش روز و شب و مرور زمان حیوان پیدا میشود و آدمی هم یکی از حیوانات است و درخت و گل و گیاه هم همین وضعیترا دارند و دست دیگری در کار نیست

الهیون میگویند این عوامل بفرمان خدا هستند و فرمان خدا بر دوش هر چیزی سوار است زیرا اگر طبیعت خودسر بود بایستی در اثر غذا و گردش روز و شب و مرور زمان، آدمی روز بروز بزرگ شود و رشد کند پس چرا هر چند بزرگتر میشود قوای او بیشتر کاهش مییابد تا بسرحد طفولیت میرسد که ومن نعمره نكسه في الخلق افلا يعقلون(۳) پس معلوم است این تقدیر واندازه

---

(۱) مراد سرزمین مصر است

(۲) مراد ارض شام است

(۳) آیهٔ ۶۸ از سوره یس کسی را که عمر طولانی میدهیم او را

آن طور نیست که گذشت بلکه صحیح آن این است تو بر هر چیز
که مورد اعمال قدرت وقابل وبدیر بده آست قادروتوانایی

۳- این نکته را باگفته بگذارم که ماهستی را مسیم که زمین
آب و موجوداست وازطرفی هم میدانم که نیستی صرف، وجود
ندارد زیرا اگروجود داشت هستی بود واز طرفی میدانیم که
هستی هامابدیر نیستند وازمیان نمی روند بلکه به برصورت میدهند
وازطرفی میدانم که هرچیزی بالادست ومافوقی دارد ولوانکه
شوق اورا درمغز ودماغ تصور کنم وازطرفی میدانیم که درست
است هرچیزی بالادست دارد ولی آخر کار بیك مافوقی میرسد که
دیگرما فوق ندارد ،ماهمین مافوق کل را (خدا) میگویم وهم او
رامیگویم که برهرچیز غالب است وبرهر کارمورد قدرت قادر
ونیرومند است وهمه چیز رامیداند وازعلمش چیزی پوشیده نیست
(که درلفظ شهید گفته شد) وهم باو میگویم «الله» یعنی هستی کامل
که جامع تمام صفات کمال ونیراسته ازهرعیب ونقص ونارسایی
است وهم باو میگویم «هو» یعنی هستی (نقد درخدا)

حرف ص

صدقا وعدلا

بدانکه دردعای سمات بابد برکلمهٔ (لم بره) وقف کرد وبعد
(صدقاوعدلا) راخواند تامعنی فاسد نشود وازجملهٔ ادبی (صدقا
وعدلا) منصوب میباشند برحالیت ازفاعل (آمنا) یاآنکه مفعول
مطلق فعل محذوفند که (بصدق) باشد

حرف ض

ضیاء ونور

در دعای سمات مطابق قرآن کریم (۱) ضیاء را دربارهٔ شمس

(۱) درسورهٔ یونس آیهٔ پنجم میفرماید هوالذی جعل الشمس
ضیاءوالقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ✿

نه اینکه او جدای ماست و بعبارت دیگر ما محیط) میشویم و او محاط و (محاط) خدا نیست بلکه خدا (محیط) است

پس بخوبی میتوان پی برد که چرا جملهٔ (الله اکبر) اینقدر در نماز واذان وغیره اهمیت دارد زیرا بما میفهمانند که خدا بزرگتر از همه و بزرگتر از همه وهر چیز است حتی از عقل واندیشهٔ بشر و کسانیکه خدا را ثابت نمیدانند و با تعقل نکردن انکار میکنند نمی فهمند که اگر خدا را نمیدانند و یا تعقل کردند دیگر او خدا نیست زیرا اینقدر کوچکش کرده اند که اورا در چشم و یا مغز ودماغ خود حاضر ساخته اند وخودشان مافوق و بالادست آن (دیده شده) و یا (حاضر شده در مغز ودماغ) قرار گرفته اند(۱) واین نکته را بزرگان صدر اول اسلام بخوبی از جملهٔ (الله اکبر) میفهمیدند ولی مادیون امروز اولا نمی فهمند ثانیاً بقدری طمعشان پست شده است وانحطاط روحی واخلاقی پیدا کرده اند که سیاست وطمع مال وشهوت را بی فرصت تعقل باشان نمی دهد و ثالثاً غرض ورزی مانع ایشان شده از اینکه تصدیق قول مردم خدا پرست را بنمایند

۲- در دعای سمات وارد شده (وانت علی کل شیء قدیر) یعنی تو بر هر چیزی توانائی و هر کاری بخواهی بکنی میتوانی اکنون اگر کسی بگوید آیا خدا بر کار محال هم تواناست مانند ومثلاً آیا ممکن است تمام جهان را در تخم مرغی وارد کند بی اینکه جهان کوچك شود و بی اینکه تخم مرغ بزرگ شود؟

جواب میگوئیم که قادر مطلق کامل است ونقصی بر او وارد نیست وقدرت بامر محال تعلق نمی گیرد و معنی عبارت مزبور هم

---

(۱) سعدی علیه الرحمه میگوید

ای برتر از خیال وقیاس وگمان ووهم
وزهرچه گفته اند وشنیدیم وخوانده ایم
مجلس تمام گشت وبآخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

دارای سلسله یی هستند که تخمین سه میل مسافت دارد

۲- در کمر کوه موسی (قلهٔ حورب) استکه اعراب آنرا (راس الصفصافه) میگویند وچون مسافر ازطرف شمال غربی بکوه موسی نزدیك شود ازوادی تنگی که در میان کوههای عظیم و بلند واقع است عبور نموده درهموار داخل میگردد که مقدار یك میل مربع وسیع و کوههایی که از سنك گرانیت است آنرا احاطه نموده است لکن ازطرف شرق باز است وداخل وادی شیخ میشود و راس الصفصافه درطرف جنوب شرقیش واقعست که ارتفاعش ۱۵۰۰ قدم میباشد واز این قله همواری فوق را میتوان دید ودراین دشتها ووادیها محل مناسبی برای نزول اردوی مفصلی میباشد که جداگانه ازسایر مردم مدتهای متمادی میتوانند زیست نمود

۳- در دعای سمات هفت بار از کوه موسی نامبرده شده است بعناوین ذیل

الف- بعنوان حورب که درآنجا درخت آتشین برموسی نور افشانی نمود ومنصب نبوت سرافراز شد

ب- بعنوان نشان دادن محل حورب که فرموده است (الطور الأیمن)

ج - د-ه بعنوان ظهور مجد خدا درقلهٔ طورسیناء «یعنی قلهٔ کوه موسی» که دراینجا تورات والواح بموسی مرحمت شده است

و-ز موضوع تماشای دیدن خدا است که هفتاد نفر از بنی اسرائیل باموسی بوده اند ، وآنجا خدای تبارك وتعالی برقلهٔ کوه موسی تجلی فرموده یا بر رأس الصفصافه ؛ هردو را گفته اند واولی بیشتر طرفدار داردوعلی ایحال تجلی درابر تاریکی بود که تمام آن کوه رافرا گرفته بود بحیثیی که هیچ یك ازقله های آن ظاهر نبود وآن هفتاد نفر بخاروردود ورعدوبرق وشعلهٔ آتش رامشاهده میکردند

و نور را درباره قمر بکار برده است و فرق بین ضیاء و نور این استکه (ضیاء) روشنائی استکه ازذات چیزی باشد مانند آفتاب و (نور) روشنائی استکه از غیر کسب شده باشد مانند روشن شدن دیوارها از آفتاب و سایر این روشنائی کرهٔ ماه اکتسابی است نه ذاتی و این فرق را در مجمع البحرین در لغت (ضوا) گفته است ولیکن باید دانست که هرگاه ضیاء و نور در برابر هم واقع شوند این فرق را دارند ولی اگر تنها بکار روند این فرق را ندارند و در اشعار حافظ (نور) بمعنی (ضیاء) استعمال شده است

حرف ط

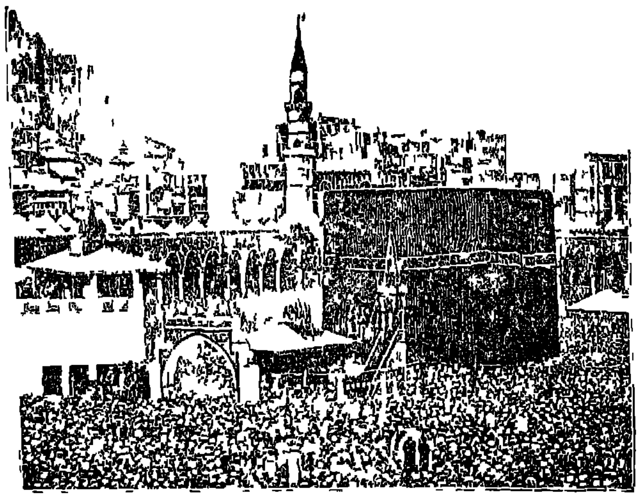
طور

طور (بضم اول و سکون دوم) کوه و گرداگرد خانه و طور سینین (بکسر سین و نون) و طور سیناء (بکسر اول و فتح آن و مد آخر) و طور سینا (بکسر اول و قصر آخر) کوهی است در خاك شام

تبصره ۱۰ - سینا محلیست در شام و آن شبه جزیره ایست که در میانهٔ خلیج سویز و عقبه واقعست و کوه سینا یا طور سینا کوههائی است سلسله مانند که از جنوب شرقی بشمال غربی امتداد یافته است و در مابین این سلسله وادیهای زیبا دیگر از هم جدا شده و این سلسله بکوههائی منتهی میرسد که در شکل شبیه یکدیگر است

کوه کتریبا و کوه موسی در میان این کوهها دیده میشود اولی ۸۰۶۳ قدم و دومی ۷۳۵ قدم ارتفاع دارد و هر یك از آنها

☆ خداست که آفتاب را روشنائی و ماه را پرتو روشنائی گردانید و برای ماه منازلی مقرر ساخت تا شما شمار سالها را بدانید و حساب بشناسید برای آنکه حساب بر دو گونه است یکی حساب عربی و آن بر ماه است و دیگر حساب فارسی و آن بر آفتابست آن بر اهله است و این بر فصول ، خدا اینهمه را بحکمت آفرید نه بمجازی خدا این آیات را برای قومیکه میدانند و اندیشه میکنند تفصیل میدهد



خانهٔ کعبه واقع در مکه «فاران» در ایام حج

سینا با صحار و سعد عیر از این بیابان است که هاجر و اسماعیل در آنجا سکونت گزیده‌اند و از فاران بنی اسرائیل در سفر اعداد باب ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ و ۳۳ و سفر تثنیه باب ۱ـ و اول سموئیل باب ۲۵ اسم برده است

• و اما کوه فاران رأی معتبر نزد مطلعین مسیحی این است که جزء جنوبی کوههایی است که در شمال شرقی دشتی است که بنی اسرائیل در آنجا گردش کردند که علماً آن را کوه مرعه می‌گویند و این همان کوهی است که خداوند هنگام آمدن از آنجا تجلی فرمود

نگارنده گوید این تجلی در شب معراج بوده که حضرت محمد «ص» از مکه به مسجد بیت المقدس آمده است

• و در تاریخ سینا جلد سوم ص ۵۲۹ ترجمه و خلاصه مینویسد اول آثار اسلامی و نفیس ترین آنها در (سینا) امان نامه‌ای است که حضرت محمد «ص» به اهل ایله داد

وصدای کرنا را آنجا می‌شنیدند و کلام خدا را استماع مینمودند و واقعهٔ مردن این هفتاد نفر و بیهوش شدن موسی و تقاضای موسی در بارهٔ زنده شدن آنها در همین قصه است

(اما بنابر اینکه بعضی گفته‌اند موسی با خدا در کوه موسی «طور سینا» چه در قله آن وچه در حوریب واقع در کمر آن مکرر را اتفاق افتاده است) (بقیه در ذیل حوریب و در فاران)

حرف ع

عصا

وی یکی از نه آیت موسی است ودر قرآن به حیه (مار) وجان (مار سرمه چشم بی آزار یا مار سفید) و ثعبان (مار بزرگ دراز نر یا اعم از نر و ماده) توصیف شده است وجهت آن اینستکه وقتی موسی عصا را می افکند در آغاز مانند مار حرکت میکرد و مانند جان جنبش مینمود و مانند ثعبان سحرها را می بلعید

و ابن عباس گفته در آغاز کار بصورت مار زرد میشد با بال بلند ورفته رفته متورم میشد و بصورت ثعبان درمی آمد

حرف ف

فاران

فاران و باران (یعنی مغاره‌ها) و بیابان فاران محلی استکه ابراهیم، هاجر و فرزندش اسماعیل را در آنجا سکونت دادو این همان سرزمین مکه استکه نشو ونمای اسماعیل در آنجا شده (۱)

و اما بیابان فاران که بنی اسرائیل بآنجا وارد شدند و از بیابان

(۱) مسا (که در بعضی ترجمه‌ها ماسا ومیشا کرده اند) (سفر تکوین باب ۱۰ ش ۳۰ و باب ۲۱ و باب ۲۵ ش ۱۴) مکه است و مسیحی‌ها هم در نقشهٔ عهدین بجای مکه (مسا) مینویسند و نیز مسا اسم یکی از پسرهای اسماعیل بن ابراهیم (ع) است که در آبادانی و ساختن شهر مکه کوشش کرد

گفت خدا و ندار سینا بر آمد و از سعیر (۱) بر ایشان تجلی کرد و از کوه باران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود و از دست راستش با ایشان شریعتی آتشین رسید بدرستیکه قبائل خود را دوست داشت تمامی مقدسان ایشان در دست تست ایشان بر دبای تو نشسته کلام ترا قبول نمودند (ه)

نگارنده گوید مراد از بر آمدن از سینا برای اعطاء تورات بحضرت موسی و مراد از تجلی از سعیر برای اعطاء انجیل بحضرت عیسی و مراد از درخشندگی از باران برای اعطاء قرآن بحضرت رسول «ص» است

فرعون

بکسر اول وسکون دوم وچهارم وفتح سوم - وبضم اول و سوم وسکون بقیه - وبضم اول وفتح سوم وسکون بقیه - لقب کسی بود که پادشاه مصر میشد چنانکه قیصر لقب سلاطین روم و کسری لقب شهریاران فارس بود

ودر معنی این لغت چندجهت گفته اند که یکی از آنها اینستکه فرعون بمعنی خانهٔ بزرگ است همچنانکه موضع حکومت عثمانی راباب عالی وحکومت صفویه راعالی قاپی میگفتند ومشاهیر ملوك قدمای مصر را طی (۳۱ طبقه) ضبط کرده اند که آغاز آنها (مبنا) در ۴۴۰۰ سال قبل از میلاد است وختام آنها غلبهٔ اسکندر کبیر است در ۳۳۲ سال قبل از میلاد و از جملهٔ این ملوك

۱- فرعونی است که از طبقهٔ دوازدهم است که در زمان او ابراهیم (ع) بمصر رفت (و این طبقه دوازدهم هفت نفر بند و از ۲۴۶۶ تا ۲۲۶۶ سال قبل از میلاد سلطنت کرده اند)

۲- فرعونی از همین طبقه است که در زمان او نوطیفار سردار

(۱) سعیر (بروزن شریف) در عبری وسیعیر در ترجمهٔ فارسی و ساعیر در عربی است

دوم عهد نامه یی استکه گویند بر اهبان سینا داده و راهبان سینا سینه بسینه میگویند که نبی محمد طور سینا را درحالی که بر شتر سوار بود زیارت کرد و آنشتر با پاش سنگ و روزنه وجای پای شتر درقلهٔ طور باقی ماند (ه)

تبصره الف در معجم البلدان بخلاصه و ترجمه مینویسد فاران کلمهٔ عبرانی است که معرب شده و آن از نامهای مکه استکه در تورات مذکور است و گفته شده که اسم کوههای مکه است این ما کولا میگویند شنیده ام که ابو بکر نصر بن القاسم ابن قضاعة القضاعی الفارابی الاسکندرانی مینویسد جبال فاران که جبال حجاز است - ودر تورات آمده (جاءالله من سیناء واشرق من ساعیر واستعلن من فاران) مراد از آمدنش از سینا سخن گفتنش است با موسی (ع) ومراد از اشراقش از ساعیر (که مقصود از ساعیر کوههای فلسطین است) از ال انجیل بر عیسی (ع) است ومراد از استعلانش از کوههای فاران انزال قرآن است بر محمد «ص» و گفته اند که فاران کوههای مکه است

وفاران قریه یی است از نواحی صغد از اعمال سمرقند و ابو عبدالله قضاعی گفته که فاران وطور دو ناحیه از نواحی مصر است

ب طبرسی (علیه الرحمه) گفته که مابین مکه و کوه فاران دو مرحل (۱) راه است

ج (قیه در طور و در ساعیر)

تذکر

عبارت (و بمحمد الذی ظهر علی طور سیناء «با» جبل فاران) مذکور در دعای سمات ناظر بشارت عظیمهٔ مذکور در سفر تثنیهٔ توراتست که در باب ۳۳ شماره های ۱ و ۲ و ۳ مینویسد ودعای خیری که موسی مرد خدا قبل از وفاتش بر بنی اسرائیل کرد این استکه

(۱) دو مرحل دوازده فرسخ است



ملاقات یعقوب و یوسف (ع) در مصر

همین عهد بمصر آمدند و در آنجا ساکن شدند و نشو و نما کردند و یعقوب مرد و بدستور یوسف بدنش را مومیائی کردند و برحسب وصیت یعقوب و با اجازه فرعون جسدش را با تشریفات بکنعان بردند و در مغاره مکفیله در جوار ابراهیم وساره و اسحاق ورفقه اسحاق دفن کردند و بعد ها که یوسف وفات کرد بدنش را مومیائی کردند و در مصر در تابوت گذاردند و وصیت کرد که استخوان های اورا از مصر بجوار آبائش ببرند که موسی در هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر اقدام کرد.

۳- سالها گذشت وخدمات یوسف بمصریان فراموش شد و فرعونی روی کار آمد که یوسف شناس نبود واو (رعمسس ثانی) سوم پادشاه ازطبقهٔ نوزدهم سلاطین مصر است که معروفترین فراعنه وپادشاهی قاهروغالب بوده وشهرهای بسیاری رامفتوح ساخته وشهرهای زیاد وهیاکل فراوان درروادی (نیل) از دهنهٔ رود تا نزدیکیٔ (ابی سمبل) که در نوبیاست ساخته وهم اواست که بر بنی اسرائیل بسیار سخت گرفته



فروختن یوسف(ع)



حکومت یوسف(ع) در مصر از طرف فر

لشکریان خاص فرعون ـ یوسف را خریدند و یوسف در دستگاه
فوطیفار امین و ناظر خانه و تمامی ما یملک او شد ـ و بعد فوطیفار
که داستان زن خود را شنید یوسف را بزندان افکند و یوسف
درهمان زندان خواب ساقی وخباز را تعبیر کرد ودر عید میلاد
پادشاه مصر، ساقی آزاد شد و بعدها یوسف برای تعبیر خواب
پادشاه دعوت شد و عاقبت یوسف در کشور مصر شخص دوم شد، یعنی
شخص اول فرعون بود و شخص دوم یوسف بود که کارهای مملکت
بدستش اداره میشد و یعقوب پدر یوسف، و سایر فرزندان یعقوب در

به شدناو یا یعنی بندگی کننده و ستایش کنندهٔ خداست و آن به (رب) منسوب است که خدای باشد پس ربانی مثل الهی است و الف و نون را بدان بسته اند یا اساسا (ربانی) لفظ سریانی است و معنی آن داناست (رجوع بقاموس)

۲- رب الارباب و رب العالمین و رب اعلی و رب عظیم بغیر خدا گفته نمیشود

۳- در (علو) کمال ذاتی به تنهائی ملحوظ است و بنابراین که شخص عالی و اعلی است ولی (عظیم) نیست و این شعر شاهنامه هم حکایت دارد از علو مقام شاه نه از عظمت او

اگر مادر شاه بانو بدی   مرا سیم و زر تا بزانو بدی

٤- در (عظمت) کمال ذات و صفات هردو ملحوظ است و عظمت سرچشمهٔ صفات کریمه است و (عظیم) در منابهٔ اسمای الهی (ابو الاسماء) است زیرا منبع صفات جلالیه و جمالیه است پس عظیم باید دارای صفات کرم - جود - شجاعت - قهر - لطف و نظایر اینها باشد، و در موضوع شعر فوق چون شاه صفت جود و کرم نداشته عظیم شمار نمیرود

٥- سر اینکه (عظیم) را در ذکر رکوع و (اعلی) را در ذکر سجود بکار برده اند و برعکس نکرده اند این است که در رکوع که تواضع بشر تا حدی ملحوظ شده است نظر بذات و صفات هردو دارد بخلاصه بیننده نگار چشم انتظار بسته بکسب فیوضات از صفات الهی دارد واما در سجود که نهایت درجهٔ تواضع بشر است از صفات و فیوضات چشم پوشیده و بشر نظر بذات دارد و بس و سجده اهم از رکوع است چه در سجده خود را بصورت هیولای اولی که ادنی درجهٔ وجود و باب شهرستان عدم است در آورده و واجب تعالی را که اعلی درجهٔ وجود و دروازهٔ مدینهٔ هستی است خاطر نشان خود ساخته است ولی رکوع مفهوم اسمی و مقصود نیست

٤ـ فرعونی که در سفر خروج باب ششم شمارهٔ اول ذکر شده ، وان کسیست که موسی وهارون عجائب وآیات خود را در حضور وی بجا آوردند یعنی همان کسی که خود وعساکرش در بحر قلزم پس ازمتابعت اسرائیلیان هلاك شدند وان منفتا پسر سیزدهمین (رعمسس ثانی) است

درزور گاران پادشاه سطوت واقتدار مصر رو بنقصان گذاشت وبدین لحاظ وی شکمل مقبرهٔ خود دست نیافت

تبصره خروج بنی اسرائیل ازمصر درحدود ۱۳۵۰ سال قبل از میلاد بوده است

موضوع ادعای فرعون

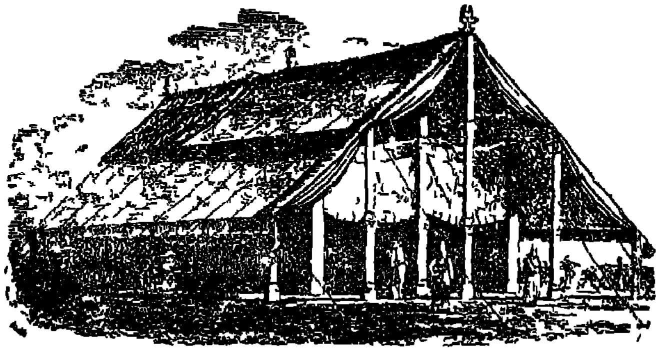
فرعون خودرا (آله) (بزرگ) خواند(رجوع بقرآن آیهٔ ۳۸ سورهٔ قصص) و (رب اعلی) خواند (رجوع بآیهٔ ۲٤ از سورهٔ نازعات) ولی آله وزب اعلای مردمان طرف خطاب خود خواند نه تمام جهان اما بازهم حق نداشت زیرا اومعبود نبود و رب اعلی هم نبود چه عبادت ازآن رب اعلی است و رب اعلی کسی استکه بالای دست اومربی دیگری باشد

تبصره ۱ـ (الرب) بفتح راو شدباو الف ولام بغیرخدا گفته نمیشود و گاهی بارا تخفیف میدهند و (ربوبیة) بضم اول وشدبا میباشد و(علم ربوبی) بفتح راست ومنسوب به (رب) است یعنی علم الهی واین برغیر قیاس است زیرا قیاس(علم ربی) است و(رب) هر چیز مالك ومستحق آن چیز یا صاحب آن چیز است(۱) وجمع آن ارباب (بروزن انصار) وربوب (بروزن سرور) است و(ربانی)

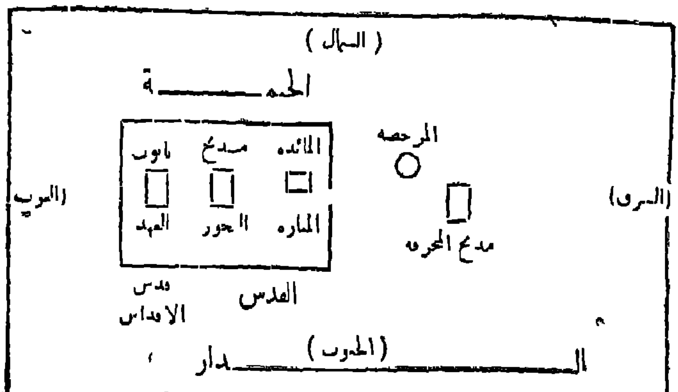
(۱)درشعر ذیل(رب) بمعنی صاحب استعمال شده

اذا کان رب البیت بالدف مولعا　　　فشیمة اهل البیت کلهم الرقص

یعنی هر گاه صاحب خانه بنواختن دف حریص باشد پس خوی همهٔ اهل خانه برقص خواهد بود



خیمه مقدس باقیه الزمان



تشکیلات خانهٔ اجتماع

یك مسکن «خانه» که از پرده‌های کتان تافته منقش بکروبیان
و از تخته‌ها برای مکان مقدس و قدس الاقداس ساخته شده بود
محصوره حصار مسکن دارای پرده های کتان بافته بود که

فوق احساس الکروبی

فوق یعنی بالا و احساس (بکسر همزه بروزن احسان) یعنی درك نمودن و الکروبی (بفتح کاف وضم راو فتح اوسکون واو و با) شبیهٔ کروب است ومراد از کروب در اینجا تمثال و شبه است

وخلاصهٔ معنی این استکه تجلی و کلام حق‌تعالی گیرا گیر و نزدیك دو بال هر یك از دو تمثال کروب که تابوت عهد را پوشانیده بودند بوده است

تذکر کروبون و کروبه (١) و گاهی کاف بشین تبدیل میشود بزرگان یامقربین از فرشتگانند و عبرانی کروبیم (بفتح اول وضم دوم وکسر سوم وسکون چهارم) گفته میشود ودرهر دو زبان عربی وعبری کروب (بروزن عروس) ومفرد است (رجوع به المنجد) (نمه در کروب)

تبصرة کروبین در دعای سمات غلط است واین غلط از درزمانی از نساخ پیدا شده است

حرف ق

قبة الزمان

قبه (بضم اول وشدبا) یعنی سرگنبد و سرپارگاه وزمان (بضم اول وشدمیم) یعنی ایام و این کلمه را رمان (بفتح رای منقوطه بروزن کلام) هم خوانده اند و در هر صورت عبارت از همان خیمه یعنی بیت المقدس سیار استکه موسی و بنی اسرائیل او بیروانش در دشت بامینمودند وهمین بود که بعدها بدست سلیمان بصورت معبد بیت المقدس در آمد بالجمله این خیمه مشتمل بر سه قسمت بود

---

(١) کروب بروزن عروس است وچون یاء نسبت که مشدداست بآن ملحق شود کروبی میشود وبعد (واو ونون) بآن متصل میگردد و کروبیون گفته میشود و گاهی (تا) بآن متصل میشود و کروبیه گفته میشود یعنی طائفهٔ کروبیه

موقتی و برای زمانی خاص بوده است

۲ـ دروازهٔ خیمه با پرده یی که بر پنج ستون آویخته بود پوشیده میشد ومیانش بواسطهٔ پردهٔ عظیمی که از بالا تا پایین آویخته بود بدو قسمت منقسم میشد

الف مقدس ب قدس الاقداس و پردهٔ مرقومه مسمی به حجاب بود

۳ـ درمیان مسکن مزبور (مذبح قربانی سوختنی) نزدیك بوسط قرار داشت و پس از آن (حوض برنجی) بود که درمیانهٔ مذبح و خیمه نصب شده بود و بنام (دریای برنجی) هم خوانده شده است واین حوض فقط برای آن بود که کاهنان هنگام دخول بمکان مقدس دست و پای خود را بشویند و تطهیر کنند

٤ـ اسباب خیمه عبارت بود از چراغدان طلایی بطرف چپ و میز نان تقدمه در برابر آن ومذبح بخور درمیانهٔ رو چراغدان در جلو تابوت و از آن پس تابوت عهد بود

۵ـ نقره وطلایی که در بنای خیمه صرف شده بود علاوه بر برنج وچوبها و پردهها واسباب آن معادل ٦٢٥٠٠٠ لیرهٔ انگلیسی بود و کارگران و استادان ماهر مدت نه ماه در آن مشغول بودند و بعد از اتمام آنها آنرا تقدیس نمودند

٦ـ بهنگام مسافرت بنی اسرائیل در دشت خیمهٔ مذکور در وسط وخیمهٔ کاهنان ولاویان بدور آن وخیمههای سایرین بدور آنها بود

۷ـ خیمهٔ مرقومه بطوری ترتیب یافته بود که بکمال سهولت متفرق گشته حمل و نقل میشد و هر دسته از لاویان را کار مخصوص نسبت به خیمه بود و نقل خیمه و کوچ از جایی بجایی برحسب خطاب الهی بود

۸ـ در روزی که خیمه را باتمام رسانیدند خدای تعالی خود را در غمام « ابر » که خیمه را پوشانیده و آنرا مملو ساخته بود *

بلندی آنها هشت قدم و ستونهای برنجینی که بواسطهٔ قلابها و پشت بندهای نقره از یکدیگر دور بودند آویخته میشد و بر هر طرفی از طول بیست ستون و بر این سو و آن سو نیز از عرض هر طرفی ده ستون برپا بود ، بدین لحاظ طول آنجا ۱۵۰ قدم و عرضش ۷۵ قدم و عرض مدخلی که شرقی مسکن بود ۳ قدم بود و پردهٔ کمان بارك تابیده ی منقش بکرو بیان بر آن آویخته شده بود وستونهای مرقوم را بواسطهٔ ریسمانها ومیخهای برنجین برپا میداشتند

دو خیمه که از پردههای پوست بر ترتیب نامیه در بالای مسکن بود واین خیمه درطرف غربی مسکن بود وطولش ۴۵ قدم وعرضش ۱۵ قدم وارتفاعش ۱۵ قدم وعقب وطرفینش با تختهها مسدود گشته جلوس گشاده بود و هرطرفیرا ده تخته وعقبش راهشت تخته بود وهرتخته را دوپایه ازنقره بود که دردوپایه ازنقره داخل میشد و این تختهها به تیرهائیکه از چوب سنط و باطلا پوشانیده شده بود متصل میشد وسروسطی حامل خیمه بود و بربالای این تیر پردهٔ رنگارنك بسیارخوشنمائی بدقت کشیده شده بود

سه پوشش خیمه که از پوست قوچها وپوست خر بود و بر وبرهمگی پوشیده میشدتاآنرا از باران وآفتاب محافظت نمایند

تبصره ۱ — وجه نامیدن خیمه به (قبةالزمان) یعنی گنبدانبار این است که نمادلی شبیه بابار درآن آویخته بود ودائم ازروغن زیت میسوخت وروشن بود وبا چون هارون که دست اندرکار خیمه بود براطراف پیراهنش زمانهها و حلقههای طلا آویخته بود که دروقت دخول وخروج در آن دستگاه اورا حرکتی و صدائی باشد

وبنابراینکه (قبةالزمان) بخوانیم شاید برای این بوده که امر

گسترانیده و تابوت سکینه را بالهای خود پوشانیده بودند

وعلاوه بر اینکه تمثال دو کروب زرین بر تابوت سکینه بود بر خود پرده نیز تمثال آن ها منقوش بود ، و مقصود از وجود دو کروب بر بالای تابوت سکینه این بود که جلال و کبریائی خدای تعالی را در انظار ناظرین نشان بدهد چنانکه پرها جلال و کبریائی او تعالی را نیکو پوشانید

و در هیکل(۱) سلیمان نیز دو کروب طلا بود که بالهای ایشان بر تابوت سایه افکن بود ، وهمچنین دیوارهای خانه نیز با کروبیان و درختان خرما منقوش بود و بر دو لنگه در صور کروبیان را نقش نموده بودند و قصد از آن این بود که دلالت نماید بر وجود خدای تعالی در هیکل (پیدایش باب ۳ خروج باب ۲۵ و ۲۶ و ۳۱ و ۳۷ و دوم تواریخ ایام باب ۳ و اول پادشاهان باب ۷)

بقیه در (فوق احساس الکروبین) و در (تابوت عهد)

کلمه ـ کلمات ـ کلم ـ کلام

کلمه (بفتح اول و کسر ثانی) لفظی است که آدمی بآن سخن میگوید خواه مفرد باشد و خواه مرکب و کلمه بر خطبه و قصیده هم اطلاق میشود و کلمات و کلم جمع آنست و کلام بمعنی گفته و سخن است یا کلامی است که با او اکتفاء میشود و بچیز دیگر احتیاج نیست

و مشتقات (ك ـ ل ـ م) در قرآن و عهدین بسیار استعمال شده است از جمله

کلمة سواء در سورة آل عمران

کلمة من الله (درباره مسیح) در سورة آل عمران

---

(۱) هیکل بمعنی عمارت معبد ـ و ضمناً معلوم نیست که دو کروب بر تابوت موجود در معبد آنها همان دو کروب بر تابوت عهد موسی بوده ؟ ـ بلکه خلافش معلوم است

تجلی فرمود

۹- از آن پس عمامه ستونی مبدل شد وهادی راه ایشان میبود چنانکه هر گاه نقل نموده روان میشدند ایشان نیز کوچ میکردند اما ستون مزبور شامگاهان ستون نور مبدل میگردید

۱۰- چون ایام مسافرت بنی اسرائیل منقضی گشت خیمهٔ مقدسه درحلحال استقرار یافت و بامفتوح شدن آن بلاد درآنجا ماند پس از آن به شیلو برده شد و از سیصد الی چهارصد سال درآنجا بود و از آن پس به نوب برده شد و در زمان حضرت سلیمان در آنجا میبود یعنی بر آنند که چون هیکل بانجام رسید خیمهٔ مرقومه را باتمام اسباب وظروف وآلات آن نقل داده درآنجا محفوظ داشتند لکن برخی میگویند که خیمه ئی را که سلیمان نقل نموده در هیکل گذاشت آن خیمه ئی بود که داود برای تابوت عهد، در اورشلیم برپا نموده بود

قلب الغمر کالحجاره

(قلب) یعنی دل و (غمر) (بفتح اول وسکون ثانی) یعنی آب بسیاری که فرو گیرد و (کالحجاره) یعنی مانند سنگ

ومقصود عبارت این استکه آب مانند سنگ ایستاده بود و بر تحت ناموسی و همراهان از آن عبور نمودند و بامانند طائفهایی شبیه بود کـه این دوازده سبط، هر سبطی سبط دیگر را میدید و برا تقاضای دیدن یکدیگر را ازموسی «ع» کرده بودند

حرف ك

کروب

کروبیان فرشتگانی هستند که ازحضور خدا فرستاده میشوند و یا اینکه همواره درحضورش حاضر میباشند ،

تبصره: بدستور موسی «ع» تمثال (دو کروب) از طلا ساختند درحالیکه هر دو تا روبروی هم وروهاشان بر روبالهاشان را بالا

عرضش اردو کوه طیء تا بحر الروم است (و منبج و حلب و حماة و حمص و دمشق و بیت المقدس و معرة و در «ساحل» انطاکیه و طرابلس و عکا و صور و عسقلان و غیره از شهرهای مهم آنست). (و شام مشتمل بر پنج لشکرگاه است قنسرین و دمشق و اردن و فلسطین و حمص) (و سرحدات مصیصه و طرسوس و اذنة و انطاکیه و جمیع عاصمه‌های مرعش و حدث و بغراس و بلقاء و غیر اینها از شام محسوب است) (بقیه در تمت کلمتك)

مشیت

ابداع و اراده و مشیت سه لفظی است که یك معنی دارد (حضرت رضا علیه السلام)

و در بعض موارد امامان مشیت و اراده را بر دو معنی مختلف اطلاق کرده اند

تبصره اینکه در بعض اخبار وارد شده که **(ماشاء الله کان وما لم یشاء لم یکن)** ظاهرش مفید جبر است زیرا میگویند آنچه خدا بخواهد از خوب و بد میشود و آنچه نخواهد نمیشود و شیخ مفید (قدس سره) فرموده مقصود کارهای خود خدا است نه کارهای مردم مکلف و شاهد بر این مطلب این است که در آیات قرآن خدا میفرماید (ان الله لا یحب الفساد ـ وما الله یرید ظلما للعباد) یعنی خدا فساد را دوست نمیدارد ـ و خدا ستم را بر بندگانش اراده نمیکند پس معنی عبارت (ماشاء الله) اینست که خدا هر کاری را که بخواهد میکند و هر کاری را نخواهد نمیکند و بخلاصه هم قادر است و هم آقا بالاسر ندارد ولی مطلبی که هست این است که خدا با فساد و ظلم مردم موافق است یا نه ؟

اگر موافق باشد که با قرآن و ادلهٔ عقلیه و بخلاصه با خدائی خدا منافات دارد

و اگر موافق نباشد آیا چگونه فساد و ظلم میتوانند بوجود

کلمهٔ رب وکلمات رب درسوره‌های انعام و کهف
کلمهٔ طیبه وکلمهٔ خبیثه وکلم طیب درسوره‌های ابراهیم وفاطر
کلمهٔ سفلی وکلمهٔ علیا درسورهٔ توبه
کلمهٔ کفر درسورهٔ توبه
کلمهٔ کذب درسورهٔ کهف
کلمة الله وکلمات الله وکلمتنا درسوره‌های نساء وانعال وشوری واعراف وصافات
کلمهٔ باقیه درسورهٔ زخرف
کلمة التقوی یعنی «بسم الله الرحمن الرحیم» در سورهٔ فتح
کلمات دربارهٔ آدم «ع» ودربارهٔ ابراهیم «ع» درسورهٔ بقره .
کلم درسوره‌های نساء ومائده
کلام الله وبکلامی درسوره‌های بقره واعراف وفتح
تبصره • کلیم یعنی هم سخن وکلیم الله لقب حضرت موسی «ع» است وباید دانست که تکلم خدا از سنخ تکلم مخلوق نیست واو صدا راخلق میکند وکلامش ازهر سمت شنیده میشود

حرف • م

مراکبه

این کلمه‌را (مواکبه) هم خوانده‌اند، وبنابراول جمع (مرکب) است که اسبان وچهارپایان باشند از هرچه بر آن سوار توان شد و بنابر ثانی جمع (موکب) است وآن درلغت سوارشدن جماعت است برای زینت ومراد جیوش وعساکر است وبنابراین عطف تفسیری است برای جنود که درعبارت دعای سمات مذکور است

مشارق الارض ومغاربها

مراد مشرقها ومغربهای زمین شام است وحدود شام آن عصر را باید سند قرارداد به شام این عصر را - و یاقوت در کتاب معجم البلدان مینویسد طولش ازفرات تاعرش قرب مصر و

جامع این سه دسته جنبهٔ تجرد شایست و هر یک جنس خاصی هستند ملائکه نوری است و شیطان و جن ناری هستند و با اینکه این دو ناری هستند باز در جنس فرق دارند

ابلیس

این کلمه عربی نیست، و از اسم غیر منصرف است کنیه‌اش ابومره است ، و در عبری او را عزازیل میگویند

ابلیس و بنی نوع او مخلوقات قبل از آدم «ع» اند که در روی زمین کهسال زندگانی میکردند و سرکشی و فساد مینمودند و فرشتگان بامر خدا آنهارا نابود ساختند و یکی از آنها را بعنوان اسارت بآسمان (یعنی یکی دیگر از کرات) بردند و او در این مختصر اطلاعات و تظاهر بعبادات کم کم عنوانی بدست آورد و در زمان و برخی از کرات معنون و محترم بود و رفته رفته سوابق او فراموش شد و از طرفی هم عموم فرشتگان از سرگذشت او اطلاع نداشتند و هم او بخلاصه در جمعیت آنها موقعیتی خوب پیدا کرد تا اینکه موضوع آفرینش آدم بمیان آمد و فرشتگان مأمور بسجده بر آدم شدند و همه اطاعت کردند ولی شعله‌ور شدن کانون حسد در قلب ابلیس و برا مانع از سجود شد و در بین ملائکه مشتش باز و از جمعیت آنها رانده شد و بر شدن عداوت خود با بنی نوع انسان افزود و دشمنی خود را ادامه داد

تذکر

یکروزی ابلیس برای یحیی (ع) متمثل شد و خواست با آنحضرت نصیحت کند ولی آنحضرت تقاضای او را رد کرد و بنا بر طلب و فرمود از رفتارت با بنی نوع آدم صحبت کن ، ابلیس در جواب گفت اولاد آدم برای ما سه دسته اند

۱ـ دسته یی که ما از آنها بسیار در رنج و زحمتیم و آنها مردمانی هستند که دست با ایشان بند امیکنیم و امور دین ایشان را بر هم میزنیم ولی بسرعت استغفار و توبه میروند ـ که ما نه از آنها ناامیدیم و نه

بیاید و پا بگیرد؟

ولی جواب این قسمت این است که مردم اختیار دارند ولی سر خودی این اختیار را بدست نیاورده اند بلکه خدا آنها مرحمت فرموده است

بنابراین نباید مردم چشم خودشان را باز کنند و از این اختیار اعطائی سوء استفاده بکنند (۱)

(بنابر فوق بهترین راه حل دفع شبههٔ جبر و شبههٔ تفویض و اثبات امر بین الامرین است - خوانندگان آنرا عزیز بشمارند)

ملائکه

از فلاسفه آنانکه جواهر مجرده را قائلند ملک را جوهر مجرد میدانند (۲) و اما متکلمین که منکر جواهر مجرده اند ملائکه و جن را اجسام لطیفی میدانند که قدرت دارند باشکال مختلف درآیند

ومعتزله میگویند ملائکه وجن وشیاطین یکنوعند و از حیث کارشان مختلف میشوند:

۱- آنهائیکه کارشان خیر محض است «ملائکه»
۲- آنهائیکه کارشان شر محض است «شیاطین»
۳- آنهائیکه کارشان گاه خیر و گاه شر است «جن»

و از اینجهت استکه ابلیس گاهی در عداد جن محسوب شده و گاهی در عداد ملائکه (۳)

نگارنده گوید اختلاف آثار دلیل بر اختلاف مؤثر است تنها

(۱) ولی باید دانست که توفیق «راه صاف کردن» و خذلان «سنگ پیش پا گذاردن» هم در این میانه بسیار کارها انجام میدهد و از پس پرده فعالیتها میکند

(۲) برخی از فلاسفه منکر وجود جن و ملک اند و قائل بجواهر مجرده نیستند

(۳) مجمع البحرین لغت ملک

با این ادعاء قبل از اتمام مراتب کشف وشهود نا شناست و بابدروغ خود را در عداد ارباب کشف وشهود در آورده اند

تحقیق

براهین فلسفهٔ اشراق ومشاء دربارهٔ ارباب عقول طولیه وعرضیه و مثل معلقه « مثل افلاطونی » و نظائر آنها دلالت دارد بر وجود مجردات برزخیه که آنها را در لسان شرع بنام ملائکهٔ عالین وغیر عالین نامیده اند وبنابر این وجود ملائکهٔ مأمور بعبادت و وجود ملائکهٔ مربی نفوس بشری وموکلین بر عالم مادی در خارج موجودند وبعبارت دیگر ملائکه را بطور کلی میتوان بر سه قسم منقسم ساخت

۱ـ آنانکه با بشر ومادیات تماس نداشته وازاین قسم دسته‌یی راکع اند ـ ودسته‌یی ساجد ـ ودسته‌یی ایستاده بصف بودگان که از صفوف زایل نمیشوند «صافون» ودسته‌یی تسبیح کنندگان «مسبحین»

۲ـ آنانکه با بشر تماس دارند (که امنای بر وحی ودستهٔ مجریان فرمان الهی برسندگان ورقیب وعتید « که رصد هرگونه اعمالی از خیر و شر صالح وناصالح افراد بشر بر عهدهٔ آنهاست » و خدمهٔ بهشت وامثال آنها جزء این قسمند)

۳ـ آنانکه بواسطه تاثیر درمادیات مینمایند وجود دانا و علامجردند (که موکلین بر رعد وبرق وبرف وباران وباد وآتش و . وحاملین عرش که مؤثر در قوای عامه‌یی هستند که خدا در عالم کبیر افاضه فرموده و نگاهداری وحفظ اجزاء مرکزی هر کره وسیر هرجزئی از اجزاء در مدار خود بعهدهٔ آنهاست که بخلاصه در اقطار زمین ودیگر کرات نافذند همه جزء این قسمند) (۱)

(۱) خطبهٔ اول نهج البلاغه دراین باره دیده شود

کارشان را یکسره موسوم کرد

۲ـ دسته یی که مانند وسائل در دستمان و در بارهٔ آنها متحمل زحمت نمیشویم

۳ـ دسته یی که قدرتی و سلطه یی بر آنها نداریم و مانند تو معصوم‌اند

باری ابلیس توالد و تناسل میکند و شیاطین از اعقاب او بوده و مددکار او هستند

جان (۱)

وی نام پدر جنان است و او هم مانند ابلیس از نمونه های مخلوقات زمین است که قبل از آدم خلقت شده و نسل او هم‌ور باقی است وجن توالد و تناسل و مرگ دارند

و عفریت بزرگ و عالم و پیشوای جنان است

و گاهی از لفظ (جن) پوشیده بودن اراده میشود و بنا بر این شامل ملك و ابلیس و شیطان و پری میشود در اینجا همه از انظار غیر مستلح باشند

شیطان

این کلمه بر زادهٔ ابلیس و گاهی هم بر متمرد و سرکش از هر یك از سه نوع انسان و پری و چارپا و بر مار استعمال میشود

و بعض سرکش انسانها را هم شیطان خوانده اند و مولوی در جلد سوم مثنوی میگوید

نفس و شیطان هر دو یك تن بوده اند — در دو صورت خویش را بنموده اند
چون فرشته (و) عقل کایشان یك بدند — بهر حکمتهاش دو صورت شدند

تذکر در بارهٔ برخی از ارباب کشف و شهود که وجود خارجی شیطان و ملك را انکار دارند و تأویل نادرست کرده اند باید گفت:

---

(۱) این کلمه در آیهٔ ۲۷ از سورهٔ حجر و آیهٔ ۱۴ از سورهٔ الرحمن مذکور است و جان اسم جمع جن است و بر بعضی مار سیاه سرمه چشم که کسی را آزار نمیکند و دیگری گفته که بعضی مار سفید است .

میثاق

در لغت عهد و پیمان را گویند و مراد از وفای به میثاق با ابراهیم بطوری که حضرت امام محمد باقر(ع) فرموده‌اند بشارت بدنیا آمدن اسماعیل است از هاجر، که خدا از او حضرت محمد«ص» و امامان را بوجود آورد و در ذریهٔ محمد(۱) و دین اسلام که عالمگیر شده پیمان مزبور را عملی ساخته است

و در سفر تکوین «پیدایش» «براشیت» باب هفدهم ـ شمارهٔ بیستم میگوید

ولشماعیل شمعتیخاهینه برختی او تو وهفریتی او تو وهربیتی او تو بمئود مئود شنیم عاسار نسیئیم یولید ونتتیو لگوی گادل

یعنی دربارهٔ اسماعیل شنیدم ترا اینک برکت دادم او را و بارور گردانیدم او را و بنهایت زیاد خواهم نمود او را محمد و دوازده امام خواهد زائید و او را امتی عظیم بوجود خواهم آورد

خوانندگان گرامی متوجه باشند که مترجمین تورات و مسیحیانی که با اسلام دشمنی دارند کلمهٔ (بمؤد مؤد) را حذف کرده‌اند و دوازده امام را هم باولاد صلبی اسماعیل مذکور در باب ۲۵ سفر مزبور تأویل نموده‌اند در صورتیکه اولاد صلبی اسماعیل بغیر از قیدار هیچکدام باعتراف کلیه این رئیس نبوده‌اند بلکه نسبت کفر بآنها می‌دهند و نیز باید توجه داشت که کثرت اولاد موجب برکت و باعث امامت و پیشوائی نیست زیرا سگ و گربه و ... کثیرالاولادند و فقط فرزندی که دارای مقام عصمت و نبوت و امامت و بالاخره حامل پرچم توحید و ناشر معارف الهیه و علوم نافعه برای جهان بشریت باشد موجب برکت و سزاوار امامت است و بس

---

(۱) سورهٔ کوثر از قرآن کریم شاهد کثرت نسل و بقای دودمان حضرت محمد«ص» است

منبجسات

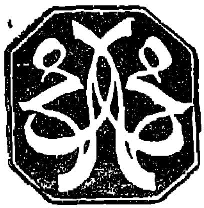
انبجاس در لغت بمعنی انفجار است ومنبجسات دوازده چشمه ئی استکه حضرت موسی بوسیلهٔ زدن عصا از سنگ برای دوازده سبط بنی اسرائیل جاری نمود واین سخن بر تقدیری استکه این عمل در دریای سوف در زمان گذشتن بنی اسرائیل از دریا شده باشد وچون این عمل در آنموقع نبوده است باید گفت مراد از منبجسات در دعای سمات شکافتن دریاست که هر یك از شعبه های آب چون چشمهٔ جاری مینمود و بخلاصه صنعت عجایب شکافتن ومشبك نمودن آب و سایر اموری استکه در آنموقع اتفاق افتاده است

تبصره تورات نقلی حکایت دارد که عبور بنی اسرائیل از دریا در اثر یك نحوه جزر ومدی بوده است اما دعای سمات حکایت دارد که موضوع جزر ومد نبوده وبلکه آب منعقد شده و بقدرت کاملهٔ الهیه این دوازده سبط ازروی آب گذشته اند وحال این سؤال پیش می آید که آیا دوازده سبط از روی سطح آب دریا گذشته اند ؟ یا آب بدوازده شعبه منقسم شده واسباط از انشعابات مزبوره عبور کرده اند مانند عبور دوازده صف نظام که در موازات یکدیگر باشند ؟

مستفاد از قرآن کریم قسمت دوم است

والبته انشعاب آب وقتی استکه جدارها و دیوارهائی از آب تشکیل شده باشد وچون اسباط اسرائیلیان میخواسته اند یکدیگر را به بینند آب هم مشبك شده و در اثناء عبور یکدیگر راهم میدیده اند وتمام این امور از عجائب است

این موضوع راهم باید گفته بگذاریم که اگر عبور اسرائیلیان وغرق فرعون واتباعش در اثر استفاده از جزر ومد دریا بوده باشد اینقدرها هیاهو لازم ندارد واین معجزهٔ مذکور در تورات به بشیزی ارزش ندارد



خاتم مبارک حضرت رسول «ص»

بحر الاسلام در جلد چهارم بیان الحق صفحهٔ ۶۶۸ میگوید (بمؤدمود) یکی از اسمهای حضرت محمد «ص» است و در حساب اعداد هم (۹۲) و با اسم محمد که آنهم (۹۲) میباشد مطابق است

باری این دستهای خائن و این پنجه‌های خونین در یکی دیگر از اسمهای حضرت محمد «ص» یعنی کلمهٔ «فارقلیطا» که در باب ۱۴ شمارهٔ ۱۶ و باب ۱۵ شمارهٔ ۲۶ و باب ۱۶ شمارهٔ ۷ انجیل یوحنا وارد شده و مشتق از (پریقلیطوس) است که یعنی محمد و بسیار ستوده است مرتکب خیانت شده است و اسم را از (پاراقلیطوس) مشتق نموده که یعنی تسلی دهنده است ولی آیا اساساً اسامی اشخاص و اماکن و موضوعات را در هنگام ترجمه از زبانی بزبان دیگر مترجم میتواند ترجمه کند؟!

لازم است توجه کنید

• اسماء و صفات و القاب خاتم پیغمبران «ص» بر چند قسم است

اول ـ آنستکه بنص قرآن مجید رسیده است

۱ ـ محمد یعنی ستوده

۲ ـ احمد یعنی ستاینده‌ترین ستایشگران

۳ ـ امام یعنی پیشوا

۴ ـ امی یعنی مکتب نرفته و خط نوشته و حافظ گوید

نگارمن که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد

۵ ـ برهان یعنی حجت.

۶ ـ بشیر یعنی بشارت‌دهنده

۷ ـ حنیف یعنی پاک و مایل بعبادت خدا



بیاد حضرت رسول اکرم (ص)

۴۳-ولی- یعنی سزاوارتر بمؤمنان ازخودشان در تصرفات

۴۴- نصیر یعنی یاری دهنده

۴۵-هادی یعنی راهنمای

۴۶-هدی (بروزن خدا) یعنی راه

دوم-اسامی است که از قرآن مجید اقتباس شده است و آنها از یکصد شماره متجاوز است

سوم-اسامی مقدسهٔ حضرت خاتم «ص» است که در کتب مقدسهٔ اهل کتاب ضبط شده است ازجمله

۱-مؤدموود (تورات عبری در سفر براشت باب هفدهم شمارهٔ ۲۰)

۲- طاب طاب یعنی بسیار بسیار طیب (تورات ترجمان عنق کلدانیان در سفر مزبور که اسم «مؤدموود» را ترجمه کرده اند)

۳-راب راب یعنی بسیار تربیت دهنده (تورات ترجمان سریانی در سفر مزبور که اسم «مودموود» را ترجمه کرده اند)

۴- مخمد (باب نهم کتاب هوشع نبی در موضع شماره های ۶ و ۱۶)

۵-شیله «شیلوه» یعنی آنکه هست خاتم النبیین و مطاع کل (تورات سفر براشت باب چهل و نهم شمارهٔ ۱۰)

۶-نابی یعنی نبی موعود (تورات باب هجدهم سفر دباریم شماره-های ۱۵ و ۱۸)

۷-ملخ یعنی ملك و پادشاه دنیا و آخرت (زبور باب هفتاد و دوم شمارهٔ ۱)

۸-یافیافیت یعنی نیکوترین مردم در خلقت و خو (زبور باب چهل و پنجم شمارهٔ ۲)

۹-هوصق یعنی فصیح ترین خلایق (باب و شمارهٔ مزبور)

۱۰- برخ الوهیم یعنی برکت خدا (نیز)

۱۱-گبور «بروزن ایوب» یعنی پهلوان و شجاع (زبور باب مزبور شمارهٔ ۳)

۱۲-عبدی یعنی عبدالله «بندهٔ حقیقی خدا» (اشعیا باب چهل و دوم

۸- حق یعنی راست در عقیده و قول و فعل
۹- خاتم النبیین
۱۰- خبیر (۱) یعنی عالم متخصص
۱۱- داعی الی الله یعنی دعوت کننده سوی خدا
۱۲- رحمة للعالمین
۱۳- رئوف یعنی سخت مهربان
۱٤- رحیم یعنی مهربان در آخرت
۱۵- رجل یعنی تمام در مردی و مردانگی
۱٦- رسول الله یعنی فرستادهٔ خدا
۱۷- نبی یعنی پیامبر
۱۸- سراج منیر یعنی چراغ روشن کننده
۱۹- شهید یعنی امین در شهادت و عالم بهمه چیز
۲۰- شاهد یعنی پادشاه
۲۱- صاحب یعنی یار
۲۲- طه یعنی طاهر و هادی
۲۳- یس یعنی سید
۲٤- طیب یعنی پاک
۲۵- عروة الوثقی یعنی دست آویز محکم
۲٦- عبدالله یعنی بندهٔ حقیقی خدا
۲۷- عزیز یعنی غالب
۲۸- صادق یعنی راست گفتار
۲۹- کریم یعنی جوانمرد و بخشنده
۳۰- مبین یعنی جدا کنندهٔ حق از باطل
۳۱- مصدق یعنی تصدیق کننده
۳۲- مهیمن یعنی استوار و امین کننده غیر از بیم و ترس
۳۳- منذر یعنی ترساننده
۳٤- مبشر یعنی مژده دهنده
۳۵- مذکر یعنی پند دهنده
۳٦- مزمل یعنی گلیم بر خود پیچنده
۳۷- مدثر یعنی جامه بر سر کشیده
۳۸- مصباح یعنی چراغ
۳۹- نجم یعنی ستاره
٤۰- نور یعنی روشن و روشنی بخش
٤۱- نعمة الله یعنی مال و سامان و نعمت خدا
٤۲- ناس یعنی آدمیان- کنایه از اینکه محمد خلاصهٔ آدمیاست

(۱) ما سئل به خبیرا در قرآن مجید وارد است وقاضی عیاض گوید سائل دیگر کس و مسئول پیغمبر «ص» است

۲٤ـ تنگ برابه ـ یعنی مربی اهـل عالـم بصدق وراستی تمام (انجیل یوحنا باب شانزدهم شمارهٔ ۱۳)

۲۵ـ کل دشمعی شهمرم ـ یعنی «ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» (انجیل یوحنا باب شانزدهم شماره ۱۳)

۲٦ـ ممدنا بی داتی بت مادع لوحون ـ یعنی خبر دهنده از چیزهای آینده (انجیل یوحنا باب شانزدهم شمارهٔ ۱٤) و باید دانست که با نصد خبر غیبی از آنحضرت در کتاب بیان الحق ضبط و ثبت شده است

۲۷ـ مار عیلون نحطر اد برله ـ یعنی سا س امم با عصای آهن (مکاشفات یوحنا باب دوم شمارهٔ ۲٦)

۲۸ـ شمشه ـ یعنی شمس سوت

تبصرهٔ ۱۰ ـ در مکاشفات یوحنا باب دوازدهم شمارهٔ ۱ مینویسد و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد زنیکه آفتاب را در بر دارد و ماه و زیر پاهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است)

۲ـ مراد از «زن» حضرت خدیجهٔ کبری ام المؤمنین «ع» است و مراد از «آفتاب» حضرت رسول «ص» است کـه در آغوش خدیجه بود (۱) و مراد از «ماه» حضرت فاطمه «ع» است کـه از خدیجه زاییده شد و مراد از «دوازده ستاره» دوازده امام (یعنی علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین که یکی آنها امام عصر عجل الله تعالی فرجه میباشد)

۳ـ در قرآنست والشمس وضحیها و در تفسیر صافی مینویسد شمس حضرت پیغمبر «ص» است

۲۹ـ هاوشیه یعنی نبی موعود در لسان جمیع پیغمبران از آدم تامسیح (انجیل یوحنا باب اول شمارهٔ ۲۵)

۳۰ـ احمد

تذکر نظامی در خسرو و شیرین در ذیل سؤال خسرو از

---

(۱) زنان لباسند برای مردانشان و مـردان لباسند برای زنانشان (رجوع بآیهٔ ۱۸۳ از سورهٔ بقره)

شمارهٔ ۱)

۱۳- بحیری یعنی مصطفی و برگزیده خدا (سر)

۱٤- پریشه یعنی مر نور بزبان سریانی جدید (سر)

۱۵- باتنی یعنی مر نور بزبان کلدانی قدیم (سر)

۱٦- دماریا یعنی الرب، عبارت دیگر تربیت دهندهٔ روحانی (انجیل متی باب سوم شمارهٔ ۳)

۱۷- رنشه دهور یبه- یعنی سنگ سرزاویه ومهم برج بوت (زبور باب یکصدو هجدهم شمارهٔ ۲۲ واشعیا باب بیست وهشتم شمارهٔ ۱٦ وانجیل متی باب بیست ویکم شمارهٔ ٤۲ وانجیل مرقس باب دوازدهم شمارهٔ ۱۰ وانجیل لوقا باب بستم شمارهٔ ۱۷ و اعمال رسولان باب چهارم شمارهٔ ۱۱)

۱۸- فارقلیطا- که گذشت

۱۹- روحه دشراوا- یعنی روح صدق وراستی ودعوت کننده براستی (بزبان کلدانی قدیم در انجیل یوحنا باب شانزدهم شمارهٔ ۱۳)

۲۰- روح ها امت- نعری- یعنی داعی صادق (انجیل یوحنا باب چهاردهم شمارهٔ ۱۷)

۲۱- روحه دسر رستوته- یعنی روح راستی (انجیل یوحنا باب چهاردهم شمارهٔ ۱۷)

۲۲- منحس لعالم بت حطیبه- یعنی ناهی از منکرات وخطیئات

۲۳- منحس لعالم بت دردیقوته- یعنی آمر بمعروف وعدالت (هردو در انجیل یوحنا باب شانزدهم شمارهٔ ۷ بعد، وخدا در سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵٦ خبر داده است که اسم آنحضرت در انجیل آمر بمعروف وناهی از منکر است آنجا که میفرماید « یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل یامرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر »

ب- پس از تجدید بنای کعبه خدا با ابراهیم واسماعیل عهد کرد که خانه را ازلوث شرك وبت پرستی بر کنار دارند ودر دسترس ارباب طواف وقیام وركوع و سجود نگدارند

(رجوع سورهٔ بقره آیهٔ ۱۱۹)

ج خدا ازابراهیم خواست تا دربارهٔ مطالبی که درقرآن مجید به (کلمات) تعبیرشده وفاکند وخـدا هم اورا بمنصب پیشوایی «امامت» برساند - ابراهیم آنها را بپایان رسانید و خداهم منصب مزبور را باو ارزانی داشت - ابراهیم بـرای برخی ازفرزند وفرزندزادگان خود نیز اعطای این منصب را تقاضا نمود، خدا درجوابش فرمود ازذریهٔ تواگر کسی دارای صفت عصمت شدکه بخود ودیگران ظلم نکند بمنصب امامت «عهدالهی» سرافرازخواهد شد (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۱۸)

حرف و

وجه

وجه معانی متعدددارد ۱ـروی ۲ـ روی آوردهشدهٔ هـرچیز ۳ـ ذات یعنی نفس آنچیز ٤ـمهتروگروه ٥ ـجانب وسوی وکنار و دراین دعا معنی سوم مراداست

تذکر درحدیث احتجاج حضرت امیر(ع) با یکی ازعلمای یهود مذکوراست که یهودی عرضکرد وجه پروردگار تو کجاست؟

حضرت با بن عباس فرمود آتش وهیزمی حاضر کن وپس ازآن روشن ساخت و به یهودی فرمود وجه این آتش کجاست؟

عرضکرد که وجه مخصوصی از برای آن نمیدانم حضرت فرمود که پروردگارمرا نیز (عزوجل عن هذاالمثل) وجه مخصوصی نیست واز برای خداست مشرق ومغرب، بهرطرف رونمایند همانطرف وجه خداست وآیهٔ فاینما تولوا فثم وجه الله (۱) ناظر بهمین است

(۱) ازآیهٔ ۱۰۹ ازسورهٔ بقره بهر کجاروآورید خداهمانجاست .

بزرك امید میگوید

سخن چون شد بمعبود نهان خوانب — ملك پرسید از ناج رسالت
که شخصی در عرب دعوی کند کست — نسبت دین او با دین ماچیست؟
جوابش دادکان حرف الهی — برون است از سپیدی وسیاهی
بکیش دین کند با قوم ناورد(١) — برون از گنبد است آواز آمرد
بمزاحم گوید از چرخ اعلاش — دو نقش داین وآن شاگرد هاش
کند بالای این نه پرده برواز — بیمزان برده من چون گوییم آواز؛
مکن باری شها با دین بازی — که دین حق و ناحق نیست بازی
بجوشید ازنهیب اندام پرویز — چو اندام کباب از آتش تیز
ولی چون بخت پیروزی بودش — صلای احمدی روزی بودش

ودرجای دیگر دلداستان خواندن خسرو حضرت پیغمبر «ص» را شیرین در این باره بخسرو میگوید

ره و رسمی چنین باری نباشد — بر او جای سرافرازی نباشد
نجاصه حجتی دارد الهی — دهد بر دین او(حجت)گواهی
بدو نام نکو خواهی نماند — همان برسل او شاهی نماند
اگر بردین او رغبت کند شاه — نماند خاروخاشاکی در این راه
شیرین گفت خسرو راستگویی — در این حجت اثر پیداست گویی
ره و رسم نیاکان چون گذارم — ز شاهان گذشته شرم دارم

تبصره خدا با ابراهیم«ع»چندعهد دیگر بر کرده

الف راه راست را طی کنند یعنی خدارا برستند واز شیطان که دشمن آشکار بنی نوع آدم است اطاعت نکنند (این همان عهدی استکه با تمام فرزندان آدم شده واز روز اول با آدم«ع» پدر بشر هم شده ولی او فراموش کرده وعاقبت بدام این دشمن بسختی گرفتار شده است رجوع بسورة یس آیه ٦٠ و سورة طه آیة ١١٤)

---

(١) ناورد یعنی جنك وپیکار وجدل .

فهرس کتاب

حرف : ی

یوم فرق . البحر

یوم بمعنی روز است یعنی از طلوع فجر تا غروب آفتاب و گاهی بمعنی مطلق وقت است مثلا روز قیامت بمعنی دوم است زیرا در قیامت کبری شمس و زمین مرتبی در کار نیست که روز تشکیل بدهد و در این مورد از دعای سمات هم معنی دوم مراد است یعنی وقتی که دریا را شکافتی

ضمنا باید دانست که عمل (شکافتن دریا) در شب شده است

و در باب چهاردهم سفر خروج جریان عبور بنی اسرائیل و غرق فرعون و اتباع او را در شب نوشته و عاقبت میفرماید: و در آن روز خداوند اسرائیلیان را از دست مصریان خلاص کرد .

« پایان »

کتاب تاریخ
پیمبــــران
اولوا العزم
را بخوانیــد



مؤلف

«پایان»

تصاویر کتاب

که اغلب آنها قلمی و فکری است

قبل از قرائت اغلاط ذیل را تصحیح نمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	۳	پیممبران	پیمبران
۱۲	۳	جسته	خسته
٥٤	۱٦	(۱)	زائد
٥٥	۹	(۲)	زائد
٦۱	۱۳	ـ شراصر	وشراصر
٦۲	۲٤	دوی	دوری
٦۸	سطر اخیر	پیممبران	پیمبران
۸۱	۳	ژاله‌ای	ژاله یی
۸۱	٥	افتاد	افتاده
۸۱	٦	زیرا که	زیرا اینها هستند که
۸۷	۳	شست	بیست
۸۸	۹	مائین	مابین
۹۰	٦	ساقط‌شده	جدا
۹۰	۱۸	شریعة)	شریعة
۹۱	۹	انقسم	انقسمهم
۱۰۷	۱٥	سرگذشتهائی	سرگذشتهایی
۱۱۰	۹	رسیدیم	رسیدم
۱۱٦	۱٥	سور	سوس
۱۲٤	۱۱	آله	الاه
۱۲٤	۱۳	آله	الاه
۱۲٦	۱۳	در	در
۱۲۸	٦	تابنده ی	تابنده یی
۱۲۸	۹	بوست	پوست
۱٤۲	ستون اول سطر ۱۴	جدر	جدا